در این متن سعی شده عیناً مثل متن اصلی پی دی اف تایپ شود. رسم الخطی که در اثر اصلی بکار گرفته شده در این متن تایپی رعایت شده است. مثلاً اگر در متن اصلی «بشیء» نوشته شده، این عبارت همانطور تایپ شده است و مطابق قواعد نگارش امروز «بهشیء» تایپ نشده است تا حتی المقدور شکل ظاهری اثر حفظ شود و از تغییر و دخل و تصرف محفوظ بماند. در برخی موارد نیز به نکاتی در پانوشت اشاره شده که این موارد همه از تایپیست است و در اصل اثر نوشته نشده است.

همچنین تایپیست در تایپ کلمات دو قسمتی مثل «لایزال»، «لایعرف»، «لاینعت» و «لایوصف»، آنها را جدا از هم، به‌صورت «لا یزال»، «لا یعرف»، «لا ینعت» و «لا یوصف» تایپ کرده تا هم برای جستجوی واژه‌ها بهتر باشد و هم از نیم فاصله، که به نظر برای تایپ کلماتی مثل «لم‌یعرف» و «لم‌یزل» مجاز باشد، استفاده نکرده باشد. بنابراین افعال نهی، نفی و کلاً دو کلمه‌ای با یک فاصله از هم تایپ شده است.

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد. شهرالملک 133 بدیع.

۱۸ شهر الاسماء 133

5 سپتامبر ۱۹۷٦

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه

عطف بمرقومه شریفه شماره ۱/۱ مورخ ۱۹ شهر الرحمه 133 بیت العدل اعظم دستور فرمودند که یک نسخه از سواد عکسی کتاب مستطاب بیان فارسی که اصل آن در دارالانشاء ارض اقدس محفوظ است برای حفظ در محفظه آثار آن محفل ارسال گردد علیهذا نسخه مزبور زیب لف این ورقه میشود . چنانکه ملاحظه میفرمایند این کتاب بخط آقا سید حسین یزدی کاتب حضرت اعلی است و یقینا" با کتابی که معروف است بخط معلم حصاری مرقوم گشته و مزین با اصلاحات مبارکه بخط حضرت نقطه اولی است متفاوت میباشد در اینجا لازم است باستحضار آن امنای رحمانی برساند که صفحاتی چند از نسخه اصل کتاب مزبور ما بین صفحات ٤٠ و ٤١ افتاده است.

با تقدیم تحیات

از طرف دار الانشاء بیت العدل اعظم

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیة ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیة خود متعالی از ادراک کل شئ بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شئ الا بعجز کل‌شیء از عرفان او و تجلی نفرموده بشئ[1] الاّ به نفس او[2] از لم یزل متعالی بوده از اقتران بشئ و خلق فرموده کل شئ[3] بشأنیکه کل بکینونیة فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت باینکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شئ حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شئ بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق می‌شود[4] بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلّی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کنه کل شیء تا آنکه یقین کنند باینکه او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا به اولیت خود و نیست از برای او آخری الا باخریت خود و کل شیء بما قد قدر فیه او یقدر قد شیئ بشیئیته و حقق بالنیّته و باو بدء فرموده خداوند خلق کل شیء[5] را و باو عود میفرماید خلق کل شئ را[6] و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده کنه ذات او از هر اسم و

---

[1] توجه: کلمه‌ی نوشته شده در متن شبیه «بشیئی» نیست.

[2] توجه: تا اینجا کلمات زیادی در متن، بدون نقطه نوشته شده است.

[3] توجه: در متن اصلی «را» نوشته نشده است.

[4] توجه: در متن اصلی بین «می» و «شود» فاصله گذاشته شده، و بر خلاف اغلب موارد «میشود» نوشته نشده است.

[5] در متن اصلی این عبارت به‌درستی نوشته نشده است و مطلب با توجه به نسخه جلد 62 تایپ شده است.

[6] با توجه به ظاهر این نسخه، سید حسین کاتب یزدی در اغلب موارد «را» را به‌شکل «ره» کتابت کرده است.

وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لا یعرف به و او است اخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول من یؤمن بمن یظهره‌الله و او است اول من امن بمن ظهر و او است شئ واحد که خلق کل‌شئ بخلق او می‌شود و رزق کل‌شیء برزق او داده می‌شود[7] و موت کل‌شیء بموت او ظاهر می‌شود و حیات کل‌شیء به حیات او ظاهر می‌شود و بعث کل‌شیء ببعث او ظاهر می‌شود لم یرعین الوجود بمثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویّة و طلعه الربوبیّة المستقرة فی ظل وجهة الالوهیّة و المستدلة علی سلطان الوحدانیّة و لو علمت ان یذوقن کل‌شیء حبه ما ذکرت ذکر نار

*** ص 2 ***

نار اذ انها لما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الا کلّ لما یذوقن من حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید انه مبدء معید[8] و او است که خداوند واحد احد از برای او بظهور نفس او هجده[9] نفس که خلق شده اند قبل کل شیء از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیت کل شئ مستقر فرموده تا آنکه کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الا به عرفان نفس خود و توحید کنه کینونیة خود اذ کل ما سویه خلق عنده قد خلق بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود خلق کل شیء را بدعا کانّ کل شیء حینئذ قد خلق زیرا که هر شئ که خلق شده از

---

[7] در متن اصلی عبارات این قسمت به‌درستی نوشته نشده است و مطلب با توجه به نسخه جلد 62 تایپ شده است.

[8] توجه: بین «مبدء» و «معید»، «و» نوشته نشده است.

[9] در جلد 62 «هیجده» کتابت شده است.

برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما ینقطع الیه کل‌شیء و ما ینتهی الیه کل‌شیء و بعد که ظاهر شد به ظهور آیات قدرت خود شبهۀ نیست که کل شئ بکمال ما یمکن ان یوصل بلقاءالله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عز و جل مشیت اوّلیه را و خلق فرمود باو کل شیء را و چون که الان خلق کل‌شیء در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لا یزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الها و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم یزل کان فی علوّ قدسه و ما دونه فی دنو حدّه و اول خلق کل شیء در این ان که ان[10] یوم جمعه است بما یذکره الله شده و حضرت رب العزه این خلق بدع را بامر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده الی ان یعیده زیرا که شبهه نیست که الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده[11] و ان الله کان علی کل شیء قدیرا و منظم فرموده خلق کل شیء را بعدد کل شیء به اوامری که نازل فرموده از ساحة قدس خود و مشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کل شیء بذکر کل شیء در کل شیء متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اخری تا آنکه جزا دهد هر شیء را جزای کل شئ ان کان من نفیاً بعدله و ان کان من اثباتا بفضله[12] اذ علم او بکل شیء قبل کل شیء مثل علم او است بکل شئ بعد کل شیء و قدرت او قبل خلق کل شئ بر کل شئ بمثل قدرت او است بعد خلق کل شئ بر کل شیء لم یزل الله کان عالما بکل شیء و قادرا علی کل شیء له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و بعین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعدد کل شیء و در ظل هر بابی ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مسبحند و مکبر و مقدسند و ممّجد و عاملند

*** ص 3 ***

---

[10] در جلد 62 این‌طور کتابت شده است: «در این آن که آن یوم جمعه است». و هر دو «ان» به شکل «آن» کتابت شده است.

[11] توجه: شکل کلمه‌ای که در متن اصلی کتابت شده کمی با «یعیده» فرق دارد.

[12] توجه: در جلد 62 «نفی» و «اثبات» نوشته شده است، نه «نفیاً» و «اثباتاً».

و معظّم و کل در یوم ظهورالله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هرگاه بعدد کل شیء از نفوس ممتنعه راجع باو شوند ثمره کل شیء نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبلنّه الله عن باب من ابواب کل‌شیء اذ انه ذات نفس قد رجع الیها کل من قد دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم و لتسرعن ثم و لتسرعن ثم و لتسرعن ثم و لتسرعن زیرا که خداوند اسرع کل حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کل‌شیء و حکم فرماید بعود خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود بمثل آنکه در قرآن بما لا عد ابواب متکثره در نزد مؤمنین باو متکثر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبوده نزد او الا یک نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می‌شود نزد او کذلک یفعل الله ما یشاء و یحکم و یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیء یسئلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بدء خلق کل شیء در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شد و راجع شد به نقطه اول و لم یشهد علی ذلک الّا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده بود در قرآن امری اهمّ از امر قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدد کل نفوسیکه متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که عود کل شیء شده و خلق کل شیء در نشأه اخری بامرالله متعالی گشته فلتراقبن انفسکم ان یا اولی البیان ان لا تحتجبن عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تحبون ان تتقدسون و در باب اول از عدد کل شیء امری که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقا حقا از کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و نشر خلق اخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله ذات حروف السبع و من یوقن انّها نقطة القران فی اخریها و نقطة البیان فی اولیها و انها هی مشیة الاولیة التی انها هی قائمة بنفسها و کل شیء یخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیته علی توحید ربّه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و ای نار ابعد ممن لم یؤمن بها و من یؤمن بها یدخل فی الاثبات و ای جنة اعلی ممن یؤمن بها تلک کلمة قد

سبحت و عظمت و کبرت و قدست و مجدت ربها بالغدو و الآصال و نظر مکن در این کلمه الا بمثل اینکه نظر میکنی در شمس سماء و نظر مکن بمن یؤمن بها الا بمثل اینکه نظر میکنی در مرآت اذ کل من یؤمن بذات حروف السبع کینونیته یستمد باسم من اسماءالله عز و جل و ظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کل شیء راجع باین شیء واحد میگردد و کل شئ به این شیء واحد خلق

*** ص 4 ***

خلق می شود و این شئ واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهرهالله الذی ینطق فی کل شأن اننی انا الله لا اله الا رب کل شیء و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و بدانکه او است مرآت الله که متجلی می شود از او مرآت ملک که حروف حی باشند و دیده نمی شود در او الا الله و هرکس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید[13] به او متوجه الی الله می شود چنانکه به او بدء خلق او شده و به او عود خلق او می شود ثمرهٔ این علم این است که در وقت ظهور من یظهرهالله نگوئید که ما لا اله الا الله میگوئیم و اصل دین این است[14] زیرا که آنچه میگوئید[15] شبحی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده و او است احق به این کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید قد عرفناکم ان یا خلق البیان علو وجودکم فی کلمه ربکم ان لا تحتجبن بمن یظهرنه الله یوم القیامة بالحق فان ما انتم تنطقون[16] مثال ظهوره فی افئدتکم و ما ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیمن القیوم و امروز هر

---

[13] توجه: در یکی دو خط بالا و پایین این قسمت، کاتب گاهی «می» در افعال مضارع را به‌صورت چسبیده و گاهی جدا از هم نوشته است.

[14] در نسخه اصلی در همین‌جا «که» نوشته شده که ممکن است اشتباه سهوی باشد: « ... و اصل دین این است که زیرا که آنچه میگوئید ...».

[15] توجه: در نسخه‌ی اصلی، تقریباً در همه‌ی موارد حرف «گ»، «ک» و بدون سرکش نوشته شده است.

[16] توجه: در جلد 62 « ما انتم به تنطقون» نوشته شده است.

نفسی که در قرآن این کلمه که جوهر کل دین است میگوید شبهۀ نیست که بقول محمد رسول الله (ص) من قبل می‌گوید و شمس این کلمه در فؤاد او بوده که شبح آن در قائلین امروز متجلی است و لذا راجع می شود باو در ظهور اخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره بمقام ثمر رسیده هر کس در او هست شبحی از آن شمس نقطة فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابد ظاهر خواهد کرد مثل زدم باعلی کلمۀ که دین کل قائم به ان است و بقول ان اول دین ثابت می شود وکل در وقت موت همین را میگویند و باو راجع می‌شوند اذ اشباح المرایا لا یرجع الّا الی ما قد بدء و اذا ارتفعت المرات ما فیها من مثال الشمس یرجع الیها اذ بدئت[17] منها و لم یکن رجعها و لا عودها الا فی حد مراتیتها جائیکه علو کلمه فرقان من قبل و علو کلمه بیان من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونی که متفرع بر این کلمه است از معرفة اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لا یعد و لا یحصی هست هر نفسی بیکی از آنها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود او از او بوده و راجع می شود باو در صورتی که از شجره اثبات بوده و ایة توحید او مدل بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله

*** ص 5 ***

که مدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب بقران کرده چه قدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی ایشان است و این در ذکر کینونیت انها بود[18] نه در ذکر ما یتفرع علی الکنیونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم یزل علی الله لا یذکر عندالله و آنچه ما یتفرع بکینونیات حقه است راجع می‌شود بانها و انها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئده خود نه مستودعه در بدء و عود راجع می شوند بمقاعد خود و لما کان

[17] توجه: در جلد 62 «اذ قد بدئت» نوشته شده است در حالی‌که اینجا «قد» نوشته نشده است.

[18] توجه: در جلد 62 «بوده» نوشته شده است در حالی‌که اینجا «بود» نوشته نشده است.

الشمس لم تزل مشرقه تلک المرایا لا تزال مستدلة و نبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن تعطیل و نفادی من یقل الله الله ربی و لا أشرک بربی احدا و ان ذات حروف السبع باب الله لن ادعوا معه بابا و یؤمن بمن یظهره الله فاذا قد فاز بذالک[19] الباب الأول من الواحد الاول و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله ربهم یعرضون.

الباب الثانی من الواحد الاول[20]

ملخص این باب آنکه رجوع محمد (ص) و مظاهر نفس او بدنیا شد و ایشان اول عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار بوحدانیت او نموده ایات باب او را بکل رسانیدند و خداوند بوعده که فرموده بود در قران و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین ایشان را ائمه گردانید و بهمان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا عندالله و عند اولی‌العلم ظاهر است و ان دلیل ایات الله است که ما علی الارض از اتیان بمثل انها عاجز میباشند و شبهۀ نیست که شرف عبد بتوحید خداوند و معرفت او است و اقرار بعدل و طاعت و رضای او و شبهۀ نیست که این نفوس مقدسه قبل از هر نفسی بانچه جوهر کل علو و عزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند عزی مشاهده نمیکند الّا برضای خداوند و شبهۀ نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی الله سجده نموده و ایاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ انها را فرموده و هیچ علوی در امکان اعلی تر از این نیست که فؤاد عبد مدلّ علی الله باشد و بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس انچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را زیرا که این است منتهای مقصد کل و شبهۀ نیست که رضاء الله ظاهر نمی شود الا برضای انکسی که خداوند باو حجت خود را عطا فرموده باشد و شبهۀ نیست که

---

[19] در جلد 62 «بذلک» نوشته شده است.

[20] در نسخه‌ی اصلی مطالب همه پشت سر هم نوشته شده است. و عنوان به‌صورت درشت و ضخیم، آن‌طور که اینجا تایپ شده، نوشته نشده است.

این انوار مقدسه برضای خداوند قبل کل شیء مسترضی شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو ابهی فوق هر سموی

*** ص 6 ***

و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور اخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و بانچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت می شود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجع ان ولکن چون ظاهر شده بظهور الله کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای او است اسماء حسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیاة مذکور میشوند که کلا عدد حیّ 18 می شود[21] که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای انها مهتدی هستند بهدایت ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را به ایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را بایشان و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هر ظهوری باسمی مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء کینونیه که مدل علی الله بوده و در افئدة ایشان ظاهر بوده و اگر نبود بقرب کینونیه خود نتوانستند بین یدی الله حاضر شوند لم یزل و لا یزال بوده و هست و از برای خداوند اسماء ما لا نهایه بما لا نهایه بوده و هست ولکن کل باین اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افئده این اسماء دیده نمی شود الا الله بل در فواد هیچ نفس مومنی و مؤمنه دیده نمی شود الا ان اسمی که فواد آن مستمد باو است از خداوند و در او دیده نمی شود الا الله وحده الا له الخلق و له الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی القیوم و هر

[21] در جلد 62 «میشوند» نوشته شده است.

نفسی که مؤمن بمحمد (ص) بوده با دون او رجع نموده در ظل او و ان کلا یجزی بما کسبوا و الله علی کل‌شیء شهید.

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی علیه السلام راجع شد بدنیا با انچه مومن باو بودند و دون ان و او ثانی من امن بالنقطه است بعد از سین

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه صلوات الله علیها راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مومن بان بود و دونها **الباب الخامس من الواحد الاول** در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب السادس من الواحد الاول** در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب السابع من الواحد الاول** در اینکه علی ابن الحسین علیهما السلام[22] راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب الثامن من الواحد الاول** در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب التاسع من الواحد الاول** در اینکه جعفر ابن محمد علیهما السلام راجع شد بحیات دنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب العاشر من الواحد الاول**

*** ص 7 ***

در اینکه موسی ابن جعفر علیهما السلام رجوع فرمود بدنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب الحادی و العشر**[23] در اینکه علی ابن موسی علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب الثانی و العشر** در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام رجوع

---

[22] از اینجا به‌بعد در متن اصلی به‌جای «علیه السلام»، «علیهما السلام» نوشته شده است.

[23] از اینجا به‌بعد در متن اصلی عبارت «**من الواحد الاول**» نوشته نشده است.

فرمودند بدنیا با هرکس که مومن به ان بود و دون ان **الباب الثالث و العشر** در اینکه علی ابن محمد علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب الرابع و العشر** در اینکه حسن ابن علی علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هرکس که مومن بان بود و دون ان **الباب الخامس و العشر** در اینکه حضرت حجه علیه السلام ظاهر شد بایات و بینات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر سر ان اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور الله است به اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد و در مقام تعین که مشیة اولیّه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم تزل و لا تزال است و او است احق بذکر کل اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتیکه اسم الوهیت هست اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر باسم الوهیت لم یزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کل اسماء در علو امکنه خود ظاهر اذ هو الاول فی حین الذی هو الاخر و هو الباطن فی حین الذی هو الظاهر و هو الذی یذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یذکر باسم لا اله الا هو القائم القیوم

الباب السادس و العشر در اینکه باب اول رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مومن بود من حق و دونه

الباب السابع و العشر در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مومن بود من حق و دونه

الباب الثامن و العشر در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با هرکس که باو مومن بود من حق و دونه

الباب التاسع و العشر در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدنیا با هر کس که باو مومن بود من حق دونه

الباب الاول من الواحد الثانی فی بیان معرفة الحجة و الدلیل

ملخص این باب آنکه خداوند عالم عز شأنه در هر کور بانچه اعلی علو اهل ان کور تفاخر می نمایند حجت را نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قران افتخار کل بفصاحت کلام بود از این جهت خداوند قران را باعلی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله صلی الله علیه و اله قرار داد و در

*** ص 8 ***

و در قران خداوند اثبات حقیت رسول الله (ص) و دین اسلام را نفرموده الا به آیات که اعظم بینات است و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کل به حروف هجائیه تکلم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را بشأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیهٔ در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی‌توانند و کل عاجز می‌شوند و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجرهٔ مشیت که حقیقت محمدیه باشد به لسان خود حضرت و آن شجرهٔ ممتنعه هیچ حرفی نازل نمی‌فرماید الا و اخذ روح آن می‌کند در حین نزول مثلا اگر نازل فرماید انا قد بدئنا ذلک الخلق امرا من لدنا انا کنا علی کل‌شی قائمین فاذا ذکر البدء یتعلق بکل ما یذکر به اسم کل‌شی زیرا که غیر خداوند محیط به کل‌شی نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کل شیء و نزد قول او کل خلق بدء شوند و کذلک ان ینزل الله و انا لنعیدن ذلک الخلق وعدا علینا انا کنا علی کل‌شی قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کل‌شی در مظهر این آیه می‌شود که در یوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کل‌شی صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست زیرا که آنچه خداوند تکلم می‌فرماید از شجرهٔ حقیقت بنفسها کینونیت شئ خلق می‌شود اگر در دون علیین است از حروف نفی می‌شود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات می‌شود زیرا که قول الله حق است و در هر شیئ که نازل شود شیئیت تعلق می‌گیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر اینکه او حق است و علیهذا قد نزل من قبل ان النار حق و الجنة حق و بیان خلق روح کلمهٔ

حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در اون نماید به یقین مشاهده می‌کند که ارواح حقیه به ظهور نقطهٔ اولیه به آیات الله در کینونیات انفس و آفاق متذوت می‌گردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیهٔ سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر به کینونیت کل شیء نشود که روح فؤادش باشد ادراک تحقق علی ان قول الله حق نمی‌کند بر اینکه به ذکر قول تحقق حق می‌شود در کینونیت شيء و این معنی مخصوص است به خداوند عز و جل از غیر او خالق شي و رازق شي و ممیت شي و محیی شي نیست و هر کلمه که در ملک او به او نفی، نفی شود یا اثبات، اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات، حشر می‌شود بلکه نیست آن کلمات بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر می‌گردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مؤمن می‌فرماید خلق او به آن می‌شود و حینی که دون حروف علیین نازل می‌فرماید خلق ارواح آن به اون می‌شود این است سر آنکه آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او

ص9

و علم او و شبهٔ نیست که در کور نقطهٔ بیان افتخار اولوالالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی نزد او خاشع شده الا کسی که درک ننماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیه و علمیهٔ ما لا نهایة از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آن را ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسها مسدد کل ممکنات است از علو عرفان او ولیکن به چیزیکه خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است به ضیاء آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف او من کفو لینعت به او من شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما اذ لا یری فیه الا الله و انا کل له عابدون و در این کور خداوند عالم به نقطهٔ بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجت

ممتنعه برکل‌شي قرار داده و اگرکل ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیهٔ به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصورکند به یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الا از نقطهٔ مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هرگاه این امری بود که از قوهٔ بشر ظاهر می‌شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیهٔ اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمة الله را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز اگرکسی تصورکند از اول نزول بیان تا امروز به یقین مشاهده می‌کند که آنهائی که اعتراف به حجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را به کل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علو عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذهٔ مرحوم سید (ع) اعلی علو علماء و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق به حجیت آیات نموده‌اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبههٔ در علو تقوای ایشان نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمی‌شود با شهادت کل ما علی الارض و شبههٔ نیست که شهادت خداوند ظاهر نمی‌شود الا به شهادت کسی که حجت قرار داده است او را وکافی است شهادت نفس آیات به عجز ما علی الارض ازکل شیء زیرا که این حجتی است باقیه من عندالله الی یوم القیمة و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره

ص10

شجره نماید بلا ریب تصدیق در علو امرالله می‌نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر اوگذشته و از علومی که کل به آنها متعلم می‌گشته متعری بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می‌نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و توحید ظاهر می‌نماید که کل علماء و

حکماء در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبهۀ نیست که کل ذلک من عندالله هست علمائی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن به سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کل اینها از جهت حجت خلق بوده و الا امرالله اعز و اجل از این است که بتوان او را شناخت به غیر او بل غیر او شناخته می‌شود به او قسم به ذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که آثار آن مضئی‌تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنهائی‌که مهتدی شده‌اند به علو هدایت او اگر به اعلی علو درجۀ علم و عرفان واصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفرالله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل ببحر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاول بذکر الحدود سبحان الله و تعالی عن کل ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السموات کل اینها نظر به مقامات حدودیۀ خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج می‌شود یوم قیامت این است چنانکه به همین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود به لسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کی است کل مؤمنین به او گفتند که کتاب الله هست بعد سؤآل کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده می‌شود اولوالافئده گفتند لا و الله کل من عند ربنا و ما یتذکر الا اولوالابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من به لسان محمد رسول الله (ص) و این است کلام من به لسان ذات حروف السبع باب الله و هر کس به اون ایمان آورده مفری از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا آنکه ایمان آورد به این آیات و الا باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عندالله مذکورا و بعد نازل فرمود ای خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر به منتهای جد و جهد عمل می‌کنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعیه را عامل هستید لاجل آن است که من در کتاب خود نازل کرده و اگر

بائمهٔ هدی ایمان آورده‌اید یا آنکه به زیارت قبور ایشان تقرب به سوی من میجویید بواسطهٔ آن است که در قرآن به رمز اسمای آنها نازل شده و اگر اقرار به نبوت محمد رسول الله (ص) می‌کنید بواسطهٔ آن است که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف می‌کنید بواسطهٔ آن است که من او را بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم می‌دارید بواسطه آن است که آن کلام من است و بر هر نفسی اگرچه از نفس امت آدم باشد لابد آنچه می‌کند بواسطهٔ نسبت او است به من چنانکه نزد خود چنین فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که هیچ شیئ نیست مگر آن که راجع می‌شود حکم او به این هیکل انسانی که خلق شده است به امر من و آن هیکل راجع می‌شود درجه به درجه تا آنکه می‌رسد به نبی من و آن نبی ثابت نمی‌شود نبوت تو الا به کتابی که نازل شده بر او و حجتی که به او عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و این ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است و نه آخری و نه ظهوری است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع به این نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت می‌نماید شود راجع به من می‌شود و آنچه راجع او نمی‌شود راجع بمن نمی‌شود این است ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلای از این متصور در بیان نمی‌شود چقدر محتجب هستید ای خلق که کل به نسبت به من در مقاعد خود چنان تصور می‌کنید که در رضای من هستید و آیتی که دلالت بر من می‌کند و آیات قدرت مرا که خرائن او فطرت او است به اذن من تلاوت می‌نماید به غیر حق او را در جبلی ساکن کرده‌اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حی کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضیئ نیست و حال آنکه به مقاعدی که به تعدد درجات به او می‌رسد مصابیح متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده به آلاء او متلذذ و از او بقدر یک مصباح محتجب این است که من شهاده

ص12

شهاده میدهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من نزد من لا شئ بوده و هست و هیچ جنتی از برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست اگر می گوئید از قبل من چگونه تکلم مینماید نمبینید آیات مرا به آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمیکنید و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کل به او مؤمن به من هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما به ایمان به این آیات است ولیکن امروز که نفع می‌دهد انفس شما را اظهار ایمان بما لا ینفعکم و یضرکم محتجب شده‌اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه ضرر رسیده و می‌رسد به انفس خودتان راجع می‌گردد ترحم بر انفس خود نموده و در هوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده و در جائیکه محقق است رضای من به حجتی که دین کل به او ثابت است از منسوبین به قرآن محتجب شده‌اید. قسم به ذات مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب به من و آیات من نیست و هرگاه می‌گوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق ما علی الارض راجع می‌شود به قطع اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی نمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه به نحو تکسب و سرقت اگر چه در نزد هر حقی لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده به زعم خود در علو رضای حق سیر می‌نمایند و از محقق حق به آیات قدرت حق خود محتجب هستند

ص13

و همین ذل علمای اسلام را بس که به نسبت اسلام اظهار علم اسلام را می‌نمایند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب می‌شود و اگر به احتجاب خود راضی می‌بودند و ظلم بر نفسی نمی‌کردند و حکم به غیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمی‌کردند خود را به نار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هرکس از ظهور الله محتجب گشته و می‌شود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده می‌نموده و آن وقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه در ظل او بودند راضی به احتجاب از حق نمی‌شدند زیرا که افتخار کل به اتباع حق است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها ننموده امر به اینجا منتهی نگشته چنانچه شبهٔ نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب به اسلام می‌داند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می‌شود چنانچه اگر اقتدار دارد کل علما را حاضر می‌نمایند و می‌گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده‌اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعنها عمن تشاء و لتعزن من تشاء و لتذلن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنین من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کل‌شیء تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا قدیرا تکلم نمائید. به مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید به مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه نمی‌کنید دلیل است بر آنچه کرده‌اید به غیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عندالله و شبهه نیست در اینکه

خداوند این آیات را نازل فرمود بر او به مثل آنکه بر رسول خدا (ص) نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است به غیر صحف و مناجات او و صور علمیه و حکمیة او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد یا به اسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت می نماید می توان میزان گرفت که هرگاه از اول ظهور تا امروز می‌گذاشتند چقدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه می‌گوئید که این آیات بنفسها حجت نمی‌شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات رسول خدا (ص) به غیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموه« ما يجادل في آيات الله إلا الذين كفروا فلا يغْرُرْك تقلبهمْ في الْبلاد كذبتْ قبْلهمْ قوْم نوح والْأحْزاب منْ بعْدهمْ وهمتْ كل أمة برسولهمْ ليأْخذوه وجادلوا بالْباطل ليدْحضوا به الْحق فأخذْتهمْ فكيْف كان عقاب وكذلك حقتْ كلمت ربك على الذين كفروا أنهمْ أصْحاب النار» و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده« أولمْ يكْفهمْ أنا أنْزلْنا عليْك الْكتاب يتْلى عليْهمْ إن في ذلك لرحْمة وذكْرى لقوْم يؤْمنون » و جائیکه خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمی‌کند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته می‌شود در آیات آنچه اولین گفتند از دو شق بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی، چنانچه خداوند نازل فرموده« وإنْ يروْا كل آية لا يؤْمنوا بها » و در جای دیگر نازل فرموده« إن الذين حقتْ عليْهمْ كلمة ربك لا يؤْمنون ولوْ جاءتْهمْ كل آية حتى يروا الْعذاب الْأليم » و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است« فبأي حديث بعْد الله وآياته يؤْمنون» یا خود حاضر می‌شود و از آنچه می خواهد از مطالب به نهج آیات سؤال می نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدأ تأملی و ترکیبی و ملاحظة اقترانات نیست و یا آنکه کسی را می‌فرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت می‌کند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمی‌شود و اگر می‌شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل بر آمده بود و اگر نکته

گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود و شبهۀ نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجرۀ که کتاب الله نازل می‌نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب کل علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم به اوامر الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر بنفسه این علوم مثمر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده‌اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف به رضای خداوند و علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهۀ نیست که اکثر انچه می‌کنند مابین خود و او قصد نمی‌کنند الا رضای او را و حال آنکه به رضای او کم کسی مطلع می‌شود مگر کسیکه به رضای حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است به رضای حجت او و مستقرین در ظل او و اگر چه دون آنها یحسبون أنهم مهتدون ولیکن آنچه خداوند شهادت می‌دهد ثابت می‌ماند و آنچه غیر متبعین امر الله می‌کنند مضمحل می‌گردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده‌اند هست از رهبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاءالله هست و رضای او رضاءالله هست محتجب نماند زیرا که کل خلق شده‌اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لأجل مسمی یدبر الأمر یفصل الآیات لعلکم بلقاء

بلقاء ربکم توقنون و شبهۀ نیست که هر مرآتی که مقبل شمس شود خود مستشرق می‌شود و الا او بنفسه طالع می‌شود و غارب می‌گردد و عزکل این است که به ثمره وجود خود که فوز به لقاءالله و ایمان بآیات او است برسند و الا خود شئ باطل می‌گردد بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئده مردم نموده از برای امروز و امروز کل خود را به نسبت به او معزز و مفتخر می‌دانند و می‌کنند آنچه می‌کنند و این است معنی لا حول و لا قوه الا بالله در تشریع و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند بقدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است محتجین را که به نسبت به او می‌کنند آنچه می‌کنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نکرده بلکه به عدم نصرت هم راضی نمی‌شوند و اگر راضی می‌شدند مقر این شجره در این جبل نمی‌شد و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود به قسط و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر می‌شود که تا یوم قیامت، فصل می‌نماید ما بین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین.

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاءالله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الا من‌یظهره‌الله او من علمه علمه و مثل ذلک شجرة که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کل اشیاء قلم و کل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اولا و آخرا و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را به من‌یظهره‌الله و حروف حی او و کل حروف دون علیین را به ابواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علو شأن هر حرفی بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده

ص17

که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کل حروف علیین راجع به این مظاهر تسعه عشر می‌شود و کل حروف دون علیین راجع به مظاهر تسعه عشر ابواب نار می‌شود و کل ابواب نار راجع می‌شوند به باب اول چنانچه کل ابواب جنت راجع می‌شوند به باب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع می‌شود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده و کل حروف علیین قرآن در ظل کلمة اثبات باقی مانده کذلک یفنی الله من یشاء و یبقی من یرید انه قوی مقتدر قدیر و جایز نیست تفسیر بیان الا به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر او در انوار افئده مؤمنین به او لایق و کل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین به او جاری و لم تزل و لا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است و کل حروف نور و نار آن در آفاق و

انفس مبین چنانچه امروز هر کس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است مقتدر ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان یمیز بحقیقه الواقع الا علی حکم الظاهر من لم یتعد حدود الله فیه فهو من حروف العلیین و من یتعد فمن دونه ال ان یفرجن الله عن ذلک الخلق بظهور نفسه یوم القیمة فاذا ما یحکم نقطة البیان فی اخریها من احکام الواقعیة الاولیة من یؤمن بها فمن حروف العلیین و من لم یومن بها فمن دونها و الله یفصل بینهما بالحق انه هو خیر الفاصلین و امر به جائی می‌رسد که از حروف غیر علیین دیگر ذکر نمی‌ماند الا در کتاب و همان شجره نفی خود را از حروف علیین می‌داند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن می‌کند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آنوقت بروز می‌کند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را به عین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل می‌گویند امروز که ما مؤمن به الله و آیات قرآن هستیم و حال آنکه شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده این قسم در ظهور شمس حقیقت حقایق‌ها منکشف می‌گردد و حجب‌ها مرتفع نفوسی که خطور بر ایشان نمی‌کرد دون رضاء الله فتوی به آنچه قلم حیا می‌کند از ذکر آن به معدن رضا که رضاء الله ظاهر نمی‌شود الا به رضای او می‌دهند فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم من امر الله تتقون.

الباب الثالث من الواحد الثانی

فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل‌شیء

ملخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده

ص18

شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجت است بر کل‌شیء من حیث لا یعلم احد و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان به قول او که الآن نازل می‌کند حجت می‌شوند تا یوم ظهور او ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجت کرده به مثل آنکه علمای امروز به قول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده « انظروا الی من روی حدیثنا» خود را از قبل امام حکم می‌دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می‌دهند و اگر صادق می‌بودند در قول، از کسی که به قول او اثبات ولایت و نبوت می‌شود محتجب نمی‌ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده‌اند فتوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئ اشد عمن ذکر بآیات الله فاعرض عنها و شبهه نیست که آیات الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیت اولیه باشد که در او دیده نمی‌شود الا الله وحده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمی‌کنند ولی عنقریب همین آیات را باعلی علو ذکر نموده و بیان‌های هزار مثقال ذهبی تمام نموده و به آن افتخار کرده و خود را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن در بیست و سه سال نازل شده کسی به هم نرسید که اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوة الله علیه بر شانه گوسفند و الواح ممکنه دیگر ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء

مذکور است و امروز دیده می‌شود که بما لا عد له قرآن نوشته شده از بهاء الف الف گرفته تا به هزار دینار ختم می‌شود چنانچه چاپی آن به این بهاء در عضد اکثر خلق هست این است حد خلق عندالله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کل‌شيء را به اعلی علو تفصیل در حجت باقیه نازل فرموده و هر کس بگوید که شیئ هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان به او نیاورده به یقین قطع زیرا که کل‌شيء خارج

ص19

از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه ما لا یحبه الله است راجع به آن و آنچه ما یحبه الله است راجع به این می‌شود و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر، این است مدار عرفان کل شیئ در بیان و من یشهد علی ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئ وکان الله بکل شیئ محیطا و هیچ شأنی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا الا بهذا و لا هذا الا بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان کتاب الناطق من‌یظهره‌الله فان کل یرجع الیه، ان لم یتجاوز احد من حدود البیان فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره ولکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کل ذا ایمان الا من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء و ان هذا فرع الایمان فلتتقن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم بمثل ما قد حکموا الذین هم شهداء من عند القرآن علی فان من یحکم علی فانما یحکم علی الله ربه و ما لهولاء من تسع تسع عشر عشر خردل من ذکر خیر عندالله و اولئک هم المعتدون.

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها

ملخص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلق به او است و از این جهت است که مؤمن به ذکر جنت و رضاء الله فرحناک می‌گردد و به ذکر نار و دون رضاء الله متأثر می‌گردد به شأنی که گویا اول متلذذ و ثانی متعذب می‌گردد و کل کلماتی که خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علیین است یا دون آنها آنچه کلمات علین است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است و کل حروف دون علیین راجع می‌شود به لا اله و کل حروف علیین به الا هو چنانچه بدء کل حروف دون علیین از این کلمه شد و بدء کل حروف علیین از آن کلمه لم تزل آن در اعلی علیین جنت مرتفع می‌شود و آن در تحت الثری مضمحل میگردد چنانچه

ص20

چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجره قرآن کند به یقین مشاهده می‌کند که پنج حروف نفی چگونه در تحت الثری مضحمل شده که اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حروفی که دلالت بر اثبات می‌کند چگونه در اعلی علیین مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او منشعب شود نوزده می‌شود چنانچه خداوند نازل فرموده« علیها تسعه عشر» و کذلک این حروف اسماء خمسه که منشعب شود عدد واحد می‌شود چنانچه دون حروف علیین راجع به این کلمه می‌شود کل حروف علیین هم راجع به کلمه اثبات می‌شود خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او به جنت زیرا که نفی دلالت بر او نمی‌کند و اثبات دلالت بر او می‌کند این ذکر تکوینی نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی منشعب شده در یوم قیامت راجع به کلمه نفی شد و کل حروف دون علیین با ارواح متعلقه به آن در ظل همین

کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه منشعب شده بود از کلمة اثبات در یوم قیامت راجع به کلمه اثبات گشته و کل حروف علیین و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت در نار الهی است الی یوم من‌یظهره‌الله و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است الی یوم من‌یظهره‌الله و علو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بما لا نهایة او معدوم می‌شود و بما لا نهایة او مرتفع می‌گردد و حجت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظل اثبات مستقر شدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات نه بأن علی الاول یدور حروف دون العلیین و علی الآخر یدور حروف العلیین تا آنکه کل راجع می‌شود در یوم من‌یظهره‌الله به او اگر مقبل شد از علیین می‌شود و الا از دون آن فطوبی لمن یعتصم بحبل الله و یتوکل علی ربّه ان لا یدخلن

ص21

النار و یدخلن فی الجنه باذن ربه فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد حینی که حروف علیین را تلاوت می‌نماید ساکن می‌گردد زیرا که ارواح آنها متعلق به او می‌گردد و این است اعلی جنت مسبحین و مقدسین و مهللین و مکبرین و معظمین و هر وقت ذکر دون علیین می‌نماید دوست می‌دارد عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق به او می‌گردد باید پناه برد در آن وقت به خداوند عز ذکره تا آنکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن وعده علو درجات جنت که به رضاء الله فائز گردند و به اقرار به توحید او متلذذ و آنهائیکه خداوند وعده نار فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و ایمان به او نیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان به خداوند و آیات او نیست و هرگاه ذا نظری نظر کند می‌بیند که چگونه اهل جنت سبقت به دخول جنت گرفته‌اند اگر چه اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده به رضای خود به شئونی که از نزد کلمه نفی منتفع شدند که به آن افتخار می‌کنند و به همان در نار معذبند

و مشعر نیستند چانچه خداوند نازل فرموده « و یأکلون فی بطونهم نارا» این قسم حروف دون علیین راجع به ارواح خود می‌شوند و حروف علیین راجع به ارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علیین را که ذکر می‌کند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بآن ناظر به او می‌شوند و صلوات بر او می‌فرستند من قبل الله و در حین ذکر دون حرف علیین اگر به حب آنها باشد ارواح شیاطین نار ناظر به او می‌شوند و اگر استعاذه نجوید از خداوند از شئون خود به او می‌رسانند اگر چه به خطور قلبی باشد و اگر پناه برد به خداوند و طلب نقمت کند بر آنها سبیلی از آنها به سوی او نیست و به قدر تسع تسع عشر عشر خردلی ضرر دینی به او نتوانند رسانید اگرچه گویا می بینیم که حروف نفی در ظهور من یظهره‌الله پناه می برند

ص22

برند از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آن وقت ایشان را پناه نمی‌دهد از نار خود الا من یظهره‌الله زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمی‌شود از نار بلکه این کلمه را نمی‌گوید مگر به واسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان به قرآن نشده نمی‌گویند زیرا که پناه به خداوند پناه به حجت او است هر کس ایمان به محمد (ص) آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حروف نار همین کلمه را می‌گویند و حال آنکه نفع نمی‌بخشد زیرا که پناه به حجت نمی برند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده « و من لم یؤمن بالله» و مقترن فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش می‌خواند و ملتفت نمی‌شود چنانچه در صدر اسلام تفسیر به این کلمه در ثانی شده و حال آنکه کل قرآن را می‌خواند آن وقت مظهر آیه الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه به او می‌برد نجات می‌یافت از کلمه بعد او و این است که کل الی یوم من‌یظهره‌الله پناه می‌برند به خداوند و نقطه بیان ولی آن روز ثمر نمی‌دهد ایشان را زیرا که پناه به خداوند در آن روز پناه به او است و پناه به نقطه بیان پناه به او است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله می‌گویند و حال آنکه در نار ساکن هستید الا من شاء الله که شناخته‌اند مظهر این اسم را که پناه به او که

برده‌اند از نار محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بما لا عد لها هر نفسی هر روز می‌گوید و حال آنکه نجاتی از برای او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه به خود را به پناه به رسول خود و پناه به رسول را به پناه به اوصیای او و پناه به اوصیای او را به پناه به ابواب اوصیای او و نفع نمی‌دهد اول الا به آخر و نه ظاهر الا به باطن زیرا که پناه به رسول عین پناه بائمه است و هرکس امروز داخل

ص23

در بیان شود پناه داده می‌شود از نار چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهره‌الله علیین آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آن روز هرکس داخل درکتاب او شد از نار نجات یافته و الا ثمری نمی‌بخشد او را بقای در بیان چنانچه ثمر نمی‌بخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ما شاءالله یترقی العلیون فی اعلی علوها و ینفی دونها فی حد انعدامها فیا طوبی لمن یرزق فؤاده بحروف العلیین و ان یذکر دونه یستجیر بالله ربه فانه لیعصمنه و لابد أن یذکرها الذاکرون و لا یضرهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن ذکر الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک یفصل الله الآیات لعلکم بآیات الله توقنون.

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزله الله فی البیان کان مراده من‌یظهره‌الله بالحقیقة الاولیة و کل اسم شر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیة

ملخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من‌یظهره‌الله است به حقیقت اولیه ثم فی الحقیقة الثانویة اول من یؤمن به الی ان ینتهی الی آخر حد الوجود به مثل آنکه آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم‌کم تنزل می‌کند تا آنکه می‌رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده به حقیقت اولیه مراد شجرهٔ است که مقابل او نفی شود و اگر ذکر راضی شده در دون علیین مراد راض نفس او است و کم‌کم تنزل می‌کند تا می‌رسد به ارض ترابی که مقر او است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگر چه فوق او سریر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیه مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقر جسد

ص24

جسد او بوده که کل راجع می‌شود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است به حقیقت اولیه چنانچه در بیان به من یظهره‌الله تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عندالله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله است به حقیقت اولیه نقطه مشیت است و دون آن من لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع می‌شود امروز به نقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد به ارض روح می‌رسد و از ارض روح به ارض نفس و از ارض نفس به ارض جسد و از ارض جسد به کل‌شيء الأقرب فالأقرب الی

ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثة شبر فی اربعة هذا جوهر کل اراضی الترابیة حینئذ و ان یتغیر المقعد یتغیر الامر الی ان یستقر الی ما لا یتغیر و کذلک فی ظل العلیین الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة هذا علی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله و لأسئلن الله عن کل ما یحبه انه فضال کریم و کم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول الله بدرجاتها متجلی شده به یک یک از اوصیای او و به مثل ذلک در دون علیین تا آنکه رسید اعلی علو ارض به مقر شهادت الشهداء (ع) و ادنی ارض نار به مقر سلطنت نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است و امروز کل اسماء خیریه به حقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و به حقیقت ثانویه در حرف سین است الی ان ینتهی الی آخر الوجود فلتتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون.

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عندالله الی یوم من‌یظهره‌الله من اتبعه نور و من ینحرف عنه نار

ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمة که یوم من‌یظهره‌الله باشد هر کس مطابق آنچه در او است

ص25

عمل نمود در جنت است و در ظل اثبات و حروف علیین عندالله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه به قدر سر جوی باشد در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده « و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون» و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الا به اطاعت حجت خداوند و الا عمل‌های آنهائیکه با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می‌شد و حال آنکه امروز کل حکم می‌کنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز به حکم قرآن عامل است همین قدر که منحرف از ولایت گشته عندالله باطل شده و امروز کم کسی است که به میزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمی‌شود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی‌بخشد تقوای او، او را چنانچه ثمر نبخشید تقوی رهبان الف را وقوف بر میزانیت او در نزد ظهور رسول الله (ص) و اگر به میزان قرآن عامل می‌بودند در باره شجره حقیقت این نوع حکم‌ها نمی‌شد« تکاد السموات ان یتفطرن و تنشق الأرض و تخر الجبال هدا» و قلوب آنها از این جبال سخت‌تر است که متأثر نمی‌شوند هیچ جنتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست و حمد مر او را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است و من بعد هر کس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی

است الی یوم من‌یظهره‌الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الا بر نفس خود و الله غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور رسول الله (ص) اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن می‌شود من یهتدی فلنفسه

ص26

فلنفسه و من یحتجب فعلیها و الله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی‌شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی (ع) تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هر کسی مؤمن به موسی بود به قول خود و هر کس مؤمن نبود جزا داد به قول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله (ص) تا یوم عروج آن قیامت عیسی (ع) بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و جزا داد هر کس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود هر کس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله (ص) هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می‌شود اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شيء تا به مقام کمال نرسد قیامت اون نمی‌شود و کمال دین اسلام الی اول ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره

اسلام آنچه هست ظاهر می‌شود و قیامت بیان در ظهور من‌یظهره‌الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من‌یظهره‌الله آخر کمال بیان است ظاهر می‌شود که ثمرات اشجاری‌که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمد (ص) بعینه همان ظهور رسول الله است

ص27

ظاهر نمی‌شود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره برعکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل به نسبت به او اظهار اسلام می‌کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می‌کنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده به یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا می‌شوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کل به لقاء الله فائز می‌گردند که لقاء او باشد زیرا که عرض به ذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیه است و خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت می‌شود از اقرار به عرض او و از لقای او به لقای او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین می‌گذرد زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر می‌شود چنانچه ثمره هزار و دویست هفتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من‌یظهره‌الله راجع می‌شود ثمره آن به قیامت اخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار به اسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان به همین حکم باطل می‌شوند الی قیمة الأخری چه بسا نفسی که از اول عمر ریاضت‌ها کشیده و مجاهده‌ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد (ص) را در خواب می‌دید به خواب افتخار می‌نمود و حال که ظاهر شده به ظهور الله

ص28

که اظهر از هر ظهوری است به آیات و بیناتی که دین اسلام به آن ثابت است عرض بر خدا که نمی‌شود در جای خود ثمره ایمان خود را که ظاهر نمی‌کند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی‌شود بر جای خود فتوی می‌دهد بر کسی که شب و روز به او توجه به خداوند می‌کند و «ایاک نعبد» می‌گوید و اگر به این هم راضی شود باز در جای خو،د به این هم راضی نمی شود بلکه بر اولیای حق می‌خواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربنا و لا نشرک به احدا و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده‌اید و الا لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود به مثل آنکه من ظاهر شدم و عود می‌فرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق به آیات او که او است اجابت من‌یظهره‌الله و تصدیق کلمات او و به هیچ شیئ از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و به همان اهل جنت در جنت متنعم و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء در این جبل است و کل به گمان رضای او می‌کنید آنچه می‌کنید و بر او راضی می‌شوید

ص29

بر آنچه بر نفس خود راضی نمی‌شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای نفس خود راضی می‌شوید لعل در قیامت اخری اگر به لقاءالله فائز نمی‌گردید آیة الله را هم محزون نکرده باشید از نفع کل متدینین به بیان می‌گذرد هرگاه شما از ضرر به او بگذارید اگر چه می‌دانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع متدینین به

قرآن گذاشتم ولیکن شماها از ضرر رسانیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشد نیست از برای شما عندالله که شب و روز توجه کنید به من به سوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمی‌شدید و سیحکم الله بینی و بینکم بالحق انه هو خیر الحاکمین.

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانه حق

ملخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات ما لانهایة بما لانهایة عندالله هست که غیر او کسی محصی نیست و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک می نمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و به هر اطلاقی که عندالله موت اطلاق شود حق است و آنچه کل مکلف هستند بر اقرار به اینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت نمی‌شود الا در پنج رتبه یا به کلمه لا اله الا هو یا لا اله لا انا یا به لا اله الا الله یا به لا اله الا انت یا به لا اله الا الذی کل به موقنون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه مراتب او است کل میت شوند به اینکه نفی، نفی نمایند و اثبات، اثبات و ذکر این سر دقیق را ابحر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت او نباشد الا مشیت من یظهره‌الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او آن وقت ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات ارادة الله و قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات اجل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد به اینکه موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوند

ص30

خوند ثمری به او نبخشید چه بسا اشخاصی که میگفتند موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه به رتبة کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان می دانستند نازل شد و قلم حیا می‌کند از آنچه کردند ذکر شود و حال آنکه شب و روز می‌گفتند

که «ان الموت حق» و به کتاب قبل او عمل می‌کردند و اظهار دین اسلام می‌نمودند و علم خود را خرج می‌دادند و به نسبت منقطعه که خودرا نسبت می‌دادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدر فرموده بود می‌گرفتند و حال آنکه نفس‌های آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از روی ایمان به خدا نمی‌کشیدند این است ثمره علم بلا عمل در کتاب الله، و اگر موت را فهمیده از اقرار خود تخلف نمی ورزیده به اینکه اقرار کند که او حق است و از شئون محقق حق محتجب شود و این مدتی است که در یوم قیامت نفع می‌بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان هذا دون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضی علیهم الا الله و ان ما هم به یؤمرون لابد أن یعلمون و هرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجایب ما لا نهایة بما لا نهایة ملاحظه می نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود می‌دید کل شئونی که بمن لم یؤمن بمحمد (ص) راجع می‌شود از عالم تجرد گرفته تا عالم تحدد نفی محض و نار بحت است و کل شئونی که بمن یؤمن بمحمد راجع می‌شود از عالم تجرد الی منتهی التحدد از شئون اثبات و جنت نبوت بوده و اول میت نبوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره میت مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او، بلکه از تکثر آنها است کل مؤمنین امروز و ثمره میت نشدن دون مؤمنین به اینکه ذکری از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان شده خود ایشان راضی نمی‌شوند به این نسبت بلکه تبری می‌جویند از نسبت خود به ایشان زیرا که امروز اگر بر شجره اول دون حق بگویند آنچه در اون گفته می‌شد بنفسه تبری می‌جوید و طلب نقمت از خداوند

میکند از برای او و حال آنکه در سنه [27] همین قسم که شجره حقیقت ترقی نموده آن هم تنزل نموده و اشدتر شده ولی چون مظاهر ،مختلف شده تمیز نمی دهد الا حجتی که من عندالله ظاهر است که او می شناسد کل شئ را در امکنه خود و اگر بخواهد ذرهٔ نار را از ذرهٔ جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است بر نقطه بیان حین خطور حکم میت بر او نمی شود و امر این قدر ادق است بل ادق از این و لا یتذکر الا اولوالابصار و از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام التحدد بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت حیث قد ظهر عند هذا و ان یجعله علی شأنه لم یزل الباء یدعو الله ربه ان تقبضنی و تحیینی فاذا اراد الله ان یستجیب دعائه فاذا یلهم احدا من اولیائه ان یقبض عنه روح البائیة و تؤتیه روح الالفیة فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان بعد الله اعظم لابد الالف و ان یکتب الباء لم یظهر ما یراد به و ان بمثل ذلک فی کل کلی و جزئی حیث یدرکه اهل النظر حتی لو تجد فوق ذلک القرطاس علی ما یحصی ذکر دون البیض ان تمحو عنه فاذا موت فیه حیات ذلک اللوح و ان هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عنه نفس الانسانیة ما یضر عن ایمانها و ان یکن عند من لم یؤمن بالله لوح فمن یقل انی میت لابد أن یمیت عنه و لا ینظر الیه لانه من شئون النار و فیها و ان یری لوحا عند من یؤمن بالله لابد أن یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذ انه من شئون النور و ان الامر حین ما هو اظهر فوق کل ظهور ابطن فوق کل بطون و من یعرف الموت لم یزل میتا عندالله بان لا یشاء الا ما شاء الله و ذلک موته عند نقطة البیان اذ ما شاء الله لا یظهر الا بمشیتها هذا حق الموت لمن اراد ان یمیت فی الله و ما خلق الله فی الابداع شیئا اعز من الموت عنده کل تمیتون ان یکون مشیتهم مشیة من یظهره الله ولکن اذا ظهر لا یوفون بحبهم و قولهم بمثل کل من قد دان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شأن لو رجع محمد (ص) الی الحیوه الاولی أن لا یقولن فی قوله لم و بم و قد رجع باعلی ما قد ظهر فی اول ظهوره لان ذلک نشأة الآخرة عند نشأة الاولی و ان الذین

یقولون ان محمدا رسول الله کل قد احتجبوا و لم یصدقوه بل لا یرضوا لانفسهم من نسبة الاسلام و ان یرضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا لان هذا مما لم یرض المسلم للمسلم

ص32

للمسلم هذا شأن الخلق عندالله و ان بما یثبت نبوته من قبل حینئذ یثبت ولکن کل محتجبون لا یحصی عدد من ینسب نفسه الی دینه و ما آمن به فی رجعه الا من شاء الله حتی ظهر ما قد ظهر و ما للذین لا یعرفوه نار اشد عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دینا و جعل القرآن لهم کتابا و لیس له عز فی اخریه الا و قد فاز بلقاء ریه و بلغ رسالاته وانقطع الیه بما یقدر علیه هذا عز کل به یفتخرون و اگر نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اول ظهور جواب گفته می‌شود که در نزد کل محقق است که او است اول من اجاب فی الذر حین ما قال الله له الست بربک قال بلی سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب العالمین و اگر گویند ظهور الله را ندانستیم قرآن که کتاب الله بود و کل می‌گویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و همین قدر که شنیدند یا دیدند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبهه و ریبی از برای ارباب افئده نمی‌ماند که آن نفس نفس الله ظاهره بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است و من اجاب اول، اول خلق است چنانچه قبل می‌گفتند که من اجاب اول محمد (ص) بوده و اول خلق بوده چنانچه کل امروز متعرفند اگر می‌گویند اجابت در ذر اول بوده این است ذر اول زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقر ظهور الله هست و خداوند لم یزل و لا یزال قرب و بعد او به کل اشیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئ بالنسبه به او اقرب از شیئ نیست یا ابعد چه عرش در فوق سموات باشد بزعم متوهمین یا مقر شجره که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف سکان ملأ حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل در زیارت سید الشهداء می‌گویند بآنچه در حدیث مسطور است« من زار الحسین عارفا بحقه کمن زار الله فوق عرشه» و نزد اولوالافئده ظاهر است که همان مقر عرش الله بوده و او است عرش محمد (ص) رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حد ترقی کرده باشد آنچه شنیده می شود از کل

عوالم در این عالم متذوت می‌گردد چنانچه در این عالم که امیرالمؤمنین علیه السلام اول من آمن به محمد (ص) شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است و کل عوالم در ظل

همین عالم متحقق می‌شود و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافئده فیا طوبی لمن یری کل‌شیئ بحقیقته و خیال نکند امر موهومی را که عندالله و عند اولی الافئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لا یزال ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر می‌شود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمی‌کند الا بر او و اون شجره است که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده و هست و او لم یزل و لا یزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان به آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن به ظهور محمد (ص) اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان به نقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده در نزد ظهور من‌یظهره‌الله به او اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء و او است که مع کل‌شیء بوده و هیچ شیئ با او نبوده و او است که در شیئ نیست و در فوق شیئ نیست و با شیئ نیست و آنچه ذکر می‌شود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل و لا یزال بوده و هست و کسی او را نشناخته و نمی شناسد زیرا که ما دون او مخلوق شده‌اند به امر او و مخلوق می‌شوند به امر او و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدس از هر نعت و مثالی لا یدرکه من شئ و انه هو یدرک کل شیء حتی آنچه گفته می‌شود لا یدرکه من شئ به مرآت ظهور او راجع می‌شود که من‌یظهره‌الله باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذا اشارهٔ بتواند اشاره کند بسوی او و من‌یظهره‌الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع به فؤاد او می‌گردد و او و فؤاد او هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مربوب لم یزل الله کان الها و لا مألوه لم یزل الله کان قادرا و لا مقدور لم یزل الله کان عالما و لا معلوم لم یزل الله کان واحدا و لا معدود و آنچه ذکر می‌شود لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور من‌یظهره‌الله عدد واحد به

او ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت می‌کند بر وحدانیت او و معدودی غیر آنها نیست و به مثل این کل

ص34

کل اسماء و صفات و نظر به حدود مکن که لم یزل الله کان واحدا اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اول الآن مقری و از برای رسول خدا مشاهده می‌کنی کل اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی انه سلطان می بینی که در امت او هست که خود را یکی از عبید او می‌داند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود به ذکر این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انه مقتدر مشاهده می‌کنی اولو الاقتدار در ظل طاعت او که به ذکر اینکه ما از امت او هستیم مفتخر هستید و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقترن شود با این اقتدار و اگر بخواهی بگوئی انه عالم می بینی اولو العلم که به نسبت به سوی او افتخار می‌کنند و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر بخواهی بگوئی انه حاکم می بینی اولو الحکم بسیار که در ظل حکم او مفتخر هستند به حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کینونیت او از اقتران به مظاهر این حکام از قبل او و به مثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او زیرا که در هر ظهوری آنچه مهتدی به آن ظهور می‌شود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اول که آدم اول باشد الی ما لا نهایة ذا شیئیتی نمی بینی الا بالله و نمی‌توانی عارف شوی به مظهر الوهیت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سید الشهدا علیه السلام« الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف الی فی کل‌شیء حتی لا اجهلک فی شیئ» زیرا که این است ثمره وجود کل‌شیء که کل‌شیء را قائم به مشیت اولیه بداند و در هیچ شیئ ملاحظه نکنند إلا ظهور الله را به قدر شیئیت آن شیء که متحمل ظهور شده و الا نسبت ظهور به کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور آیات الله است و از همان مبدئی که که آیات الله صادر می‌شود

در نبوت نبی در دون آن هم به آنچه لایق است نازل می‌شود و نسبت این ظهور به این دو شئ مساوی است الا آنکه این

ص35

از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنو نفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلا می نمود در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شئ ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عز ذکره متعالی است از اینکه در شئ باشد یا با شئ باشد یا قبل شئ یا بعد شئ یا فوق شئ باشد یا دون شئ باشد و آنچه شیئیت به او متحقق است به مشیت او است و او بنفسها قائم است و لم یزل و لا یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در ظل الله مستقر است و مقام مشیت مقام نقطهٔ بیان است که در هیچ شئ ظاهر نیست الا شأنی از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شئ ذات مشیت دیده می‌شود که ذات رسول الله باشد بل در هر شئ دیده می‌شود که شیئیت او به او متحقق است مثلا اگر هزار مثقال ذهب یک نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده نمی‌شود الا آن امری که رسول الله (ص) فرمود از قبل الله و همین قسم اگر بگوئی کینونیت ذهب چگونه به هم رسید لابد راجع می‌شود به امری که آن امر راجع می‌شود به شجرهٔ حقیقت اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئ نیست که اطلاق شیئیت شود بر او الا آنکه متحقق الشیئیة است به مشیت و او است قائم به نفس خود بالله عز و جل و او است کاف مستدیره که لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نکرده و نمی‌کند الا علی الله عز و جل الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب واز برای هر اسمی مسمائی است مثلا اگر گفته می‌شود خداوند عز و جل لابد دو مظهر هست که در نزد مشیت اولیه ذکر شوند و لم یزل و لا یزال مستقر باشند که دلالت نکنند الا بر او فطوبی لمن لا یری من شیئ الا و یری فیه ظهور ربه و لا یسکن بشیئ الا بالله و لا یری من شیئ الا ایاه و لا یعتقد فی الله ما یعتقد لخلقه لان الله سبحانه لم یکن فی شیئ و لا من شیئ و لا علی شیئ و لا الی شیئ و لا یذکر

بشیئ و کل‌شیئ دونه خلق له لن یعرفه بکنهه احد دونه و لا یوحده بذاته احد سواه و کلما قد عرفت المشیة ما عرفت الا نفسها و کل ما

ص36

ما قد عرفت الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیة فیها و ان الله عز و جل بذاته لن یعرف و لا یدرک و لن یسبح و لن یقدس و لا سبیل لاحد الیه الا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیته و استقلاله لم یزل کل‌شیء له بکینونیته و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اولیته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و سازجیته و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیته و ابهی سمو ملیک قدوسیته متعال عن کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل نعت و علاء لم یزل الله کان الها واحدا احدا صمدا فردا حیا قیوما دائما ابدا معتمدا لم یتخذ لنفسه صاحبه و لا ولدا و ان ما دونه خلق له قد خلقه بامره و انه لم یزل و لا یزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لا یکون غنیا عن دونه و مستغنیا عن ذاته بذاته و کیف لا یکون مستغنیا عن غیره سبحانه و تعالی بما ینبغی لعلو قدسه و سمو ذکره انه کان علیا علیا.

الباب التاسع من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة القبر

ملخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقدر و کل منتهی می‌گردد در حین ظهور من‌یظهره‌الله به نفسی که به بعث او بعث کل می‌شو و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیت بعث رسول الله را از نفس او فرموده بعث آنچه در ظل او محشور می‌شود نزد بعث او می‌شود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده می‌شود امروز بر دین اسلام می‌شود و همین‌که حکم بعث بر رسول (ص) شد به مدین بدین او به طریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهتدی به بیان می‌شوند راجع می‌شود به نفس اولیه که در یوم قیامت در ذر اول اجابت امرالله می‌کند واقرار به وحدانیت او و کل ارواح دون حقه راجع می‌شود به شجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حق قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است که روح ذا روحی به روح دیگر متصل گردد بلکه کل در امکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حی در امکنه افئده خود

ص37

خود هستند به بعث اول آنها مبعوث می‌شوند نه آن است که ارواح آنها از امکنه خود تجاوز نماید و هم چنین آنچه از مؤمنین در ظل این حروف هستند و قبری که کل در او سؤال کرده می‌شوند در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده می‌شود تا آنکه به شئونات ما لا نهایة مفصل می‌گردد و همین قسم در ظل آنچه دون خیر علم الله به او احاطه فرموده از شجره نفی سؤال می‌شود این است معنی آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین بر صراط بین یدی الله اقرار می‌فرماید که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار می‌کند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی ما لا نهایة در ملک متکثر و کذلک در شئون افکیه مثلا اگر هزار

سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطي حزنی است که حرف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده و کل شئون متکثرة منفیه راجع به او می‌شود و کل شئون مثبته راجع به اول من آمن می‌شود و او راجع الی الله می‌شود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمی‌گردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله می‌شود زیرا که خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود می‌داند و نه دیگری این است قبر کلیه به شئون کل انفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان بالله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملو از نور می‌گردد و ملائکه رحمت بر او نازل می‌شوند و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار می‌گردد و مظاهر نقمت بر او نازل می‌شوند در نفس جزئیه زیرا که این شأنی است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق شأنی است از شئون نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و مبشر ذکر می‌شود و از برای او دون ذلک این است که ثمر می‌دهد از برای هر نفسی از اقرار به اینکه قبر حق است زیرا که اگر از شئون نفس علیین است راجع به او و بعد در نشأه اخری از او منفصل می‌گردد نه اینکه نفس او نفس او می‌شود چنانچه هر کس مؤمن به کتاب الف بود راجع شد به ایمان بکتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین اسلام مربی شد و کم کم

ص38

و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او به یوم نزول بیان راجع شد به او و از او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاءالله در این جنت نشو و نما مینماید تا یوم من یظهره‌الله آنوقت راجع به کتاب او می‌شود و بعد از او منتشر می‌گردد در خلق آخر الی ما شاءالله حیث لا حد لفضل الله و جوده و هم چنین در ظل اگر نفسی از حروف الفیه مؤمن نبوده راجع شده به اول من لم یؤمن به رسول الله (ص) و از او منفصل گشته در دون علیین فرقان در تحت الثری بوده تا آنکه راجع شده به

اول حرف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر می‌کند در فنای خود تا آنکه راجع می‌شود به اول من لم یؤمن به من‌یظهره‌الله و بعد منفصل می‌گردد و در کل این عوالم لبس او نار می‌شود اگرچه حریر باشد و مقر او نار می‌شود اگر چه اعلی امکنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لباس دون آن از آنچه در جنت خلق شده می‌شود و مقعد او اعلی غرف رضوان می‌گردد و اکل او اعلی ثمرات جنت می‌شود اگر چه نپوشیده الا قطن و ننشسته الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضهٔ می‌شود از ریاض جنت خلد و آنچه دوست دارد در او، خداوند خلق فرموده و نزد او مهیا است و هم چنین هیچ نفسی نیست که مؤمن به بیان نباشد الا و آنکه قلم طاقت نوشتن ندارد آنچه بر او می‌رسد از نقمت الهی عز و جل و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده کند بآنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون متکثره از این شجره هم هر نفسی بما هی علیها بآنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و هم چنین اگر بخواهد نقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند بآنچه در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون متکثره از او به مثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون متکثره از علیین به مثل او متنعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمی‌شود که اعتقاد بر حق واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان الله را در ذکر حق فهمیده تصدیق این کلمه

ص39

«ان القبر حق» میکند و روح هیچ شئ از حد خود تجاوز نمیکند مثلا روحی که تعلق به خلق میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق به حق میگیرد لم یزل حق است و روحی که مدل علی الله بوده لم یزل مدل است و از برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت، موت او شود الا آنکه خداوند عالم عز سلطانه امیر میفرماید ملائکه مسبحین و مقدسین و موحدین و مکبرین را که او را مرتفع ساخته تا آنکه به محل اعلای از جنت و افق امنع از رضوان جا دهنده و به قدر ذکر شئ نخواهد دید حزن بعد از موت اگر مؤمن بوده به آنچه خدا در بیان

نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور، این مقبول نخواهد بود به مثل نفوسی که از اول ظهور این امر بدون ایمان به بیان قبض روح شده که رایحه از جنت بر ایشان نمی‌ورزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من‌یظهره‌الله بقدر اینکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینکه او حق است و فاصله شود ثمر نمی‌بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بدون ایمان به بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر شیئ از چیز حسن و قلم خائف می‌شود که ذکر کند از آنچه از برای او مهیا شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن بمن‌یظهره‌الله و کلمات او باشد که او است مؤمن به بیان و آنچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهائی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله به مثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودن و الا من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که به مشیت نقطه بیان مشیت الله ظاهر می‌گردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور من‌یظهره‌الله نزد اولوالعلم ثابت می‌گردد مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله (ص) در جنت بوده اگر به آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار می‌شود بر آنها و اگر در این بین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاء الله در حق او صدق می‌کند که از نار نجات یافته داخل در جنت شده و مؤمنین به قرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن به بیان نشود

ص40

که داخل در نار می‌شود و از جنت خارج می‌شود و لم یزل مظهر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طول لیل که به ذکر برزخ ذکر می‌شود مشیت الله باطنه یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته کسی را علم نیست باو الا آنکه کسی که از حدود بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او مستنبئ از مشیت قبل او باشد و الا او در هر یوم در شأنی است

چه بسا همان مظهر مشیت کلیه در برزخ به شهداء از قبل خود بابی از معرفت را مفتوح نماید که نتوانند متحمل شد چنانچه از اول ظهور رسول الله الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر متطبن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله الی اول نزول بیان مشیت متبطنه در میان خلق بود و کسی نمی‌شناخت او را زیرا که او لم یزل و لا یزال در مقام نقطهٔ اولیهٔ باقی بوده و هست و حروف حی در امکنهٔ خود و سایر حروف از علیین و دونها در امکنهٔ خود کل مستمد از او هستند و او می‌شناسد کل را ولکن کسی او را نمی‌شناسد ولی هر کس منقطع شود به سوی او لابد مدد می‌دهد او را من حیث لا یعرفه اذ انه هو القادر السبحان و المقتدر العلام

الباب العاشر من الواحد الثانی فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

ملخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین به من‌یظهره‌الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما به چه چیز ثابت است جواب می‌گوئید به حجیت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند به آیات الله جواب ملائکه را به حجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می‌دهند و الا حجة الله بر ایشان بالغ می‌شود و چون ایمان نیاورده کلمهٔ نقمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع نموده به حضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان به او آیات رحمت در حق او نازل می‌فرماید و الا کلمات نقمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری می‌شود به مثل آنچه نقطهٔ بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة ثابت می‌ماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات و اول در دون

کلمه "به" در جلد 96 به خط کاتب یزدی نوشته نشده است

حروف علیین معذب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علیین نازل فرموده مخلد و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم القیامة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر جسدی راجع به او می‌گردد اگر مؤمن است روضهٔ است از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکم ممات است اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان میگردد در یوم قیامت به اذن الله عز و جل و الا از ارض نار می‌گردد به امر خداوند عز و جل و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلاء بر من یظهره‌الله است به سوی او و سبیلی از برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کل ما یذکر به اسم شیئ من قبل و من بعد له الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الا هو المتکبر المتعال.

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی فی بیان ان البعث حق

ملخص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده به آنچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق به حروف آنها است و دون آنها که متعلق به حروف آنها است و هر شئ که اطلاق شیئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث می‌گردد و بعث هر شئ به ذکر من‌یظهره‌الله است در آن روز زیرا که خلق آن شئ هم در اول به ذکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلا این فنجان و نعلبکی بلور که الآن بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث می‌شود به کینونیت و ذاتیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجرهٔ حقیقت تنطق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان و نعلبکی که حکم شود اون می‌شود چنانچه قبل وجود او به قول نقطهٔ بیان بوده مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند مثلا در این کور حروف حی قرار داده به قول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید به قول خود زیرا که غیر قول او خلق شئ نمیکند به کینونیت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شئ متکون می‌شود اگر در علیین است به ذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه در قرآن رسول خدا قرار داده کل به آیات الله قائم است و همین قسم امروز که روز

بعث قرآن است کل به امرالله مبعوث و قائم می‌شود و کل ما علی الارض بین یدی الله هست و بعث کل بر جوهر کل می‌شود چنانچه خلق کل بر نفس واحده می‌شود بعث کل هم بر نفسی واحده می‌شود در حینیکه

نفس واحده بعث می‌شود بعث کل‌شیء فردا فردا در امکنهٔ خود می‌شود اگر چه به ذکرالله باشد که خداوند نازل فرماید بعث شیئ را و کسی غیر از او نداند و بعد به شهاده الله کل شهادت دهند مثل آنکه این بعینه بساطی است که مشیت اولیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور بنفسه در حق او می‌شود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا و این است سر آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمد هست در امکنه، که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شئ همان شئ بوده اگر چه در صدر اسلام محمد ابن عبدالله بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر به نقطهٔ حقیقت نشود ادراک بعث کل‌شیء را در نفس واحده نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است از اعتقاد به بعث اخذ کند تا یوم ظهور من‌یظهره‌الله که هر کس به سوی او راجع شد بعث او در علیین و در ظل شجره اثبات می‌گردد و الا بعث آن در دون علیین و داخل شجرهٔ نفی می‌گردد و اگر شیئ به اسم ذکر بعث او نشود همینقدر که می‌فرماید مبعوث کردیم کل‌شیء را کل مبعوث می‌گردند در امکنهٔ خود در ظل نقطهٔ واحده اگر در علیین است به شجرهٔ اثبات و اگر در دون آن است به شجرهٔ نفی و لا یعزب من علم الله من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما یبعث کل شیئ بامره انه کان علی کل شئ قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمی‌شود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کل از نفس احیاء آن زمان می‌گردد اگر از علیین است از مؤمنین و اگر از دون علیین است از دون آن و مردی نیست از برای بعث هر شیئ در یوم قیامت نزد خداوند عز و جل اذ ان الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده و قدر خلق کل شئ ثم یبعثه و الله علی کل شیئ قدیر.

الباب الثانی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده، بر صراط حق بوده و الا بر دون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطهٔ بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان به او آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی‌تر و ممرین بر این صراط که آیات بیان باشد به درجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربنا هذا هو الحق من عندالله لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل به نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات به نظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن به نون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشئ تأمل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست و دو هزار سال بلکه این از جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود به حد شود و کل مظاهر ظهور راجع می‌شود امروز به نقطهٔ بیان این است که در عالم لاحد متأمل تأمل نموده و مسیر از عالم لا حد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه به درجه هر کس زیاده تأمل نموده بر صراط، وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط می‌مانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی به عین فطرت کل را می‌بیند و از برای دون مؤمنین ادق از شعر و احد از سیف است صراط زیرا که نه می‌توانند از حجیت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان به مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار به حق کنند این است که از برای ایشان احد از سیف و ادق از شعر می‌گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنت می‌گردد زیرا که میگویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان به آیهٔ از آیات به مثل آن بودند و امروز همان شجرهٔ که قرآن را تکلم نمود تکلم به بیان می‌فرماید کل من عندالله

لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده می‌شود و از برای ما قدر وصل کاف به نون تأملی نیست در ایمان به خداوند و آیات او و اقرار به حقیت باب او و کلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته و داخل جنت می‌شوند و چه بسا از انفس که در حین گذشتن به نار می‌افتند و چه بسا اشخاص که واقف می‌شوند و نمی‌توانند بگذرند و ممرین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هر دو در ظل نار ذکر می‌شود ای شجرة النفی لا دونها و چه بسا نفسی که از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا می‌کند و حینی که آیات خدا را می‌شنود تصدیق نمی‌کند و اگر تأمل کند بر صراط واقف می‌شود و در ظل نار حشر می‌شود و اگر جحد کند داخل نار می‌شود و امروز محصی می‌خواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته‌اند الا من شاء الله و کل به وقوف یا دون ایمان در ظلال نار حشرشده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود و تا یوم قیامت ثابت می‌ماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز به زعم خود در علو تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد و به همان حکم الی یوم القیامة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را برپا می‌دارد کل می فهمند ولی هرکس به چیزی محتجب می‌گردد که نزد خداوند بلا شیئیت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله آیات است و کل می‌توانند حجیت آن را بفهمند و محتجب می‌نمایند خود را به چیزی‌که نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللهم لتأخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیامة بفضلک علی ان تمرنهم علی الصراط اقرب من کل‌شیء انک کنت علی کل‌شیء رقیبا.

الباب الثالث و العشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان و انه حق

ملخص این باب آنکه از نقطهٔ مشیت اولیه الی ما لا نهایة در هر ظهوری میزان همان نقطهٔ حقیقت است و اوامر مشرقه از شمس جود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هرکس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هرکس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنت دخول نفی متحقق نمی‌شود الا به ولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمی‌شود الا به ولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی منتهی می‌شود به یک شجره و کل اثبات منتهی می‌شود به یک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله از حینی که بعثت آن حضرت بوده تا امروز الی ما لا نهایة در کف عدل او به نار رفته و الی ما لا نهایة در کف فضل او به جنت رفته و امروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنت و در میزان فضل و الا در کف عدل و در نار زیرا که مبدأ خلق نار و جنت هر دو از نقطهٔ حقیقت متحقق میگردد حکم بر مقبل می‌کند خلق نور می‌شود و حکم بر غیر مقبل که می‌کند خلق نار می‌گردد و خداوند خالق نار و نور است به مشیت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است به عدل و فضلی که از این شجره ظاهر می‌گردد زیرا که اگر در شجرهٔ نقطهٔ قرآن حکم به ولایت امیرالمؤمنین نشده بود خلق جنت متحقق نمی‌شد و همین قسم در ظل، اگر نازل نفرموده بود که، کسی که متبع من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال آنچه شئون خیر است به قول او راجع به شجرهٔ اثبات می‌گردد و آنچه شئون دون خیر است راجع به شجرهٔ نفی می‌گردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجرهٔ اولی است الی ما لا نهایة اطلاقات در ظل آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی به حکم رسول الله من قبل عمل نماید شأنی از شئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از ظهور بیان کل‌شیء در ظل نقطهٔ اولیه مبعوث شدند هرکس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت می‌گردد و هرکس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی می‌گردد الی یوم من‌یظهره‌الله

که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالت او است میزان ما ینسب الی المیزان میزان اذا تحقق النسبته فی الکتاب و الا علی قدر ما یقطع النسبته یقطع الحکم الی حین یرفع کل النسبته و یبقی النفی فی النار و انا کل لنستعیذن بالله الواحد النوار عن ذکر کل نار و لا امر الا من عندالله الواحد الفطار.

الباب الرابع و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الحساب

ملخص این باب آنکه حساب کل به یدالله هست و غیرالله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید کل‌شیء را به آنچه حساب می‌فرماید شجرهٔ حقیقت در هر زمان به ظهور او و در حین بطون او حساب می‌فرماید کل را ولی حکم ظاهر نمیگردد الا در حین ظهور و حساب می‌فرماید کل را در یوم قیامت به یک کلمهٔ واحده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود به یک کلمه و آن این است اننی انا الله لا اله الا انا رب کل‌شیء هر کس تأمل نمود در نار نفی به عدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد به نور اثبات به فضل حساب کرده شد زیرا که کل ما علی الارض نفوس مستدرکه از ایشان راجع می‌شود به نفوس مؤمنه به قرآن زیرا که غیر آنها در قیامت رسول خدا حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الا کل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه به قرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کتاب الله نبوده و از این جهت خداوند شجرهٔ حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه به آن ثابت بود و این کلمه که حساب کل به آن شد و الی یوم القیمة می‌شود به همان لسان آیات قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کل السن است نازل فرمود و اکثر به عدل حساب کرده شده و در نار نفی لا شئ گشته و نفوسی که اقرار به توحید خداوند نموده در این کلمه به فضل حساب کرده شده و جزا داده شدند به احسن جزا به آیاتی که الی یوم القیمة باقی است و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمة به ایشان می‌رسد زیرا که هیچ آیهٔ خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقهٔ به آن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده می‌گردند در طول لیل الیل که مابین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته می‌شود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجرهٔ طور به مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از

قبل الله هست به همان حجت اینجا اثبات به یقین می‌شود زیرا که اگر در آنجا میگفتند که ما علی الارض از اتیان به او عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم مشاهدهٔ این امر را نموده و می‌نمایند به چه حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر به اتیان نفسی کو اتیان او و از شجرهٔ حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف می‌نویسد و الا به قدری‌که بتواند مثل این نوع آیات، که شبهه از برای اولوالافئده نیست که من قبل الله است زیرا که بنفسها شهادت می‌دهد که کلام الله است و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیت دیده نمی‌شود الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینونیت او که دلالت نمی‌کند الا بر خداوند وحده از این جهت است که آیات الله گفته می‌شود و کلام الله ذکر می‌شود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت اولیه است و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف به این صفت گردد و منعوت به این هندسه و به هر حجتی که در مثل این کلمه کل در قرآن محتج می‌شوند در بیان هم محتج می‌شوند اینست که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لا شئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمی‌گردد و راجع به فنای ابدی میگردد متذکر نمی‌شود و حال آنکه اولو الافئده کل ما علی الارض را می‌دهند که در یوم قیامت شجرهٔ حقیقت در بارهٔ ایشان کلمهٔ بلی بفرماید لا، لا زیرا که حساب به این دو کلمه کرده می‌شود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه ترسیده که راجع

می‌شود به اینکه خداوند دوست نمی‌دارد که کسی در ذمهٔ او حق کسی باشد و اینقدر اهتمام کلی می‌نمایند در اینکه شغل الذمهٔ نفسی نگردند ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده‌اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لا شئ بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی می‌بود ما علی الارض را می‌دادند که حساب ایشان به فضل کرده شود نه عدل زیرا که به عدل در نار الی یوم القیمة معذب می‌گردند و به فضل الی یوم القیمة در جنت متنعم می‌گردند و سنهٔ سبع از ظهور من‌یظهره‌الله سنه حساب است اگر چه خواهد شهر سبع قرار می‌دهد و الا اسبوع سبع و الا ایام سبع یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل بما اکتسبت ایدیهم یسئلون.

الباب الخامس و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الکتاب و انه حق

ملخص این باب آنکه مراد از کتاب آن چیزی است که از قبل نقطهٔ حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطهٔ بیان کتابی است که مدل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتابی نیست و آن از یک حرف گرفته الی ما لا نهایة ذکر می‌شود چه آنچه از نقطهٔ حقیقت منتشر گردد ذکر کتاب می‌شود و آنچه من‌یظهره‌الله کتاب به خط خود نویسد کتابی است که به خط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که کتاب او حق است ای ارواح متعلقه به کلمهٔ حق در کلماتی که نازل می‌فرماید از هر شأن که باشد سواء آنکه آیات باشد که ماء غیر آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفاسیر آیات که خمر حمر و اجوبه تفاسیر مناجات که عسل مصفی است در کتاب الله هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری می‌گردد و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید و یقین می‌کند که غیر الله قادر بر این نوع کلام نبوده ونیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است ولی از محقق حق محتجب مانده و چه بسا که نقطهٔ حقیقت که کتاب او کتاب الله هست بل اعز است کتاب او از کل‌شیء بل یک حرف از کتاب او اعز است از کل‌شیء از استکبار مردم خائف از ایشان می‌شود که کتاب خود را بر ایشان نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنت شوند و چه بسا از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل می‌فرماید ولی بر آن کسی که نازل می‌شود ملتفت نمی‌شود بلکه قلم حیا می‌کند که ذکر کند و حال آنکه شب و روز می‌خوانده « اللهم اعطنی کتابی بیمینی» حال که خداوند عطا فرمود نمی‌گیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند از آنچه قلم حیا می‌کند در حق او مرتکب می‌شود و حال آنکه کتاب، کتاب خدای او بوده و رسول، رسول او و از علو فضل و جود بر او نازل فرموده به شأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله است و غیر او قادر بر مثل اون نیست

چنانچه دین کل امروز به آیات قرآن محقق است و به نهج آیات او شجرهٔ حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و می‌کنند بر اینکه کتاب حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجرهٔ حقیقت مؤمنین به او و کتاب او از قبل به ظهور او و کتاب او از بعد ممتحن می‌شوند به حیثیتی که نمی‌ماند الا مؤمن خالص و او اعز از کبریت احمر است چنانچه نفوسی که به عیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد (ص) بعینه همان ظهور بوده به نحو اشرف در آخرت، و کتاب او همان انجیل بوده به نحو اشرف احدی از نصاری از دین خود بر نگشته و کل به رسول الله ایمان آورده و به کتاب او تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین به رسول الله (ص) و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم (ع) و بیان همان ظهور رسول الله (ص) هست بنحو اشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم یقین ایشان عندالله مردود است بلکه آنچه ما یحقق به الیقین است از برای ایشان شده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتی که به او دین اسلام ثابت شده مشاهده می‌نمایند بعینه همان حجت را به نحو اشرف و همینقدر که تصدیق و یقین نمی‌کنند علامت این است که کینونیات ایشان از شجرهٔ نفی بوده و راجع به او می‌شود و ایمان‌های ایشان و اعمالی که کرده‌اند در دین اسلام مستودع بوده نه مستقر و به قدر خردلی نفع به ایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع به ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می‌بخشد اگر چه به آنچه ما نزل الله بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتین راجع به انفس خود نموده و عمل به قول میت را بعد از موت از جایز ندانسته اگر چه حق واقع عندالله ظاهر است و راجع می‌شود به شجرهٔ بیان و همان حکم که از آن مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک مجتهدین و مفتین و هر کس در حکم غیر الله نمی‌بیند مصاف بوده و هست اگر چه مختلفین باشد چون راجع الی الله می‌گردد مقبول می‌شود اگر چه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عندالله زیرا که هر

حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاص شود اگر چه آن وقت هم به تعدد امکنه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف می‌گردد و لم یزل الله فی شأن بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از نقطهٔ حقیقت الی امروز ظاهر شده کل من عندالله بوده و هست و حال آنکه به ظاهر در هر شریعتی اختلافات ما لا نهایة در بین اهل آن ذکر می‌شود و محقق است که آنچه من عندالله است در او اختلافی نیست به انبساط بصر سر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کینونیات است لم یزل در تجدد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر می‌گردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع می‌شود به آنچه در ظهور ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه ممد است کل‌شیء را در حین بطون خود ولی به آنچه ظهور مدد فرموده زیرا که غیر آن از برای نفسی یقین حاصل نمی‌گردد الا من شاء الله انه علام قدیر.

الباب السادس و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان الجنة حق

ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهری‌که خداوند مخصوص به خود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را و آنچه متعلق به ذکر جنت است در این عالم که مبدأ کل عوالم و منتهی الیه کل عوالم است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول متجلی به تجلی او است چنانچه در «دعای عرفه» این مطلب ذکر شده « یا من استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم غیبا فی عرشه» و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیت به حقیقت اولیه منحصر است به امیرالمؤمنین زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدأ او از او شده و رجع او به سوی او می‌شود مثلا از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی به اول من آمن به او فتح ابواب به حق و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق منتهی می‌شود به این ظهور و دون آن متحقق می‌شود به این ظهور چنانچه اگر کسی به جوهر نظر، نظر کند می‌بیند که کل عوالم مبدأ آنها در مقام اراده بوده که او به مشیت موجود می‌گردد و او بنفسها و او است محیط بر کل عوامل به احاطهٔ رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار به علو رتبهٔ او در نفس خود می‌کند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور محمد (ص) به اینکه اول خلق است در انفس، کل مؤمنین به او موقن می‌شوند که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته شبههٔ از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطهٔ مشیت اعظم‌تر نبوده ونیست چنانچه از هر ظهوری به ظهوری جنت اون ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منتهی شد به نقطهٔ قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس ممتنعه اعظم‌تر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی ما بین خود و او اعظم از رسول خدا نمی‌داند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الا به ظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی در علم خدا اعظم‌تر از امیر المؤمنین (ع) نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمی‌کند الا به او و همین قسم

درجه به درجه مراتب ابواب جنت متعدد می‌گردد تا به حروف واحد منتهی می‌شود مثلا در ظهور جنت خامس هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین آخر حیات او اعظم‌تر نبود که آن وقت وحید بوده در ارض طف و سکان جنت آن وقت علی بن الحسین (ع) و اسراء بوده و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا به حرف میم منتهی شود و بعد راجع می‌گردد به نقطه و از حین ظهور این امر به تسع تاسعهٔ دقیقه آن و آنچه احصاء توان نمود اول ظهور جنت نقطهٔ فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اولای او آن حین در علم خدا جنتی اعظم‌تر از او نبوده و الی یوم ظهور من‌یظهره‌الله جنتی از اون اعظم‌تر نیست و حین ظهور او مبدل می‌شود جنت اولای نقطهٔ بیان به جنت اخرای او و بعد از آن جنت جنات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و منتهی می‌شود آخر ظهور به جنت سین نه این است که در حین هر ظهوری جنت قبل در مقر خود نباشد مثلا در حین ظهور جنت سین جنت باء بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند از برای هر جنتی که ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع می‌شوند به ابواب و ابواب به اهل بیت و اهل بیت به رسول خدا و رسول خدا به خداوند عز و جل این است که اسم رابع ممد است من الله به اسم ثالث و اسم ثالث به اسم ثانی و اسم ثانی به اسم اول که نفس اسم باشد و کسی که اول داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح به لقاء الله فائز گردیده و اقرار به وحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر خطی در امکان متصور نیست که اعز و الذ از توحید خدا بوده باشد وتسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم به منتهی مایول خود فائز گردد و در سبیل حق منتهای لذت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که به او عطا فرموده مثلا عبدی را خداوند به درجهٔ بابیت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمرهٔ لذت او ادای شکر خدا است که می‌گوید حمد خدائی را که مرا به این نعمت فائز گردانیده و همین قسم در شئون ظاهریه هر بندهٔ را که خداوند بر کرسی سلطنت جا دهد منتهای لذت او در وقتی است که نظر به

خدای خود میکند و میگوید حمد مر او را که مرا به این عطیه مفتخر فرموده و این است که کل لذات راجع می‌شود به رکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع به آن محل اقدس می‌گردد الفاظ هم بما هی علیها راجع می‌گردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمرهٔ آخر در اول ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه گردد اذن به آن نوع حمد از مصدر عزت از برای حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنت اولیه به آنچه ممکن است در امکان از هر فیضی رسیده چنانچه ثمرهٔ کل را بیان نموده که راجع به کلمهٔ حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب می‌گردد از ظهورات جنتیه از جوهر عرفان گرفته تا به ظاهر جسد منتهی شود حتی لباس حریر به او پوشیده می‌شود و آنچه ما یتلذذ در جنت هست به او متلذذ می‌شود و او بنفسه متلذذ نمی‌شود الا به مجلی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول نفس خود حرکت می نماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهائی و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنت فرقان شد آنچه مشاهدهٔ نعمت کند می بیند که از سماء جود رسول الله (ص) بوده حتی آنکه موروثی دانهٔ یاقوتی ارث برد نیست الا به عطیهٔ آن حقیقت اولیه که حکم فرموده به آن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود که غیر آن نفس که الآن ارث می‌برد، برد کی می توانست که بگوید لم او بم این است که کل وجود آن نقطهٔ وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیهٔ او است که عطیه الله هست هیچ شیئ شیئیت ندارد الا به فضل و جود او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمی‌توانست این است که اگر کسی چشم فؤاد خود را باز نماید نمی‌بیند کل وجود را الا کفی از جود او و آنچه که در جنت فرقان داخل شدند کل در ظل باب اولیه که رسول الله باشد مستظلند و ابواب دیگر جنت در قبضهٔ این باب است بلکه او اینها را فتح فرموده به جود خود مثلا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید به منتهای عروج و ظاهر شود از برای جسد او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا از اذن آنکه فرموده این است یکی از ابواب جنت و

هدایت من چنانچه آنچه به ظاهر در جنت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الا آنچه رسول خدا (ص) فرموده که او است وصی ثامن(عاشر) من اگر چه الآن نزد تربت او این نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده و نیست الا در قبضهٔ جود او و کف قدرت او و در ظل هر بابی از ابواب جنت ابواب ما لا نهایة بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت یکی از ابواب جنت آمده بنفسه جنتی است از برای او در رتبهٔ خود و الی ما لا نهایة این سر ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت متصور است در این جنت است و از جنت قبل کل لذت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله (ص) کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد زیرا که کل جنت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه منقطع باشد نفسی از آن چه جنتی است اگر چه در عمر خود به منتهای لذت ممکنه متنعم گردد که آخر راجع به نار فنا می‌گردد و اگر در کینونیات حروف انجیلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه لذت است اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او بگمان بقا است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه به یقین بدانند که ظهور رسول الله (ص) همان ظهور عیسی بوده بنحو اشرف احدی از حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند و در آن جنت متلذذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذتی می‌کند حقیقت ندارد زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی می‌کند لله و گمان تلذذی می‌برد عندالله از برای دون آن کرده و به همان گمانی که حروف الفیه مانده آنها هم مانده‌اند زیرا که مرآت الله طالع شد در جنت دیگر این است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله وحده و آمن به و عرف حجته و آمن به و عرف کتابه و آمن به و عرف ما نزل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنت در این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من‌یظهره‌الله قسم به ذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم‌تر از ایمان به او و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان منقطع می‌گردد طوبی لمن یدخل فی ظله و یستلذ بذکره فانه یبقی ببقائه الی کره الاخری و اذا لو آمن به و یستلذ بذکره یدرک کره اخری بعد الاخری و لا غایة له و لا منتهی و ان بقی فی ظهور فینقطع الایمان و اللذه

عنه حین ظهوره وصیت می‌کنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من‌یظهره‌الله کل موفق به آن جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات، قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و به عدد اسم الله المستغات منتهی شده و شنیده‌اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده‌اید رحم بر انفس خود کرده و کل به کلیه در ظل اون نقطهٔ ظاهره که کل داخل نشده‌اید مستظل گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات، و اولوالعلم آن زمان تصدیق او نموده نه معروفین از اولوالعلم بلکه مدققین نظر به مثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگر چه بر لباس فقر و مسکنت بوده سبقت به دخول جنت گرفته و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده تأمل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر نشنیدید در تضرع و ابتهال بر آمده که فضل خدا الی مستغاث از شما مقطوع نگشته و اگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیککم فاذا لا تصبرن قدر ما یتنفس نفس و لتدخلن کلکم اجمعون فی ظل الله و لا تقولن لم و بم فان هذا من اعظم امری ایاکم لأخلصنکم عن نار بعدکم بما قد اذنت لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی به قدر تنفسی صبر بعد از دو هزار و یک سال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کل مکلف به ابتهال و تضرع هستید نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی (ع) بیاید و نه به مثل نصاری که محمد بیاید و به مانید و نه به مثل امت محمد (ص) که قائم آل محمد (ص) ظاهر شود و بمانید و ان یرضی فؤادی بان یبقی من البیان من احد لأقولن جائت نقطة البیان فی اخریها و انتم علی ما انتم علیه لباقون قسم به من‌یظهره‌الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم‌تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کل نقمت بیان از برای او هست به ضعف، زیرا که امروز نقمت فرقانیه از برای اشخاصی که داخل در بیان نشده مضاعف است چنانچه نقمت انجیلیه از برای اشخاصی که داخل در قرآن نشده بودند بوده و نقمت قرآنیه

هم در حق ایشان مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظل شجرهٔ ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته و در ظل شجرهٔ محمدیه مستظل نشده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نمی‌کرد و همین قسم در انجیل گفته می‌شود که اگر نفسی مؤمن به عیسی بود لابد ایمان به محمد (ص) می‌آورد و همین قدر که نیاورد دلیل است که ایمان به انجیل و عیسی نداشته چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید مشاهده می‌نماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت (ع) ظهور حقیقت مسئول عنها است که در حدیث کمیل مذکور است ولی یهدی الله من یشاء و یدخل الجنهٔ من یرید این است حقیقت جنت در عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک ما لا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضله سائلون و اگر ابحر سموات مداد گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شیئ از اشیاء جنت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدار آن مدار همین جنتی است که در حیات عبد ذکر شد اگر در این حیات داخل در جنت ظهور الله گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نار خواهد شد حین ما قبض اعوذ بالله عن ذلک ما رأیت فی تلک الجنه الا الله و لا فیها الا ایاه و لا من قبلها الا ایاه و لا من بعدها الا ایاه و لا من فوقها الا ایاه و لا من دونها الا ایاه له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل جنت است و حین ظهور بعد، از ادنی دنو اهل نار می‌گردد پناه برده به خدا و اعتصام ورزیده به حبل نقطهٔ بیان در اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان به او آورد یا داخل در جنت او شود بل کل اگر نشوند در نار می‌روند و الا خود در جنت فائز می‌گردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلا را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظل شجرهٔ توحید است رحمت خداوند به هر دو می‌رسد و الا تملک ما علی

الارض در حین موت از او منقطع می‌گردد ولی سبیل هدایت از روی حب و رأفت بوده نه شدت و سطوت هذا سنة الله من قبل و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه ولی کریم و هیچ جنتی اعظم‌تر از برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد به لقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و به آلاء جنت فردانیت متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محتجب و به آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار می‌کند متلذذ و از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش محتجب بوده و مضاد نبوده و کاش مضاد بوده و آنچه لایق بر شجرهٔ حقیقت نبوده بالنسبه به او در حق او ظاهر نکرده کل به او مؤمن و او را در جبل نموده و کل به او معزز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین از نفس عمل اشدتر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم‌تر نبوده و نیست و ما من اله الا الله ذلک اله الجنة و ربها و مالکها و ملیکها و سلطانها ما فیها یبقی بامره و انه لغنی عما فیها و علیها ولکن ما فیها یتلذذون بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یعلمون کل من فیها لیسبحون بحمده فی کل حین و قبل حین و بعد حین و لیوحدون الله ربهم بذکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن لن یدخل فیها من نفس الا و انها لتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب و اننی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم و اننی انا الله لا له الا انا لرب ملیک و اننی انا الله لا اله الا انا لحق منیع و اننی انا الله لا اله الا انا رب کل‌شیء رب الکرسی المنیع و کل‌شیء راجع می‌شود به هیکل انسانی سواء کان من ذکر او انثی و اگر آن نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است در جنت اگر چه شیئ باشد که لیس کمثله شیئ در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معری شود باقی نمی‌ماند در صورت فؤادی او الا هیکل انسانی و از این است که کل‌شیء طلب می‌کنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا که جنت شیئ این است که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله و اگر راجع به

نفس دون مؤمنه گردد کل در نار است و از شئون آن اگر چه کل در صقع خود لیس کمثله شیئ باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجرهٔ حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه به ندای ذکر اننی انا الله لا اله الا انا رب کل‌شیء می‌خوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیهٔ مطرزه به ذهب باشد ولی اگر شجرهٔ حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرات مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی مقعد امارات صدری که در ایام ارض صاد در آنجا ساکن بوده می‌خوانده و می‌خوانند و حکم از برای هیچ شیئ نیست الا آنکه راجع به آن نفس می‌گردد و این است که هر مقعدی که اهل جنت بر او مستقر شوند باعلی ما یمکن وصف در امکان آنها بوده که ناظرین به طرف حقیقت مشاهده می‌نمایند چنانچه هیچ مقعدی از محل شهادت کلمهٔ خامس ادنی‌تر در آن روز نبوده ولی چون از جنت بوده باعلی ما یمکن در ظل او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر می‌کرد می‌دید که لایق بوده که جدران او از یاقوت مرتفع شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده و هم چنین ارضی که آن روز شجرهٔ مقابل مستقر بوده اعلای از آن آن روز نبوده که اولوالافئده در آن روز می‌دیدند فنای او را که گویا همان روز لا شیئ می‌دیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر بر آن ارض است و نه از او کذلک یفنی الله النفی و یرفع الله الاثبات بامره انه علی کل‌شیء قدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجرهٔ حقیقت اعلی علو ارض گردد شبهه نیست که لم یزل و لا یزال در ارتفاع مرتفع می‌گردد و در ظل اگر چه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزل می‌نماید اذ کل‌شیء یرجع الی النفس الانسانیه و انها هی ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنة بمن‌یظهره‌الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبه و من یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنة حیث لا مرد له من عندالله انه کان علی کل‌شیء قدیرا.

الباب السابع و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب آنکه از برای نار شئون ما لا نهایة بما لا نهایة بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری به عدم عرفان ظاهر به ظهور در نفس ظهور ظاهر می‌گردد که می‌خواند کل را به هر لسانی که بر آن مبعوث گردد لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا لا اله الا الله حقا حقا حقا حقا حقا حقا زیرا که جوهر کل‌شیء از ما لا یحبه الله به نفی و از ما یحبه الله راجع به اثبات می‌گردد و این ظاهر نمی‌گردد الا بما لا یحبه نقطة الحقیقة فی کل ظهور و ما یحبه و این جوهر در قرآن فؤاد اول است و در بیان فؤاد اول که در وقتی‌که شنید شجرهٔ حقیقت ظاهر شد فؤادش به نار تأمل یا جحد فانی گشت اگر چه آن فؤاد در قبل در جنت بود زیرا که لا اله الا الله می‌گفت و محمد رسول الله (ص) و علی و الائمه حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهدا الله و ما نزل الله فی الفرقان را حق می‌دانست ولی در حین احتجاب یا غفلت یا وقوف یا حجد یا انکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقه از معرفة الله و از معرفت نبی و ائمه و ابواب و اقرار به آنچه حق است در اسلام من عندالله زیرا که کل اینها از شجرهٔ حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور، ظهور آخرت او بوده واعظم از ظهور اولای او بوده از این جهت است که اعلی سکان جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن می‌گردند زیرا که اصل اول نار در صقع خود انقطاع ورزید به سوی خداوند بلکه تا حال شنیده نشده مثل او منقطعی و به وهم آنکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور به او نموده و حال آنکه آن ثانی اول، اول قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی‌بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمی‌نمود و به مقعد خود از لقاء الله محتجب نمی‌شد و اول ظهور نقطهٔ بیان آنچه خیر در علم خدا بود به او به اول مقبل خلق شد و آنچه دون خیر بود به او اول مدبر خلق شد که از یوم

خلق کل‌شیء تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول می‌شود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول می‌شود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضل در حق او نمود و الواح متعدده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و قمیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان و هیچ ناری ابعد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع به او می‌شود از هر شیئ اشیائی است که داخل نار شده و آنچه راجع به این می‌شود از هر شیئ اشیائی است که داخل در جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع به رسول الله می‌گردد داخل در جنت شده و آنچه راجع به اول من لم یؤمن میگردد راجع به نار شده و شئون این نار مالا نهایة است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر می‌شود و الا لا یعلم عدتها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب جنتی است در حد خود اگر چه کل من فی النار راجع به اول او می‌گردد و کل من فی النور راجع به اول او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظمند او را و ممجدند او را و موحدند او را الا آنکه این به ظهور آخرت توحید میکند و آن به ظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و آخرت ظهور قبل او بوده این است که آن باطل می‌گردد و این ثابت می‌ماند و آن نار می‌گردد و این نور می‌شود و آن فانی می‌گردد و این ثابت می‌ماند و آن عزیز می‌شود و این ذلیل و آن غنی می‌گردد و این فقیر تا به جائی که دیگر ذکر از او باقی نمی‌ماند حتی در نفس خود او و الا امروز هر دو لا اله الا الله می‌گویند ولی آنچه در بیان می‌گویند بر شأن ما یحبه الله می‌گویند و آنچه در فرقان می‌گویند به شأن ما لا یحبه الله می‌گویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید خدا را می‌کرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عز و جل دوست داشت که موحد شود به توحید محمد رسول الله (ص) نه به توحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح ملکی در او مستقر گردید الا من استودع الله فی ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع نگشت نفس شین در او مستقر گردید الا من استوع فانه لابد ان یخرج و الا هر دو عبادت می‌کنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین

اولیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمد این می‌شود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله من حیث ارید لا من حیث ترید باشد که دوست می‌دارم مطاع گردم از آنجا که اراده می‌کنم نه از آنجائیکه تو اراده می‌کنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر جنت و اول من اعرض جوهر نار است و کل شئون خیر به او منتهی می‌گردد و کل شئون دون آن به او چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیت به این نموده و لا تکونوا اول کافر به و من وصیت می‌کنم کل را ان تکونن اول من تؤمنن بمن یظهرنه الله یوم القیمة لتکونن مبدأ کل خیر فی کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم و لأحذرنکم ان لا تحتجبن به اول کل نفس لتکونن مبدأ دون خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیری‌که در بیان ظاهر شود راجع به اول من قال بلی می‌گردد که تصدیق نقطهٔ حقیقت را نموده و اول خلق او در علیین واقع شده و کل شئون دون خیر راجع به اول من قال لا می‌گردد و او است ناری‌که فوق او در بیان نیست و او جننتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من‌یظهره‌الله که همین قسم مستدلین استدلال می نمایند و نار، نار نگشته الا به عدم سجود از برای خداوند معبود که به عدم ایمان به نقطهٔ بیان اثبات این کلمه از برای او می‌شود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و کل الا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانهٔ خودش به واسطهٔ شبههٔ که کرده وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مردود است عندالله و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود به زعم خود لله می‌کرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطهٔ بیان در اولای او که ظهور فرقان باشد متجلی شده و اگر می‌شناخت او را که او است خطور تأمل در حق او نمی‌کرد ولیکن شناخت زیرا که به آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که از نقطهٔ فرقان امروز غیر از آیات الله چیز دیگری ظاهر نیست همین قدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف به ربوبیت پروردگار خود

نکرد کینونیت ممکنه در او به کون آمده و تقمص قمیص باب اول نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یؤمن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرآنیه واقع شده باب کل نار است که شئون دیگر در ظل او محشور

* * * ص42 * * *

میشود که کل راجع می‌شود بفؤاد اول که جوهر نفی بحت است و کل خیر و شئون او راجع می‌شود به نقطهٔ فرقان که فؤاد او جوهر جواهر کل اثبات است و احب کل‌شیء در نار همان است که از او محتجب شده و ابعض کل‌شیء نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احب کل‌شیء نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر می‌گفت و متحمل شد آنچه شد که اگر می‌دانست که او است مظهر تکبیر در آن روز نزد او سجده می‌کرد و خطور دون حب او بر قلب او نمی‌شد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همان است که خداوند در کل کتب نازل فرموده که نخواهم آمرزید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب به اهل بیت می‌داند و اهل بیت اوصیاء رسول هستند و رسول من عندالله منصوب است می‌کرد هر آینه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که مظهر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه هست خطور دون حب می‌کرد و شب و روز از برای او سجده می‌کند این است که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کل‌شیء را که اول من اعرض به محمد باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من‌یظهره‌الله اگر چه قلم راضی نمی‌شود که جاری شود به اسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور به آیات بینات من عندالله عز و جل ولیکن اگر شود قمیص این بوده که آن پوشیده و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد به من‌یظهره‌الله آن روز شئون این

به آن نمی‌رسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان به او است نه قول این کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لا یعد و لا یحصی می‌گفته و پناه از نفس خود که شین بوده می‌برده ولی ثمری بر حال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد به نقطهٔ بیان به ایمان به او از نفس خودش که مؤمن به او نیست و الا چه ثمر می‌بخشد او را شب و روزی به فرض قرآن دون سنت او سی و چهار مرتبه سجده می‌کند از برای خداوند به او و آنچه مقتضای کینونیت او است که قلم حیا می‌کند بر ذکر آن بر او روا می‌دارد و حال آنکه به او سجده می‌کند و اظهار تقرب به او می‌جوید و حال آنکه نزد او ابعد کل خلق و اول کل نار است

* * * ص43 * * *

و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لا نهایة که مکثر شود تکثر همان واحد اول است در کلیتهما هر کس مؤمن شود به بیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنت بوده و هست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده و هست نه این است که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنت در ارض باء انواری که هستند، هستند و در ظل باب کلیه ذکر می‌شوند و ظل مثل ظل و استعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی کل حین و قبل حین و بعد حین و لأ توکلن علی الله فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن مثلا باب اول جنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور من‌یظهره‌الله ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب و یثبت الاثبات بشأن کل یفتخرون بنسبتهم الیه و چه بسا ناری را که خداوند نور می‌کند به من‌یظهره‌الله و چه بسا نوری را که نار می‌فرماید به او و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل دخل شوند احدی در نار نمی‌ماند و اگر الی مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الا آنکه کل مبدل به نور می‌گردند و همین فضل را از من‌یظهره‌الله طلب نموده که این است فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز

منتظر من یأتی اسمه احمد باشند و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او نیست اگر چه می بینیم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کل را به مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری به مثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لا اله الا هو العلی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شأن مختلف می‌شود در بیان هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعل در وقت ظهور مشاهدهٔ حزن نفرماید از مؤمنین به خود که در غیب به او ایمان آورده و کل منتظر لقاء او هستند و لأفوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظهیر و او است که کفایت می‌کند کل را از کل‌شیء و هیچ شیئ کفایت نمی‌کند از او زیرا که هیچ شیئ بلا ایمان به او ثمر ندارد و هیچ شیئ با ایمان به او حزنی ندارد و الا ان الله لیکفینکم عن کل‌شیء ان یا کل‌شیء عن کل‌شیء و لا یکفینکم عن الله ربکم

* * * ص44 * * *

من شئ و لا یکفی شئ عن شئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما الا من استکفی بالله ربه انه کان علاما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبین است حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل می‌شود و الا در ارضی که منسوب به نار است اگر از حب او داخل در او شود داخل در نار می‌شود فی الحین الا ان اراد بشئ لله و لیسئلن الله ان ینتقمن عنه گویا مشاهده می‌شود که امکنهٔ ناریه مؤمنین بالله داخل در آنها نمی‌شوند تا آنکه به جائی می‌رسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمی‌شوند و اگر شوند پناه می‌برند الا آنکه نقطهٔ بیان یا من‌یظهره‌الله اذن دهند مؤمنین به خود را یا شهداء حقه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائی‌که محل قرار نار بوده و قل صدق الله وعده کذلک یفنی الله النفی الی

ان لا یبقی له من اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور و قل صدق الله وعده کذلک یثبت الله الاثبات بامره انه علام قدیرا .

الباب الثامن و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان الساعة آتیة لا ریب فیها

ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی ساعت بحقیقت اولیه او است الی آنکه تنزل می‌نماید تا آنکه هر ذکر حقی که منسوب به او شود از قبل او در ظهور، اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لایق نیست که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر ان الساعة آتیه لا ریب فیها زیرا که مدل بر علو او است و امروز ساعت نفس بیان است که می‌آید مردم را و حکم می‌کند بر ایشان الی یوم القیامة و مردی از آن نیست و اگر ابحر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحهٔ از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است محقق می‌گردد و لتنظرن ظهور الله فان الساعة لتأتینکم بغتة و ان علی الله ربکم انتم تعرضون.

الباب التاسع و العشر من الواحد الثانی فی ان ما فی البیان تحفة من الله لمن‌یظهره‌الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینسب الی اذا ارید ان انسبه الیک فلتقبلنی و ما ینسب الی بفضلک انک انت خیر الفاضلین ملخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفهٔ است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأنه اخرای

* * * ص45 * * * *

او است مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمد رسول الله (ص) زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه به او است و ما یرجع الیها حتی لو کان من تسع تسع عشر عشر ذر طین و همین قسم آنچه خداوند به رسول الله (ص) نازل فرموده که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می‌شود مرایای افئدهٔ ایشان تحفه بود من الله به سوی قائم آل محمد علیهم السلام و همین قسم آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه تحفهٔ است از قبل نقطهٔ بیان به سوی من‌یظهره‌الله که ظهور اخرای نقطهٔ بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول

کند نفسی را یا شیئی را به ذکر انتساب به خود چنانچه امروز تحفهٔ انجیلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمی‌کند چگونه و مظهر حقیقت، و همین قسم بیان قبول نمی‌کند ادنی ادنای او، علو قبل را الا آنکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده و هم چنین من‌یظهره‌الله قبول نمی‌فرماید شیئی که منسوب به بیان است الا آنکه منسوب به کتاب او شود و هم چنین الی مالانهایة ظهور الله ظاهر است در هر ظهور شئونات ما یرجع الی الظهور الاول تحفة من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأه الاخری و چقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت به او مقطوع سازد و از تحفه گی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین به قرآن بخواهند تحفهٔ رسول الله (ص) را برسانند باید کل مؤمن شوند به بیان و الا مقطوع نموده از خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چرا محتجب شده‌اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر می‌آئید تا ملاحظهٔ رضای خداوند را در او ننموده نمی‌کنید و امروز که شجرهٔ حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمرهٔ وجود خود که ما یؤل الیه انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد می‌آید بر نفس خودتان می‌آید و الله غنی عنکم و عن ما ینسب الیکم و انتم ان تنسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثم تفتخرون و الا لن تفنین الا انفسکم و لتشهدن ثم لتوقنون.

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شئ ملک له و انه احق به من غیره ملخص این باب آنکه خداوند عالم کل‌شیء را خلق فرموده لمن یدل علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لا یزال مدل علی الله بوده و هست کل‌شیء به او خلق شده و می‌شود و او است قائم به نفس خود بالله و کل‌شیء قائم به او است و ما یشیئ من شیئ الا به و لذا انه احق من کل‌شیء و ما سوای او ملک او هستند به تملیک ذات اقدس کل‌شیء را و او است احق از کل‌شیء به کل‌شیء از نفس کل‌شیء ثمرهٔ این علم آنکه اگر نقطهٔ حقیقت کل‌شیء را عطا فرماید به یک شیئ احق بوده و هست چه فعلیت

فعلیت به هم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا (ص) در قبل کل ما علی الارض را تصرف می‌فرمود احق بود از ملاک او به او و این بوده تملک خداوند کل‌شیء را که کل می‌گویند له الخلق و الامر و هم چنین اگر من یظهره‌الله تصرف فرماید در کینونیات کل‌شیء احق است از کینونیات ایشان به خود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم از این است که نظر فرماید به کل‌شیء زیرا که کل‌شئ ناظر به جود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کل شئ بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته ثمرهٔ این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف به حق او باشند که لم و بم در حق او ذکر ننمایند و احدی را نمی‌رسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیئ نزد او نماید زیرا که او احق است از او به نفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا به حکم بیان تا وقتی که بخواهد مجدد فرماید عهد خود را در اعناق کل‌شیء ولی اگر بفرماید به یک نفسی از آنهائی که به حکم بیان ارث می‌برند که یک قیراط مبر همان حکم الله هست در حق او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله (ص) فرماید که آن امر که در قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین به حق او سواء است این است استحقاق او ولیکن استحقاق خلق قلم حیا می‌کند که ذکر شود و کل به امر او صلوة جمعه می‌کنند و اگر بفرماید به یکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس احق از تو است به این منصب قبول ننموده ولی به امر اول او اظهار ایمان نموده چنانچه ببودن یکی مثل مسلمین به او راضی نشده و الا این قسم واقع نمی‌شد این است استحقاق خلق و آن است استحقاق او که در افئده‌ای که آیت توحید خداوند را گذاشته اگر امر فرماید به آیهٔ اخری احق از او است از نفس او به او چنانچه در ظهور رسول الله(ص) آن آیهٔ توحیدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته و آیهٔ بدیعه در قرآن به کل افئده تجلی فرموده اگر احق نبود به آن آیات چگونه مرتفع می‌فرمود جائی که در اعلی علو عبو مالکیت خود را این قسم

اظهار فرماید ما یتفرع بر او چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر به شمس حقیقت باشد حد خود را دانسته بلکه افتخار مینماید به اینکه منسوب به او گردد اگر چه به نسبت ملکیت باشد مثل کل‌شیء که عزکل‌شئ این است که او است مالک کل‌شیء نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور قبل او ثابت و مفتخر است

* * * ص47 * * *

چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف الفیه به حروف قافیه افتخار نکنند و در ظل او مستظل نگردند ولی به نسبت خود به الواح الفیه مفتخرند و هم چنین قبل، قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد، بعد او الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایة له قل الله یبدأ کل‌شیء ثم یعیده و لم یکن من بعد الله ذکرا بمثل ما لم یکن من قبل الله ذکرا افلا تؤمنون.

الباب الثانی من الواحد الثالث فی ان بقوله یخلق الشئ ان ینطق به لان قوله الحق

ملخص این باب آنکه قول شجرهٔ حقیقت مشابه نمیشود به قول او قول احدی از ممکنات زیرا که به قول او کینونیت شئ خلق می‌گردد مثلا اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن به ولایت امیر المؤمنین خلق آن ولایت نمی‌شد اگر چه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدأ ظهور از قول او است در آن ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نار گرفته الی آخر آن به قول او خلق شده که اگر نمی‌فرمود ان هذا دون حق نه در آفاق تکون به هم می‌رسانید نه در انفس جاری می‌شد این است که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نار نمی‌شد کجا خلق اون می‌شد و همین قسم در نور اگر ذکر نمی‌فرمود کجا ولایت آن ثابت می‌شد و نظر کن بعد از غیبت شجرهٔ محبت در قرآن چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است و برائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبههٔ از برای اولو الافئده نبوده و نیست که اگر به حرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع

خود خلق می‌شود به او ،که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر به حرف دون علیین تکلم فرماید به عدل او در نار، نفس کلیه خلق می‌شود در صقع خود، که قلم حیا می‌کند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقی هیچ فضلی اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر به مشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود لابد حکم او را ذکر می‌کند و در نزد ذکر او خلق او می‌شود و همان نار می‌گردد از برای اهل آن ظهور و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقی نشود هر آینه کل به اعلی قوه خود سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن مردم هلاک گردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق او است ذکر نشود ذکر نار نمی‌شد که محتجبین در او مخلد گردند و خلق او به ذکر او می‌گردد و الا چرا حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه

* * * ص48 * * *

آنکه ظلم هر دو بالنسبه به خلق سواء بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او به این می‌شود و الی یوم القیمة کل از او تبری جسته و در نار فنای خود فانی می‌گردد و هیچ فضلی اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقی اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان به او است مثلا اگر نازل فرماید آیهٔ بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الله علی کل‌شیء قدیر مظهری در بیان به هم می‌رسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی ما لا نهایة مظهر در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است و حال آنکه مظاهر اولوالحکم از زمان ظهور تا امروز لا یحصی است این است که در ظل هر آیه اشباح ما لا نهایة متحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل متبع اند آن را تا یوم قیامت، مثل فرض خمس یا اوامر مفروضهٔ دیگر این است که کلام او خلق شئ میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمی‌شود الا الله و نیست غیر الله خالق شئ و نه رازق شئ و نه ممیت شئ و نه محیی شئ و نه

مبدع شئ و نه محدث شئ الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین اگر درک ظهور من‌یظهره‌الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید و هر کس به قدر کینونیت خود از منبع جود او زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در مابین الظهورین به عطای او مفتخر باشد اگر چه به آیهٔ واحده باشد که ارواح متعلقهٔ به او لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا لو انتم توقنون.

الباب الثالث من الواحد الثالث فی ان البیان و من فیه طائف فی حول قول من‌یظهره‌الله بمثل ما کان الالف و من فیه طائف فی حول قول محمد رسول الله (ص) و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اخریه

ملخص این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا به سوی من‌یظهره‌الله زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق‌ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه به آن مشتاق بودند به ظهور منزل خود و غیر او را منظور نظر نداشته و نمی‌دانند و امروز فرقان صلوات می‌فرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نقمت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و حظ او را

* * * ص49 * * *

باو عطا ننموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که مؤمن می‌شوند به من‌یظهره‌الله و او را عروج میدهند به سوی کتاب او و طلب نقمت میکند از خداوند عز و جل بر حروف دون علیین که در حین ظهور او سجده لله باو نمیکنند و به شیئ از لقاء الله محتجب میکردند اگر کسی ناظر به عین فؤاد باشد میشنود امروز از حروف قرآنیه الغوث یا الهنا و اله کل شیء فادرکنا و خلصنا عن نار نسبتنا الی ما کنا الیه لمنسوبین و انسبنا الیک و

ادخلنا فی البیان فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان، رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نقمت او را از برای خود نخریده و سجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من‌یظهره‌الله نظر میفرماید بیان به سوی مؤمنین به خود و میگوید که آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار به من‌یظهره‌الله نماید تا آنکه وفا به عهد رب خود نماید در من، و مسرور میگردد باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او و محزون میگردد اگر حزنی از مؤمنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شئ محزون تر از فرقان نیست و کل او را تلاوت مینمایند و از رحمت او هیچ ندارند الا نقمت او را به مثل آنهائیکه در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت مینموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خدا به هیچ شئ محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج به سوی او است و حظ آخرت او است به مثل ارواح او وابیاناه ننموده و تعقل نموده امرالله را و سجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمیگردد از شما الا آنکه ایمان آورید به من‌یظهره‌الله که منزل او و کل کتب بوده و شفاعت می‌نماید نزد او از مؤمنین به خود و شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بندهٔ نیست که خدا را بخواند به بیان الا آنکه مستجاب می‌گردد دعای او تا اول ظهور من‌یظهره‌الله آنوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدله بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او خداوندا از جود و فضل تو سؤال می‌شود در حق بیان و من فیه مما احببته لا مما لا تحبنه بأن ترحمن علیه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترفعنه و من آمن به یومئذ بما تنزلنه من عندک فانک انت خیر الراحمین الباب

الباب الرابع من الواحد الثالث فی ان بما نزل الله علیه من الآیات و الکلمات اعظم و اعلی مما قد نزل الله حینئذ ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی به ارتفاع نفس ظهور کلمات آن هم مرتفع تر از کلمات قبل او بل اول نشأه اولی و ثانی نشأه اخری عندالله و عند اولی الافئده محقق است بلکه نیست اول الا از برای ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی

ما لا نهایة بما لانهایة لما بها منها الیها همان قدرکه فضل رسول الله (ص) است برعیسی (ع) همان قدر فضل قرآن است برکتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامر الله من حد و لا لما یتجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد که « روح القدس فی جنان الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة» و مراد کلمات بدیعه از شجرهٔ حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن نزد اولوالافئده هست برکتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد الا بعینه ظهور اول به نحو اشرف و نه کتاب او الا همان کتاب اول به نحو اشرف این است که کل در حجاب هستند که درک نمی‌نمایند و الا امرالله اظهر از هر شئ هست و ان الی الله المنتهی و الرجعی فی الآخرة و الاولی و ظهور مشیت در هر ظهور، ظهور مهیمنه برکل است ظهورات جزئیه در ظل او ذکر می‌شود مثلا آنچه از ائمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله (ص) مستظل می‌گردد و همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا به استیلاء برکل و همینه برکل ذرات ما یذکر به اسم شیئ یذکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان یتبعه ذلک امر الله من قبل و من بعد و انا کل له مخلصون.

الباب الخامس من الواحد الثالث فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یأذن یرفع و ان لم یأذن یثبت و الامر بیده ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجرهٔ حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و نهی او است فیما ینهی مفری نیست که نفوسی‌که در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور احیاء ایشان را مبعوث فرماید و حین بعثت، مقاعد راجع به امر او می‌گردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الا ثابت له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل‌شیء یسئلون ما یفعل ذلک ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسئل ذلک ما یسئل الله زیرا که او است مرآتی که دلالت نمی‌کند و نکرده الا علی الله وحده رب کل شیئ رب ما یری و ما لا یری رب العالمین.

الباب السادس من الواحد الثالث فی ان ما یذکر

ما یذکر به اسم شئ ما خلا الله خلق فی حد الابداع ملخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمهٔ که جامع کل علم است و اون این ست اننی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون و هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او می‌شود ما دون الله خلق او است در حد ابداع و اختراع و انشاء و احداث ولی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هستند و بحر اسماء و صفات لم یزل مدل علی الله بوده و هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت الوهیت و کینونیت او اذ ما دون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شیئیت بر او می‌شود خداوند او را ابداع فرموده به مشیت و مشیت را ابداع فرموده به نفس خود چنانچه امروز کل‌شی ما ینسب الی البیان است زیرا که روح شیئیت در اینها است و اینها به ذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اولیه باشد و در هر ظهور سر الله ظاهر و در هر بطون امرالله باطن بوده و هست انا کل لله و انا کل الیه لراجعون الله یبدؤ کل‌شیء ثم یعیده و انا کل له مخلصون.

الباب السابع من الواحد الثالث فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الرب انما المراد به من یظهره‌الله لان الله لا یری بذاته ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحد و لن یری بوده اگر چه کل به او ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده و دیده می‌شود و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده به حقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله بوده و هست و کم‌کم تنزل می‌نماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت نکند الا علی الله ذکر می‌شود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق ائمهٔ هدی من عرفکم فقد عرف الله و امثال آن نازل است به علم این باب مفتوح

می‌شود و همچنین در حق مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول الله است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد به این مؤمن به حقیقت اولیه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه به هر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در او دیده نمی‌شود الا الله زیرا که منسوب باو است و اگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمی‌شود الا النار چونکه منسوب

* * * ص52 * * *

منسوب باو است و همچنین ترابی که بر او مستقر هست و کل‌شیء که منسوب به او است و کل خلق نشده‌اند الا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد به حقیقت اولیه و ذکر در مادون او به شبحیت می‌شود نه به استقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل دون او کمثل مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود به واسطه شبح آیه توحیدی است که از او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من‌یظهره‌الله را درک نماید لقاء الله را درک نموده و فائز به لقاء رب شده اگر مؤمن به او باشد و الا ناظر به وجه خامس در حین عروج هم به لقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بما لا نهایة الی ما لا نهایة بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد مشیت اولیه به مثل شبح شمس است در مرآت و همین قسم الی ما ینتهی الی آخر الوجود چگونه می‌توان مقابل گرفت با لقاء قمص شمس لقاء با شبح در مرآت را اگر چه او نیست الا او و حکایت نمی‌کند الا از او ولی هذا شأن الامکان عند ظهور الازل و شأن الحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقای من‌یظهره‌الله را مقترن به لقائی نماید یا آنکه از برای او عدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقای او یا آنچه ما یوصف به است دهد او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحا عظیما و تعالی الله عما یذکر الذاکرون علوکبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث

فی ان ما فی العالم الاکبر فی البیان ملخص این باب آنکه آنچه که اسم شیئیت بر او واقع شود از هر شیء در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق در شئ که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این آیه است لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات

ص53

و الأرض و ما بینهما فاذا کل بالله ربهم الرحمن لیؤمنون انه لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر الفرد الممتنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما سبحانه و تعالی عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات و الارض و ما بینهما و انه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله هست و کل اسماء و امثال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد به بیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و به حروف واحد که افئدة ایشان مستمد به این اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجیر بالله باشد و متبرأ و هر شیئ خیری که در بیان باشد راجع به اسماء و امثال دارند و هر ذکر دون خیری را راجع به صمت حروف نفی داند گویا تلاوت کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع می‌گردد به این آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک و الملکوت ثم العز و الجبروت ثم القدره و اللاهوت ثم القوه و الیاقوت ثم السطنه و الناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت و ملک لا یزول و عدل لا یجور و سلطان لا یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیئ قدیرا و این آیه راجع می‌گردد به این آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل‌شیء یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کل‌شیء قدیرا و این آیه به بسم الله الامنع الاقدس و کل حروف بسمله

به نقطه باء چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او نه ظاهر الا او و نه باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان به قرآن در آمده در کینونیت او دیده نمی‌شود الا شبح آیه رسول الله (ص) که به فضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیت ظهور الله است و کل راجع می‌گردد به من‌یظهره‌الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه راجع به او می‌گردد به منتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده می‌شود مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمی‌شود الا شمس اگر چه در

ص54

مقام شبحیت بوده و هستند و کل حروف علیین بیان راجع می‌شود به من‌یظهره‌الله که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت باشد و کل دون حروف علیین راجع می‌شود به باب اول در نار که در ظل این اسم مستمد در فنا است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من‌یظهره‌الله مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ عزی از برای بیان و نفوس مؤمنه به آن اعظم‌تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من‌یظهره‌الله الا او و الا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمی‌شود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است به نحو اشرف بل در کل مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده و از علو نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقربند الی الله به او و غیر از رضای او اراده‌ای ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات نمیدهد الا مشاهده من‌یظهره‌الله در کینونیات خود

نه مشاهده من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنای او ادلاء جنت او هستند و اسماء دون آن که مستجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده می نمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که به ذکر او میکند آنچه میکند و همچنین مظهر عز و غنا و قدرت و امتناع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است می بیند که در کل نیست الا ظهور او و کل به او می کنند آنچه می کنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند اگر در امکان شیئ مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیء مستکره شود او است که مستکره شده زیرا که در شئ دیده نمیشود الا شمس مشیت که به اون شیئیت او شئ شده و هست یا میشود و الا اگر مرتفع شود عدم بحث است بلکه وجود کلمه عدم هم به قدر ذکر عدم که نفس فنا و نیستی است متحقق نیست الا به او و الا این هم ذکر نمیشد این است

ص55

معنی قول رسول الله (ص) « اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی» نه این است که در حقیقت هر شیئ نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین می گردد و در رتبه مأء مآء و در رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار، نه این است که از او شئ منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی ما لا نهایة مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنچه متصور است در او ذکر مرآتیت منعکس می گردد از آن شمس بلا آنکه شیئ بر او زاید شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند بإذن الله این همه خلق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر، او به افق قدس خود واصل و لم یزل و لا یزال مشرق این است که کل از جود نقطه حقیقت

منوجد بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لا نهایة به اعلی طوریکه فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی ما لا نهایة به او مهتدی شوند از او شیئ منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس بمثلها فی حد ذکرها انه کان علی کل شیئ قدیرا .

الباب التاسع من الواحد الثالث فی ان ما فی البیان فی آیة البیان ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه‌ای است که نوزده اسم ذکر شده و در ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده وکل‌شیئ که راجع به هیکل انسانی می‌گردد اگر مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و اگر مدل بر نفی است در عما یصمتون ذکر شده فطوبی لمن یؤمن بمن یرشح تلک الآیات عن بحر قدرته و یتکون بتلک الامثال بظهور شمس عظمته و یتحقق کل ما یذکر به اسم نفی بما لا یخضع لعز قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور مشیة الأولیة فی کل ظهور و نفس من‌یظهره‌الله حین ما یظهر باذن ربه فلترتقبن ان یا اولی الابصار فانا کنا مرتقبین لم یطلع الا لنفسه و لا یغرب الا لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقابلها من ذات مرآت ساذجیة ینعکس من دون ان یتغیر ذلک القمص فی علو ذکره و سمو قدسه الا لله الامر من قبل و من بعد و ان یومئذ یرضی المؤمنون.

الباب العاشر من الواحد الثالث فی ان ما تلک الآیة فی الآیة الاولی شهد الله الی قول الله عز و جل قدیرا ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی به بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماءالله است و از برای او حدی و حدودی و ظهوری و بطونی

ص56

و علوی و دنوی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شئ محدود در مقام روح متقمص به قمیص حد میگردد و الا در مقام افئده لا یری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد

انا کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله (ص) که مقام تعین مشیت آن ظهور بوده در فرقان آنچه که به او شیئیت هم رسانده چه از حق و چه از غیر حق از بحر ظهور مستظهر شده این است که کل به او قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر می‌شود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن به هم رسد به ظهور نقطه بیان متحقق شده و مراد از آیه که کل در او است او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه و او است باء بسم الله در تکوین که این باء مدل بر او است همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقق می‌شود و تکثر به هم می‌رساند الی ما لانهایة همین قسم ارواح کینونیات به آن متکون می‌گردد و متکثر و هرگاه ذکر اولوالافئده شود مراد ادلاء بر کلمه لا اله الا الله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادلاء بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالانفس شود مراد ادلاء بر ائمه هدی علیهم السلام بوده و هست و هرگاه ذکر اولو الاجساد شود مراد ادلاء بر ابواب علیهم السلام بوده و هست زیرا که کل اسماء و صفات تکثر همین واحد اول است نظر کن به حروف لفظی بیان که کل تکثر واحد اول است اگر چه الی ما لا نهایة شود و در تکثر مظاهر کلیه به هم رسد که در ظهور اقوی از واحد اول باشد ولی به او متحقق شده و کل راجع به او می‌گردد چنانچه از او نشر نموده نه این است که کل حروف بیان آن حروف شود بلکه هر حرفی در حد خود مستنبئ از او است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر کن به عود، مثل آنکه نظر می‌کنی در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او نیست الا آنکه می‌پوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود نماید که بشنود ظهور من‌یظهره‌الله را عود می‌نماید به سوی او به آنچه متقمص می‌شود قمیص عرفان به او را که آیات بدئیه از او بوده و راجع به او می‌شود این است که کل‌شیء در حد خود از نقطه منوجه بلا آنکه راجع به ذات نقطه شود یا آنکه از او طالع گردد بل کل را مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت

سفید مقابل شود آیه افئده در او منوجه میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان به آنچه در او است از قابلیت او حتی آنکه اگر نعوذ بالله

ص57

نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محبوبیه خود تعکس بر می‌دارد و از این جهت است قول فاء انا ربکم الاعلی در مقابل قول میم عن الله عز و جل این است که مشتبه می‌گردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد الوالابصار که ایشان حقایق اشیاء را کماهی مشاهده مینمایند و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمینماید اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المهتدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بوده مشاهده این نوع تعکس را مینمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود وحال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم حیا می‌کند از ذکر اون فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لتتقن ان یا اولی الشموس المنعکسه کلکم اجمعون.

الباب الحادی و العشر من الواحد الثالث ان ما فی تلک الآیة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس ملخص این باب آنکه کل حروف لفظیه به نقطه متکون می‌گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و او است در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در بیان ذات حروف السبع (ص) و در ظهور من‌یظهره‌الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریة جوهریة و ساذجیة مجردیة التی انها هی الشمس الحقیقة بضیائها التی انها هی آیاتها و ان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر آن در ابواب قبل شده و در امکنه خود خواهد شد و الله ولی المتقین.

الباب الثانی و العشر من الواحد الثالث ان مثل النقطة کمثل الشمس و مثل سایر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها و ان کل ما فی البسملة فی النقطة و من یقل الله الله ربی و لا اشرک بربی احدا فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطة ملخص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت

اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود آن وقت ذکر کینونیت مشیت به عین می‌شود زیرا که اگر باء منفصل شود اول ظهور او حرف عین می‌گردد چنانچه در فرق بکل‌شیء ظاهر است و این است سر کلام امیر المؤمنین (ع) أنا النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و همینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله (ص) ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مهتدین به او شموس ظاهره در مرایا ثمره این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن این است که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مومن به او است در خود نبیند آنچه به او و عز او است الا مثل شبحی که در مرآت

ص58

مرآت می‌بیند نزد شمس سماء که مثل او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبر که نقطه فرقان در اخرای خود می‌گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل به اعلی علو ما یعز به العبد زدم که ما یتفرع بر او شود بلکه در ظهور من‌یظهره‌الله مؤمنین به بیان به این باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الا به او چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان به ظهور نقطة بیان متحقق شده که او این آیات را در نفس خلق از خود قرار داده که به این متوجه شوند به او و کل علم و ایمان این است اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هر مشیتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مؤمن هستند به رسول خدا در نزد او خود را مذکور نمی‌دانند و به ایمان به او خود را معزز و مفتخر و در رضای حق ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای او است به نحو اشرف و اگر نزد کسی این علم و عمل به او باشد درهیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز به لقای محبوب خود گشته و آنچه اثمار آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد

علمه الله ذلک العلم و وفقه بذلک العمل اگر این علم در این میان مردم بود فضل امیر المؤمنین (ع) را مثل فضل رسول الله (ص) ندانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمی‌شود الا آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر ذات ازل را مدل است بر این ذکر « البحر بحر علی ما کان القدم ان الحوادث امواج و اشکال و این بعینه اشباح مرایای مستدله بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرآتیکه تعکس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآت الظهور فطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلا اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لا یسبقهم احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا یحکم بشیئ فاذا یخلق ما یشاء و اعلی مما شاء الله انه علی کل‌شیء قدیر ثمره این علم اینکه در ظهور من‌یظهره‌الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او می‌گردید

ص59

قسم به ذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار می‌کنم از این ذکر افعل التفضیل کجا می‌تواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حد الا و شئو هذا فی حد مشیئ الشیئ بالله عز و جل و اگر کسی ثواب یک لا اله الله از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده‌اند کل‌شیء خدا را بلکه توبه می‌کنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شئ و آنچه تکلم باو مینماید تکلم خداوند است در حق آن شئ اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه

همین قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که در حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لا یحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل به نقطة مشیت منتهی میگردد در هر ظهوری که میخواهد باشد و همچنین اولوالعلم و همچنین اولوالغناء و همچنین اولوالقدرة و همچنین اولوالعزة و به مثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئ که مایذکر به اسم شئ است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودی است و ببین حد اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول الله (ص) کنند به تصدیق رهبان‌های کتاب الف و همچنین در بیان نظر کن خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند به تصدیق اشخاصی که در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال به درجات ما لا نهایة مهتدی به ظهور اول او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیر اقبال بگردد که می‌خواهند به ایمان من فی النار ایمان به محقق جنت و نار آورند و به تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و به شهادت آنها شهادت بر حقیت محقق حق که شهادت او عین شهادت الله بر کل‌شیء هست دهند به کسی که کل به ایمان به او مؤمنند و بدون ایمان به او حکم دون ایمان می‌شود اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که از اسماء او است جاری کند چه حد است او را حیف ذکر حاء است که در حق او شود زیرا که

ص60

که حکم طهارت در اینها می‌شود و در او به فتوای خود ایشان نمی‌شود فو الذی فلق الحبة و برئ النسمة و تفرد بالعزة و تقدس بالعظمة و توحد بالکبریاء و المنعه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر بر شمس حقیقت و ماسوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل به او نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شده عذاب احتجاب را در خودش احصا میکند و لابد از برای او خواهد شد

اگر چه در لیل الیل باشد و علم او به این و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته و الله یحب المتقین.

الباب الثالث و العشر من الواحد الثالث فی ان لا یجوز السؤال عمن‌یظهره‌الله الا فی الکتاب و ان یعمل بذلک من دان بالبیان فخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم و الله علی کل‌شیء شهید

ملخص این باب آنکه سؤال عمن‌یظهره‌الله جایز نیست الا از آنچه لایق به او است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شبح جود او است و اگر شیئی هست به شیئیت او است و اگر کسی می‌خواهد علم او را ببیند نظر کند به علمای بیان که به علم کتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر می‌خواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند به اولی‌القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولی‌العزة از ظهور عزت او است و همچنین اولوالعظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولوالقوة از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق در حق، و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود به او میت می‌گردد نزد مشیت او و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او اعظم‌تر نبود و نیست درنزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مشرق می‌گردد و از طمطام یم فضل او مستضئی می‌شود و از قمقام عز او مستنیر می‌گردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را

کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهائی‌که در شأن او نیست سؤال نکرده مثلا اگر از کسی که یاقوت میفروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا میبینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده به حدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل میفرماید من عندالله نه از قول نفس خود اننی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل‌شیء و ارسلت الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک لهو الحق الیقین سوآء علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علی فاذا بانفسکم تحتجبون و اننی انا لکنت غنیا عنکم من قبل و لأکونن غنیا عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم ان یا خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی مثله عندالله کمثل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمنا من قبل بمحمد رسول الله (ص) و الفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبن انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الآیات من عنده انه علی کل‌شیء قدیر و اننی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایاه تتقون و لا ترون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب کل‌شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی الشمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله فاتقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و قولا و ظاهرا و باطنا که او دوست می‌دارد افئده‌ای که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجسادی‌که دلالت نکنند الا بر حروف حی او که همان است حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی ان ینتهی الی

کتاب آدم إذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده هزار[221] و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم ما لا نهایه بوده

ص62

بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف السبع و نه حروف حی آن الا حروف حی بیان و نه اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل‌شیء به نبی و کتابی که منسوب الی الله می نمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او بی خبر الا مؤمنین به بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من‌یظهره‌الله را که او است بعینه مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عز و جل و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه‌ای که مکتوب بر او است همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است و الا آن آدم در مقام نقطه این آدم می‌گردد مثلا جوانی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته نمی‌گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقر شده که بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم حکم به تمامیت عقل او نمی‌شود این است که نقطه بیان نمی‌گوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین می‌شود و از این جهت است که رسول خدا (ص) نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حد خود ترقی نموده و به آن حد رسیده و همچنین من‌یظهره‌الله در حد زمانی که محبوب چهارده ساله ذکر می‌شود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شئ رو به علو است نه دنو اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم‌کم ترقی نموده تا آنکه امروز

دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم‌کم ترقی می‌نماید تا آنکه به چهارده می‌رسد اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می‌پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می‌پسندد و کذلک در بیان، و بیان هم بالنسبه به من‌یظهره‌الله چنین است الی ما لا نهایة بما لا نهایة ظهور الله ظاهر در هر ظهور کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حد

ص63

بلوغ اشرف‌تر از این است که حد تحت خود را به خود نسبت دهد زیرا که حد بلوغ آن را دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غین دارد نهصد ظاء را ولی ظاء هزار غین را ندارد و همچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری بالله عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری با آنچه در آن داری و الا محتجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول فانی میگردی چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراش منسوبه قبل خود را داشت و منسوبه به آن را در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراش ادلاء بر او و هر نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیئی که در علیین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروزه کل داخل بیان شده و می‌شود بفضل الله جل اجلاله و عز اعزاز این است که محتجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من‌یظهره‌الله در کتاب او و الی ما لا نهایة همین قسم ترقی می‌نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهور مشیتی الا آنکه همت او این است که کل را راجع به آن ظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنت کند در هر ظهور به قدری‌که اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا ببینند شجاعان بیان و طرازان او چه می‌کنند کل را به همت خود داخل در جنت می‌نمایند یا آنکه به قدری‌که اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امر الله را می‌دهند قسم به ذات مقدس الهی عز و جل که اگر اولوالحکم و علم زمان

من‌یظهره‌الله در ایمان به او متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را همت ورزیده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ شیئ نماند الا آنکه داخل در جنت شود این است فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور مدین او شوند آن وقت نفس مشیت راضی می‌گردد و الا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتی‌که شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئ بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعه‌ای از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاما مقتدرا قدیرا.

الباب الرابع و العشر من الواحد الثالث فی حکم حفظ البیان باعز ما یمکن عند کل نفس

ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم می‌ماند کلمات او است و ارواح متعلقه به آنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر می‌شود و جایز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجلد شود و بنحو ما هو الاعز عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هر گوشه

ص64

گوشه مسجدی الواح متفرقه او به غیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان صرف نمی‌کند الا خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن به او عطا فرماید و اگر به او نرسد به ذریه او و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسی‌که کلمات الله را به اعلی ما یمکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در این است نه این است که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود الا آنکه مضاعف می‌شود حسنات او و روزی بما لاعد از ملائکه مالک کل‌شیء بر او صلوات می‌فرستند طلب رحمت و مغفرت از برای او می‌کنند و هر

قدر سعی در علو صنع آن و خفت وزن آن و عظم خط آن و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوب‌تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن نوشته شود مثل آنچه دأب طلاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون می‌برد و مجمل قول در این باب آنکه هرکس در صقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیئ باشد اگر چه فوق او بما لا نهایة و دون آن بما لا نهایة باشد و اذن داده نشده به غیر خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکر در او کل منتهی به عمل به آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح آن به تلاوت او است و هرکس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد به این قول اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کل شأن بالعزه و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالسطوة و العدال ادای حقوق کلمات آن را نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضالا غنیا وکل بهاء بیان، من‌یظهره‌الله است کل رحمت از برای کسی که ایمان به او آورد و کل نقمت از برای کسی که ایمان به او نیاورد.

الباب الخامس و العشر من الواحد الثالث من آمن بمن‌یظهره‌الله فکأنما آمن بالله و ما امرالله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به و ان آمن بالله و ما امر به من قبل فکأنه ما آمن و یدخل فی النار

ملخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاءالله بوده و هست که کل‌شیء نزد بهاء او لا شئ بوده و هستند هر نفسی که ایمان به ظهور بعد او آورد گویا ایمان آورده به ظهورات او کلا از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه به نوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست این است که هرکس به من‌یظهره‌الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است

ص65

بخداوند از اولی که از برای او اول نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده به کل رضای او در هر ظهوری و هرکس ایمان به او نیاورد اگر چه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده

کل هباء منثورا می‌گردد کانه ما آمن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطهٔ بیان ظاهر است نزد اولوالافئده و در فرقان اظهر است نزد کل، هرکس ایمان به محمد رسول الله (ص) آورده به یقین ایمان آورده به خداوند و اوامر او درکل عوالم و هرکس ایمان به او نیاورده ایمان به خداوند نیاورده و اوامر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین به قرآن در آن زمان و لتتقن الله ان یا اولی‌العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنت و از برای ظهور الله نه اول بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کل این عوالم او مبدل به ایمان می‌گردد و اگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلا و چه بعدا مثلا در حین ظهور رسول الله (ص) آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده و رضای ظهور آن در آن روز همان رضای رسول الله (ص) بوده چنانچه رضای من‌یظهره‌الله امروز همین بیان است الی حین ظهور او آن وقت مجدد می‌شود رضای او به ظهور او لم یزل و لا یزال این شأن مشیت بوده عندالله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمی‌شود الا آنکه از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان به ظهور بعد عهد گرفته می‌شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی‌ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفاء به عهد عیسی (ع) نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله (ص) و همچنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور، ظهور الله مستشرق به ضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند به من‌یظهره‌الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحهٔ فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کل من آمن بالبیان که به قدر طول الی

الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده وهست اگر چه امید از فضل خداوند عطوف و رؤف این است که در حین ظهور به اوامر عالیهٔ خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه، کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند اگر چه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمة الله مرتفع گردد و انما الدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسه اذا لغیر یعرف به و هو لا یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون

الباب السادس و العشر من الواحد الثالث لا یجوز العمل الا بآثار النقطة ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا به آثار نقطهٔ بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهر می‌گردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله و تفاسیر مخصوص ائمهٔ هدی و صور علمیه مخصوص به ابواب ولی کل از این بحر مشرق می‌گردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت اولیه به نحو اشرف مشاهده کنند و هیچ عزی از برای ایشان غیر از سبق ایمان که اعز از کل‌شیء هست عندالله و عند اولی‌العلم نبوده و نیست و کل فضل در ظل همین مستظل است و از حین غروب الی طلوع من‌یظهره‌الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حی و کل من آمن بالله و بالبیان در ظل آنها مستظل الا آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعا و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز ننمایند در ظل او محشور و الا لایق ذکر نمی‌گردد عندالله و عند اولی‌العلم بلکه در این کور اکثر ناظر به جواهر مسائل و تخفف در اقوال و دلائل و تلذذ به آنچه نازل شده از نقطهٔ شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه به انوار کواکب هل یقدر أن یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله

و اقترانات کلمات مشابهه و اقترانات آثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هرکس به هر نحوی که شیرین‌تر می‌تواند دهد، دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع به نفس بیان می‌گردد زیرا که بر او حرفی زاید نمی‌گردد و از او حرفی ناقص نمی‌گردد الا آنکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی به مناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت به هم می‌رساند گویا مشاهده می‌شود که هیچ نظمی در او داده نمی‌شود از بعد الا آنکه احلی و انظم از نظم اول می‌گردد طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءالله و یشکر ربه فانه یظهر و لا مرد له من عندالله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظم‌ها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انهار خمسه نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الی ان یفرج الله عنهم بظهور ما هم به باللیل و النهار الی الله ربهم یتوجهون و اگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفس خود، بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر به نهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سورهٔ بقره به نهج شئون علمیه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمی‌شود به آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما له من عین یلیق ان یذکر عندالله افلا تنظرون.

الباب السابع و العشر من الواحد الثالث

لا یجوز کتابة آثار النقطة کلها الا بأحسن الخط و ان یکن عند احد حرفا من دون خط الحسن فیهبط عمله و لم یکن من المؤمنین

ملخص این باب آنکه کل آثار نقطه مسمی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اولیه مختص به آیات است و بعد در مقام مناجات به حقیقت ثانویه ذکر می‌شود و بعد در مقام تفاسیر به حقیقت ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه به حقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه به حقیقت خامسیه اطلاق می‌شود ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او به استحقاق، چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه به عبد البیان در نفوس گذارده شود

ص68

شود زیرا که از ماده بیان اسم الله مشتق می‌گردد و اول من قد سمی نفسه به الله جل جلاله حیث قد نزل فیه اننی انا الله لا اله الا انا الواحد البیان وکل سر بیان در اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد لله می‌گردد تا آنکه مرآتی باشد از برای نقطهٔ بیان که آن مرآت لله بوده و از برای من‌یظهره‌الله که او است مرآت لله و آنچه که در بیان است که لله باشد از برای لله بوده و هست و در حین صورت جامعه او است و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد به عدد باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگردد زیرا که ایشانند که لله بوده و هستند ولی کل راجع به باب اول می‌گردد چنانچه در نقطهٔ بیان ظاهر اذ ما فی المرایا لن یعدل شمس السماء و ما من اله الا الله رب السموات و رب الارض رب کل‌شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و ان الهکم لاله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی المنیع و اذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسید الا به احسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است نه در حد فوق اون و نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق به آن حرف که در بیان است به اعلی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود شیئ الا آنکه

آن شئ در حد خود به کمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه ممیزند در طرزیت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد بنفسه از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در حد خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کل ادیان به دین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئ زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید به نفس مؤمنی در حزن بل کل علی قدر ما استطاعوا لیکلفون گویا الآن در این جبل مشاهده می‌شود که بیان‌های مطرز نزد اهل بیان هست و به تلاوت آن متلذذ میگردند و به آنها مستعد شده‌اند که با بیان‌های خود در نزد من‌یظهره‌الله وافد گردند که وفود علی الله بوده

ص69

و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتتقن الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون.

الباب الثامن و العشر من الواحد الثالث من اراد ان یفسر شیئا من آثار النقطة او ینشئ فی رضاء الله من کتاب لا یجوز ان یأتی نسخة الی احد الا ان یستنسخ لنفسه علی الحسن خط بخطه او بخط دونه فإذا یحل عطائه و الا لا یجوز

ملخص این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع می‌شود از هر شئ از حد نطفه آن شئ الی ما ینتهی الیه فی حد الکمال برمنتهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر ذرهٔ کره وارد نیاید و ما لا یحب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان می‌نویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء می‌کند اگر خود می‌تواند به احسن خط نسخه اصل را برداشته و الا داده به کسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آن وقت نسخه به دیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد به دیگری برسد که اگر دون این شود هبط عمل او می‌گردد الا در مواقعی که به امری میسر

نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان آن قسم محبوب‌تر بوده و هست عندالله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین نوع حکم می نماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ می نماید مثل کتاب مصائبی که الآن در این جبل است از منشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن به هم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن فی کل صنایعکم ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقتدرون قل ان الله فوق کل ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافا ملطفا لطیفا.

الباب التاسع و العشر من الواحد الثالث أذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء و متی یعرج یحبه الله ملخص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بها بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهاء یک بیان

ص70

بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده ثمرهٔ این باب آنکه در نزد ظهور من‌یظهره‌الله ملتفت گشته جائی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن‌های الف بهائی ما لا یحصی در اسلام باشد و مقر منزل او در جبلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقر او است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین به بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین به قرآن نموده و الا ان النور و الظلمة عنده سواء کلتیهما یسبحان بحمده بالعشی والابکار.

الباب الاول من الواحد الرابع فی ان للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله ذلک مقام عبودیته لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل و النهار و یسبح له بالغدو و الاصال

ملخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل میفرماید از قبل او میکند و او است که موصوف نمیگردد به هیچ وصفی و منعوت نمیگردد به هیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره و لن یوحده سواه له الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و این آیتی است که در او دیده نمی‌شود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است که در او آیتیت دیده نمی‌شود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و سمو سمو الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بحته لم یزل ذکر می‌شود ذکر آیت از برای عرفان است و الا آیت ملحوظه نمیگردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او می‌شود و او بنفسه مذکور نمی‌گردد الا بما یذکر به ذات الازل و از برای او امکنه و حدودات نیست و قرب او عین بعد او است و بعد او عین قرب او است و اول او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است و علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او است و کافور او عین ساذج او است و ساذج او عین کافور او است و کینونیت او عین انیت

ص71

او است و انیت او عین کینونیت او است لم یزل الله کان الها و لا مألوه هنالک و کان ربا و لا مربوب هنالک و کان محبوبا و لا حبیب هنالک و کان معبودا و لا عابد هنالک و کان مقصودا و لا قاصد هنالک سبحانه و تعالی عن کل ما یذکر به اسم و صفة او نعت و سمة لم یزل الله کان

الها و لا اله غیر و لم یزل الله ربا و لا رب سواه و لم یزل الله سلطانا و لا سلطان دونه و لم یزل الله ملکا و لا ملک غیره و لم یزل الله ملیکا و لا ملیک سواه و لم یزل الله علاما و لا علام سواه و لم یزل الله قدارا و لا قدار غیره و لم یزل الله کیانا و لا کیان دونه و لم یزل الله خلاقا و لا خلاق سواه و لم یزل الله و کل الاسماء فی یمینه و کل الصفات فی قبضته یسبح له ما فی السموات و الأرض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و این آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیت می‌شود و هر کس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فؤاد خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فرد است و مظاهر او اعز از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی به مثل آنکه می‌گوئی سبحان من هو مفتی لن یفتی در آخر هر ظهوری به علوی می‌رسد مظاهر او در افئده مسبحین که فتوی بر کل داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمی‌کند بلکه مثلا سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور به علوی می‌رسد که از علو مناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی‌بیند که تصدیق او کند و او تصدیق می‌کند هر کس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حق خود می‌کند ولی در اول ظهور به شأنی اعز از کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمی‌کند و حال آنکه هر صدقی به تصدیق او صدق می‌گردد و همچنین در کل اسماء و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمی‌شود الا او بلکه ظاهر به آن اسم و صفت خود را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمص اسم عالم لا یعلم فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول الله (ص) چقدر فانی می‌داند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم به خطور نظر بر نفس آیت عبد غرق می‌گردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده و می‌شوند به نظر بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد

ص72

باشد دیده می‌شود که مظاهر حی موت ایشان را درک میکند و همچنین در کل امثال و صفات ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل و لا یزال این است که بآن حیات اینها

حی اند و هم چنین سلطانا اذ لا سلطان دونه و عالما اذ لا عالم سواه و هم چنین مقتدرا حیث لا مقتدر الا ایاه و همچنین صادقا حیث لم یکن صادقا غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی است و نه آخری و نه از برای او عددی بوده و نه هست و در کینونیت هر شیئ آیتی عن الله بوده و هست که به او توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیت است در او که در او دیده نمی‌شود الا الله و در نفس خود مشیت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمی‌کند الا علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئ دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در حین توجه بالله خلق نمیبیند و در حین ذکر خلق به خدا میبیند خلق را زیرا که می‌داند که این خلق خدا خالق او بوده و هست و ما دون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا میکند به تعلیم نقطهٔ بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده ولی دلالت نکرده در حین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی به او شده دلالت نمیکند الا علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل‌شیء شاهد است بر نفس خود از برای خداوند به عبودیت و کل‌شیء از شبح مثال او خلق شده و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که به آیات خلق عبادت می‌کند خداوند را و سجده از برای او می‌کند همین قسم هر شیئ به آیت خلقیت عبادت می‌کند محبوب خود را ولی نرسیده و نمی‌رسد الا به آیتی که عن الله در او است که مدل بر او است نه بر غیر آن که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولو الافئده نظر نکرده و نمی‌کند الا الی الله وحده که در کل اسماء افئده دیده نمی‌شود الا او که اگر غیر از این باشد عبادت ممنقطع می‌گردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئ خلق نشده الا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و همین قسم که در اسماء غیر الله دیده نمی‌شود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین باشد غیر الله دیده نمی‌شود که اگر نفسی در حین اسمی نظر به غیر الله کند در آن حین محتجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر در مرآت نمی‌بیند الا مثال خود را در او و قصد نمی‌کند نفس مرآت را

زیرا که در مرآت، مرآت دیده می‌شود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلی میگردد از او در نفس مثال است که قائم به مجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت می‌بود باید که قبل از مجلی دیده شود و همچنین نظر کن در مرایای حروف حی که اگر در مرآت ایشان اسم حی دیده میشد قبل از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی مجلی دیده میشود که گویا در این حی نیست الا او مثل آنکه در مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حی قبل از آنکه مثال ذو المثال در آنها ظاهر شود ذاکر به ذکر حی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت شئ است که مکنون بوده و در این بحر است که کل مدقین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است و ظهور او بذوالمثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهده کن کل اسماء و صفات را و در آنها مبین الا الله وحده و نظر به اسمیت و آیتیت و صفتیت مکن که محجوب می‌گردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سید الشهداء سلام الله علیه ذکر شده « الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السر عن النظر الیها و مرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک کنت علی کل‌شیء قدیرا» و امروز هم از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمی‌توانند در حین علم به مرآتیت نظر به مرآت نکنند این است که مرتفع شده از کل این حکم الا لمن لا یری فی الاسم الا الله و لا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق و لا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحق الا الله و ان یری جهة الحقیة التی هی الآیتیه یدخل فی بحر الخلق و لم یبق فی ذروة الحق بل یذکر فیه اسم الحق اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بل در هر شیئ این دو آیه را خداوند گذارده که به آیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و نبیند مستقلی الا او و ما دون را خلق او بیند و به آیت نفس خود عبادت کند خداوند

را و سجده کند از برای او و منقطع گردد به سوی او از حب غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه بآنچه فضل

ص74

فضل در حق امکان ممکن واصل بلکه عبد نمی‌بیند در خود الا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمی‌شود الا در نقطهٔ حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شئ حق است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتواند عبد که به منتهی رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من‌یظهره‌الله مقتدر بر این نحو ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در افئده کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فؤاد خود داخل گردد آن وقت مشاهده عظمت الله را مینماید که ما سواء خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را و منقطع است به سوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افئده از شبح ظلال آیات او خلق میگردند که به آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و انی اذر من کل ذر ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله الا انا لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمی‌شود بلکه کینونیت الله هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از او ادق‌تر در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر به خداوند به آن آیت کل ما وصف الله به نفسه وصف می‌شود و در حین نظر به این آیت کل ما وصف به الخلق وصف می‌شود و لم یزل الله کان الها و ما دونه خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثا و انما الثالث خلق له لا اله الا هو انا کل له عابدون.

الباب الثانی من الواحد الرابع فی ان کل ما یرجع الی النقطة یرجع الی الله و ما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و ما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها

ملخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری بوده و هست و آنچه از او نازل میگردد از کلمه مشیت است و آنچه به سوی او راجع میگردد کذلک، این است که در هر کوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است که اولوا العلم آن ظهور درک نموده و مینماید مثلا امروزه آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا می‌گردد الی یوم ظهور من‌یظهره‌الله که آن وقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع به خداوند نمیگردد اگر چه به اعلی درجه توحید سیر کند چنانچه موحدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله (ص) ثمری از برای ایشان نبخشید علو علم ایشان الا اشخاصی که داخل فرقان شده

ص75

و هم چنین آنچه در قرآن ترقی نموده در هر صفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حق محمودی ولی همین قدر که داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من‌یظهره‌الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد اگر چه کلمه لا اله الا الله باشد مگر به ایمان به او ولی قبل از آن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای لله می‌گردد و راجع به سوی او میشود نه اینکه راجع به ذات ازل گردد بلکه رجوع به من‌یظهره‌الله رجوع به او است و اینکه ذکر میشود که رجوع به او است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده میشود که از جهت علو و سمو او نسبت به خود داده و غیر این در امکان ممکن نیست زیرا که ذات ازل مقترن به شئ نمیگردد و اول خلق شئ تعلق مشیت است به او و آخر عود او رجوع او است به او و اگر به تسع تسع عشر عشر دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من‌یظهره‌الله به ارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین بردارد به اینکه او را داخل جنت خود نماید و از ابطال ثمرهٔ وجود آن نجات دهد از برای امر ذات حروف السبع لله کرده و جزای کل‌شیء به او داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر به ارتفاع باشد آن وقت باید از برای او کند و به اذن او اگر رضای او در آن شئ باشد و الا رضای او است جنت، فیما امر و یأمر و فیما فعل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر نار و نور که اگر کسی متمسک به این عروه حقیقت گردد در هیچ شأنی در ظل نار

مستقر نگردد و در ظلال جنت مستظل باشد و الا در هر ملت که نظر کنی اهل آن می‌گویند که ما از برای خدا عمل می‌کنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای لله واقع شد گفتند ما از برای خدا می‌کنیم و حال آنکه بر خدا کردند و همین قسم در بیان آنچه به مؤمنین او واقع شد از حروف فرقان نمی‌کردند و قصد نداشتند الا آنکه از برای خدا می‌کنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحق من‌یظهره‌الله که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم‌تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمی‌آورد الا آنکه قصد از برای خدا می‌کند و می‌گوید از برای خدا می‌کنم و حال آنکه دروغ گفته و می‌گوید و بر خدا کرده و می‌کند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و به عقل خود حکم نموده و قبول حق نموده و بر شئونات محتجبه محتجب نمانده که حجت الله حین ظهور بالغ است برکل‌شیء زیرا که آنچه الآن می‌بینید که مؤمن به قرآن هستند در حین نزول آن غیر از یک نفر مؤمن به آن نبود تا هفت سال و حال آنکه حجت همان است که بوده و هست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الی یوم القیمة هرکس داخل شود به همان حجت اول می‌شود و عبادی که در اول آن محتجب مانده به واسطه عدم تعقل بوده و الا حجه الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرهٔ چنانچه حین نزول بیان اگر کل مؤمنین به قرآن می‌خواستند ایمان آورند به او بل هر نفسی حجة الله در حق

ص76

در حق ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید به کل مثل آنکه به اول مؤمن فرموده به همان شیئ که او ایمان آورده همان شئ در کل بوده چرا محتجب مانده و بهمین حجت او را معذب میفرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرن ان لا اولی الابصار کلکم اجمعون.

الباب الثالث من الواحد الرابع فی ان البداء لله حق

ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود به هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر ما یشاء اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصور نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است در قضای خود و هم چنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متحمل عصیان او گردد اگر ناظر به بداء او نگردد این عصیان اعظم‌تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنت فرماید که را میرسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده به ایمان و جنت مؤمنین قبل بدا را بر اعناق کل میگذارد و حکم دون می‌کند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیئ نبوده الا به اذن او و این نیست الا بدای مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است و اول و آخر هندسه اراده و اگر در او ذکر شود اول، اول او عین آخر او بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال می‌شود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در خلق اول ذکر می‌گردد و یک دفعه در اول نار ذکر می‌گردد و اولی که در صقع مشیت ذکر می‌گردد خلق اولی است که در صقع ازل ذکر می‌گردد و هم چنین اولی که در خلق ذکر می‌گردد مثل او مثل شبح شمس است در مرآت بالنبسه به اول مشیت و هم چنین ذکر اول در نار این ذکر اولی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هر شئ در مقعد خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز ننماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی

و امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایای او که مثل بحر لا نهایة متموج بوده و هست چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در فرقان به اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان به رتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلا من الله ولی اگر به عدل باشد بداء لم یزل و لا یزال در حق هر شئ بوده و هست و منفک از هیچ شیئ در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کل‌شیء قدیر و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلا آنچه در حیات رسول الله (ص) حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت است الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمه ای ظهوره الاخری فی اخریه و نهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الا در مواردی که یقین نموده‌اند به رضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول الله (ص) بوده و حال آنکه چنین امری نشده بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین به او بوده و هست ولی چون کسی نمی‌شناسد او را به آنها مستنیر نگشته و اون هم در ایام بطون خود غیر از آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمی‌فرماید این بود معنی بدای الهی عز و جل که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگر چه به آنچه ما یمکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر به بداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر به منتهی رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از مکمن مشیت است نه غیر آن که بیان ظاهر گشته اگر در حق شیئ ذکر جنت شده الی یوم القیمة در حق او ثابت بوده و هست و اگر در حق شیئ ذکر دون جنت فرموده الی یوم القیمة در نار او به عدل او فانی بوده و هست و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجرهٔ نار مقبل

شود شجرهٔ جنت می‌گردد و اگر شجرهٔ جنت محتجب گردد شجرهٔ نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهد این مطلب را نمود در هر ظهور به منتهای جد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله برای خود در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم‌تر است از آنچه

ص78

الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر آنها را برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست و الله یجزی المحسنین.

الباب الرابع من الواحد الرابع فی ان کل ذکر عبد رق له

ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد به هیکل انسانی و جنت کل اشیاء در جنت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس باعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شئ و این هیکل راجع میگردد به اسم و صفت اگر فؤاد او مدل علی الله است در ظل له الاسماء الحسنی عندالله ذکر می‌گردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علو معنی حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته و این هیکل حکم اسمیت و صفتیت بر او نمیگردد الا آنکه در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت وصفتیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده می‌شود که هر صفت حسنایی در احرف الفیه هست ولی صفات ناریه امروز ذکر می‌گردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریر عزت نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عز باشد عندالله و عند اولوالعلم در منتهای ذل بوده و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله هر مرد مؤمنی که مؤمن به او گردد لایق است که بر فؤاد او شمس مسمی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رق او بوده و هستند چنانچه اولوالهیاکل در قرآن عبد رق رسول الله (ص) بوده و هستند بعد از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظر کن و محزون شو و ببین چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و به این افتخار می نمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا می‌دارند که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته و کل به ایمان به او مؤمن و بر نفس او به اسم مؤمن او راضی نشده که اگر می‌شده این نوع واقع نمی‌گشته این است که کل در بحر حجاب غرق و شموس در مرایا به ضیاء او متحرک و از او محتجب و ماهیان دریا به آب زنده و سؤال از او نموده امروز کل مؤمنین به قرآن منتظر ظهور قائم آل محمد (ص) و از برای ظهور او تضرع و

ابتهال و به رؤیت او در رؤیاهای خود افتخار و او را به دست خود به سجن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث « فیه

ص79

فیه سنة من یوسف یباغ و یشتری» ای اهل بیان پناه به محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق او روا دانید آنچه که در حق خود که عبید رق او هستید روا ندانید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله (ص) را در قبل و احتجاب منتظرین به او بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال و به روایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حق شماها نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی‌شد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من‌یظهره‌الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا شمس را نمی‌شناسند الا به شبح او در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کل به او قائم است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته « و ان من جوده الدنیا و ضرتها و ان من علومه علم اللوح و القلم» و من، من تبعیض است بلکه هر شیئ که اطلاق شیئیت بر او شود رشحهٔ است از طمطام جود او و قطرهٔ است از قمقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل و نهار در اماکن عز خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز می‌کنید و او در جبل باشد و حزنی بر او وارد آید و به فضل و جود او شماها کل از حزن مبری شده باشید فلتنظرن ان یا اولی الابصار ثم تنتظرون.

الباب الخامس من الواحد الرابع فی ان کل اولی الدوائر آیات له

ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علو ما ینسب الیه ذکر اماء نگشته و او است احق به ملک خود از کل‌شیء اذا اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول له لم او بم سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی ای شأن کان یحکم ما یشاء لا یسئل عما یحکم و کل عما قد حکم یسئلون ثمرهٔ این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی به ممالیک خود حلال نمیگردد بر ایشان اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیهٔ از آیات ملک خود را حرام می‌گردد بر او چنانچه حرام فرموده بر هرکس که ایمان به او نیاورده و اشد فرموده از هر عصیانی تا آنکه کسی در یوم ظهور او مبادرت به انکار ننماید و اگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که می‌شنود ذکر او را و فی الحین تصدیق نمی‌کند و نزدیک میگردد به آیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین خطور بدون ایمان و بر او حلال نمیگردد الا به ایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و خطور دون حق در حق حق نکرده که آیات او حجت است بر کل و اگر تأمل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه

ص80

چه فرقی در معجزه ما بین کل قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان به آخر که فؤاد او مدل علی الله بوده با ایمان به اول نمی‌گردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطهٔ بیان لعل آن روز خود را محتجب نسازید از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطهٔ قرآن می‌کردید امروز تعقل امرالله را می‌نمودید این حکم نشده الا آنکه منتهای جد و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دین و از محقق دین محتجب گردید چنانچه در کور قرآن کل را به منتهای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و به زعم اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین به قول او ثابت می‌گردد جائی که مجتهدین قرآن به این درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان، ولی

حرام شده در بیان حکم قتل به اشد از هر شیئ که هیچ شیئ به مثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می‌رود و معذب می‌گردد مادامی که خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خدا است فصل و حکم، شماها را ای خلق منکوس چه حد است که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصور کنید آنچه بر اهل بیت از قبل وارد شد به اسم اسلام کردند و حال آنکه بر مذوت اسلام کردند که اسلامی نیست الا به ایمان به او و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین به بیان حکم قتل جایز نبود و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده « من قتل نفسا فکأنما قتل الناس جمیعا» این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد با وجود آنکه این قدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب به قرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشد از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین به بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین به بیان آنچه بر اول و آخر و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد

ص81

و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای آنچه که بر حروف اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت دهد بر آنچه به او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او به

ظهور من‌یظهره‌الله فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از سؤال فرماید تخفیف در اعمال در آنچه بر ایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی کل‌شیء حق او را و اگر عطا فرمود به او کسی را نمی‌رسد به حکم خداوند از اون بگیرد و او است احق از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد از محبوب کل به هیچ شئ که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر به جهاد فرماید به علو افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم اون در دیوان مقربین ثبت گردد و الا خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود نه این است که در ایام محموده تعزیه داری کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین به قرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه داری رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که تعزیه داری می‌نمود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه می‌نمود از اولوالحکم جالس و ظالم گشته بر او واولوالعلم مفتی بر او و سایر در حجاب محتجبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تأکید در بیان شده که احدی، احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در مرایا اگر مقبل به او باشند و الا لا شئ‌های محض که از اول عمر تا آخر به منتهای احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا می‌کنند ولی نزد ظهور، ظهور الله میت صرفند چه ثمر می‌بخشد اعمال ایشان را بلکه بقدر ذکر لا شئ که لا شئ است عندالله لایق نیستند و حکم نمی‌تواند کسی کند الا من‌یظهره‌الله و اون شجرهٔ طیبه است که به آیات بینات ظاهر می‌گردد از برای رضای خداوند و تجدید دین او و حکم به حق در ما بین اهل بیان و حکم به عدل بر نفسی که داخل نشده اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن به خداوند و دین او باشد و از برای غیر اولوالسلطنة در دین بیان جایز نیست و از برای ایشان بر منسوبین به دین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من‌یظهره‌الله و دون حکم مومنین

مومنین باو و ببیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان به خداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین به سوی بیان بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح اراضی هم بر اهل آن این حکم را نه پسندیده بلکه تا میسر بوده به شئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده به اخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه بر ایشان الا عند ظهور من‌یظهره‌الله که امرالله امر مشرقه از ساحت قدس او است آنچه به او امرالله مرتفع گردد بر کل هست که از قوهٔ امکان خود به وجود کونی ظاهر سازند کل علی قدر ما یدبر و یقدر فان العبد لم یقدر ان یدبر و لا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر و خیر مرتفع و ممتنع لا یعزب من علمه من شیئ لا فی السموات و لا فی الأرض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شئ لا فی ملکوت الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بأمره إنه علی کل شئ قدیر.

الباب السادس من الواحد الرابع فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل‌شیء

ملخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیر از برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود به ذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را خلق فرموده به مثل آنکه کل‌شئ را خلق فرموده به نفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را به او و او را نسبت به خود داده به علو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کل امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لا یجبر و لا یشیر و سایر امثال این و او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نمی‌خواهد الا ما شاءالله و ما شاءالله ظاهر نمی‌گردد الا بما شاء المشیة چنانچه ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیة غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که به اون خلق می‌شود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند، مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که در هر کوری به ظهوری مشرق می‌گردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء میگردد و حروف حی، در او دیده نمی‌شود الا مشیت او چنانچه در حروف متکثره از این

ص83

دیده نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن حین در جنت آن ظهور نیست و حکم عصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت و

اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه به او نبوده و نیست و در ظهور فرقان محمد رسول الله (ص) بود مشیت اولیه، و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند و همچنین حروف متکثره از این واحد تا امروز هر کس تقربی جسته به این بوده که مشیت او مشیت محمد (ص) بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد به غیر حب آن، عاملین به زعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه بقدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین در کور قبل از محمد (ص) به مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مشرق الی ظهور من یظهره‌الله که آنچه شود به مشیت او می‌گردد و اگر خلاف رضای او گردد به زعم مشیت او می‌شود که اگر این نباشد بقدر شیئ قوه از برای شیئ نیست در این ظهور و این است معنی لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن به غایت تشابه در مشیت او به هم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه می‌شود که بشناسند محبوب خود را و غیر حب او و ما یحب او خواهند و اگر می‌خواهی که این مطلب را به عین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع می‌گردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود به امت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع می‌شود به حکم آدم و چون آن زمان اون ظهور مشیت بوده بالله می‌گردد این فعل، زیرا که خداوند نفی فرموده کل حول و قوه را الا به خود این در صورتی است که فرار از دون حق کند و در تشریع بخواهد بفهمد. و در تکوین هم مثل این و اگر به واقع بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا

که جوهر کل را گرفته داخل بیان آورده‌اند در غیری حول و قوهٔ نمانده که استثنا شود زیرا که حول و قوه بالله در امت عیسی نمانده بحق که اگر مانده

ص84

مانده بود باید حکم به حقی در حق ایشان شود و حال آنکه نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد ظهور من‌یظهره‌الله که آن روز کل حول و قوه بالله است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نمیماند حول و قوهٔ به حق الا آنکه در ظل او ساکن گردند و همچنین الی ما لا نهایة تصور کن که اگر حول و قوهٔ در باطل مانده به همان نسبت حقی است که بوده و امروز آنها به گمان همان نسبت می‌کنند آنچه میکنند و الا آنکه نیست حول و قوه الا بالله در هر ظهور به آنچه من قبل الله ظاهر گردد و اگر به عین فؤاد نظر کنی می‌بینی که کل حول و قوه در نزد من‌یظهره‌الله است بالله عز و جل و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در امکنه و حدود مکن که مشیت آیة الله بوده و لم یزل مدل علی الله بوده اگر آدم اول از مدد این نبود امروز در ظل ایمان این مؤمن نمی‌شد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است به آن و همچنین اگر مدد این ظهور از من‌یظهره‌الله نبود در حین ظهور چگونه راجع به او میشدند و منقطع به سوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لانهایة الی ما لانهایة لها بها منها فیها الیها که مدد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له است در امکان، این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوة الا بالله را مشاهده می‌نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات و الارض سیر می‌کند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می‌شناسد و در حین بطون گریه می‌کند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع می‌گردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و کل بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد می‌گردد و از آن محتجب نمی‌گردد و قدر فصل بین کاف و نون از آن جدا نمی‌گردد زیرا که می بینند آنچه در هر ظهور ظاهر است به قول او ظاهر گشته و نظر بر

جوهر امر می نمایند نه شئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنت وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلا را به عین شهود در این ظهور می‌بینند چنانچه اگر کسی ناظر به رسول الله (ص) بود به این نظر کل نبیین را در طلعت او مشاهده مینمود و کل ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی لایق که من‌یظهره‌الله را درک کند و بگوید به او در حینیکه متوجه است الی الله

ص85

اللهم انت الاول و لیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی بیان شده و آنچه در بیان بوده منتهی می‌گردد به من‌یظهره‌الله دیگر قبل او کجا حقی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمیشد و انت الآخر و لیس دونک شئ زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر می‌گردد در ظهور او، او است نه غیر او و انت الظاهر و لیس فوقک شئ زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر به او نه در غیر مؤمنین به او که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون ایمان او می‌گردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شئ باشد و حال آنکه هر ذات شئ در نزد ظهور او لا شئ است الا به او چنانچه هر ذات شئ در نزد هر ظهوری باطل می‌گردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهر الله است و انک علی کل‌شیء قدیر زیرا که غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر می‌بود باید حکمی از صاحب حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شئ نگردد لا شئ می‌شود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت به منتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او به اشد الم از هر ذا المی زیرا که کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متألم میگردد و چیزی که ممسک ذات فؤاد او است اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او میگردد و این حب‌های ظاهری که در بعضی به هم می‌رسد از شبح

حبی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون موثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حب بالنسبه به حب روح ذکر نمی‌شود و همین حب روح بالنسبه به حب فؤاد ذکر نمی‌شود قسم به ذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی‌توانند بقدر تسع تسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنها عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از آنها عروج کنند در حب مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان به او باشد حب رضوانی میگردد و الا حب

ص86

حب شئ در نار به بین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرد است این مجرد و چقدر ساذج است این ساذج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او خلق میگردد و به نسبت به او منوجد زیرا که کل در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را مینوشد در حینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را مینوشد در جنت چگونه است اگر متلذذ به حب او گردد که کل حب در نزد او لا شئ است این است که مسیر در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران سوزان الی طلوع آن و حزن او در فراق او الذ است از هر لذت متلذذی نزد او و نزد اولوا العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین می‌گردد صعود نکرده چگونه به جسد فانی رسد و چگونه به مقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین به لذت جوهریه کمتر است از کبریت احمر، بل لا یوجد الا متلذذی به اشیائی که لذت آن در عمر او است اگر باشد از برای او و الا از برای همه این نوع مقدر نشده که هر نفسی همیشه در ما یستلذ خود باشد. اثمار کل بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین

ظهور که در ظل این درک کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلا عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلا یک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و روز بوده و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد غروب هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد. کل اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن به اون زنده و غیر او شیئ ندیده بل هستی خود را به او دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر بثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او

ص87

از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانه اذا ذکره یذکره کل‌شیء و الله خیر الذاکرین و او است مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که به نحو اشرف ظاهر میگردد و ان یذکر احد فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم فانکم لا تجدن من شئ فان امر الله یظهر من خزائنه و انه ذات خزائن امرالله من قبل و من بعد افلا تشکرون.

الباب السابع من الواحد الرابع فی ان البدء من الله به و العود به الی الله ملخص این باب آنکه مادون الله خلق او است و بدء کل شئ من الله هست به امر او و عود کل‌شیء الی الله هست به امر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شد به رسول خدا (ص) و عود او به سوی خدا است به امر نقطه بیان و همچنین در من‌یظهره‌الله کل احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیرالله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدئی متصور الی الله و هر جا عودی متصور الی الله ولی ظهور این بدء و عود به مظهر ظهور آن زمان است که کل آنچه صلوة

در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة است که از لسان مشیت ظاهر گشته و هم چنین در عود این همه مؤمنین اگر به امر او تغییر دهند نیست الا من الله. اگر چه نزد اولوا الالباب بدء نفس عود است و عود نفس بدء ولی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لا یحصی است ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان و اوامر او باشد و همچنین در من‌یظهره‌الله نه بیند الا بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبائر نموده و از ثمره آن محتجب ماند و کافی است نزد اولوا الالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله یبدء کل شئ ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی امر من‌یظهره‌الله طوبی لمن یدرکه فانه لهو العزیز المحبوب.

الباب الثامن من الواحد الرابع فی ان

ص88

فی ان بآیاته یخلق کینونیة کل‌شیء و یرزق و یمیت و یحیی

ملخص این باب آنکه کل شئ راجع میگردد به حکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فؤاد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتی که واقع شود به ظهور این مظاهر می‌گردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بالله به آنها می‌گردد زیرا که آنها در بالله قبل بوده‌اند اگر چه در بعد خارج شده‌اند این است که حکم بر ثانی می‌گردد که مقترن به ذات حروف سبع نشده و الا اول که مقترن به ذکر رسول الله (ص) بوده، بوده‌اند مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق گلی دهد به مؤمن این نیست الا فعل حروف واحد زیرا که این نفس تکثر او است و نکرده این را الا از جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمی‌شود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان به دیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیاتی را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او مظهر آن فعل بوده و در او دیده نمی‌شود الا آن واحد اول که در او دیده نمی‌شود الا الله این است که غیر الله خالق شئ نبوده و غیر الله رازق شئ و غیر الله ممیت شئ و غیر الله محیی شئ و همچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار به دیگری این شئون را ظاهر کند بالله صدق میگردد ولی لله نمی‌گردد و الی لله راجع نمیگردد من الله اطلاق نمی‌شود زیرا که در آن حین غیر الله دیده ظاهر نمیگردد الا به دیدن دون نقطه بیان چنانچه لقاء الله محقق نمیگردد الا به نظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگردد به این شئون اربعه به واسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه حج نازل نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق

و موت و حیات در سبیل حج می‌گردد چگونه محقق میشد هم چنین کل اوامر را مشاهده کن و مبین الا الله که غیر

ص89

او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحه محجوب بمانی در مظهر فعل الله مذکور نمیگردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگر چه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن ببیان دهد نزد عارف بالله احلی است از آنچه کل آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر نماید به منتهی شأن حب زیرا که این کاس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر می‌گردد ولی آن شأن اگر چه بالله بوده ولی امروز حکم نمی‌شود بر او و خداوند فعل او را نسبت به مظاهر خود نمی‌دهد زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و به مقامات خود واصل گشتند و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما و اگر کسی درک یک شأن از شئون من‌یظهره‌الله را نماید بهتر است از این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر و در قبل اگر چه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الا و آنکه نفس او شأنی شود از شئون بیانیه که آن وقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حی آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم به این حروف حی متمسک و در مقاعد آنها نزد انها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده می‌شود اگر چه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع می‌گردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی می‌گردد این است که حکم بر او می‌گردد فلتنتظرن ان یا اولی الابصار فانا کنا منتظرین.

الباب التاسع

الباب التاسع من الواحد الرابع کل من یخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبن ذکر اسمه و ما قد قدر الله له من عنده الی یوم یظهرن الله نقطة البیان لیجزی کل نفس بما کسبت و انه لسریع الحساب و انه لغنی متعال

ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من‌یظهره‌الله هر صاحب ملکی که به افتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او، لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و مجرد تبیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را به احسن جزا کدام جزا از این بالاتر است که کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شئ را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیئ که او است اول تکثر واحد اول بر ظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله (ص) تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا می‌شود ولی کسی که بر دین او حرفا بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و هیمنه ازلیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس مؤمنی بگیرد و الله یغنی من یشاء بفضله انه فضال کریم.

الباب العاشر من الواحد الرابع لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا نشی فیه مما یتعلق بعلم الکلام و ان ما اختراع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم به ظهورات ما لانهایة در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علو دلالت بر خداوند که اننی انا الله لا اله الا باشد تا انی اذر من کل ذر از لسان او جاری شده و در هر شئ به طرق ما لانهایة بیان از او ظاهر گشته چه به نهج آیات و چه به نهج مناجات و چه به نهج تفاسیر و چه به نهج علوم حکمیه و چه به نهج اجویه فارسیه که احدی محتاج به احدی نباشد و اذن داده نشده تعلم به غیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان به او باشد جایز است تعلم به او اگر معنون شود به کلمات نقطه و الا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکری نباشد

ص91

و نهی شده از انشاء ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل فی الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتأدبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کور اکثر خلق به کلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را به هم رساند بقدر ما یحتاج خود اخذ می‌کند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متأدبین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع به کتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اون کتابی است که منزه و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه آنها چنانچه در این ظهور نقطه، هر کس واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما یتفرع بر اینها است زیرا که کل این‌ها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسی که مراد او مراد الله و کلام

او کلام الله است چه احتیاج است او را به این شئون و حال آنکه خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر می‌گردد که اگر اولوالافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آن را ندارند چگونه بر ایتان یا تکلم و عرفان، این است موهبت الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه هو القادر العلام و به این شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل اثمار او در این آیه هست « الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل‌شیء قدیر و ان الله قد احاط بکل شیئ علما» ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق

ص92

شده‌اند کل و اگر در من‌یظهره‌الله که مظهر قدرت و علم الله هست به آیاتی که خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد به ثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و از ثمره اون که اقرار به قدرت و علم است از برای مظهر این آیه، که قائم آل محمد (ص) است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمی‌شود الا قدرت الله و علم او در اون دیده نمی‌شود الا قدرت الله و علم او،کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده به آنکه نظر در مظهر علم و قدرت او ننموده و علم او نیست الا در نفس خود به نفس خود و در خلق خود به خلق خود و قدرت او نیست بر شیئ الا در نفس خود به الوهیت خود و در خلق خود به الوهیت خود و در خلق خود به ربوبیت خود این است جوهر کل جوهر که کل از او محتجب به این شئون علمیه مؤتفکه که اگر مقترن به ایمان او نگردد لا شیئ می‌گرد مفتخر و به ایمان به او که اگر علم شئ نباشد کل جوهر علم در حق ثابت می‌گردد محتجب، این است که کل گویا امواتند و نظر به ثمره علم و حکمت نمی‌کنند و اشر مردم در نزد ظهور من‌یظهره‌الله آنهائی هستند که خود را به علم معزز گرفته‌اند و حال آنکه این قدر تعقل نمی‌کنند

که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده و الله یحقق الحق و هو خیر الحاکمین.

الباب الحادی و العشر من الواحد الرابع من یتجاوز عن حد البیان فلا یحکم علیه الإیمان سواء کان عالما او سلطانا او مملوکا او عبدا

ملخص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر به کل خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر شئ محزون و مضظر نگردد بلکه از برای هر شئ حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئ آن شئ را به علو کمال برسانند

ص93

که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شئونی که در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت مالک او، او را به اعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نسازد او را از جنت خود ممنوع داشته و مؤاخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سوآء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم بهب حکم ایمان نمی‌گردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من‌یظهره‌الله حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را که اعلی جنت او است به حدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیة بآیة تجلی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم‌کم به کل رسید مراقب باشید حین

ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منفطر نگردد از عظمت که می‌بیند که کل اهل بیان به اسم او قائم می‌گردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لانهایة و پناه برید به خدا که اول مخطر در حق او بدون خطور به حق نگردید و شرف اول ایمان را درک کنید اگر چه ببینید وحدت را ولی حجت الله بالغه است در همان حین وحدت اگر تصور کنید چنانچه امروز حجت رسول الله (ص) که قرآن است می‌بینید ما لا یحصی که به او مؤمن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بوده و تا هفت سال کسی اقرار به اون نیر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه« و من لم یحکم بما انزل الله فاؤلئک هم الکافرون» با دو دنو دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می بینید که چقدر تعدی کرده‌اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این آیه را در حق حکم من‌یظهره‌الله جریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم او است چنانچه ما نزل الله در زمان رسول خدا (ص) قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این است که کل به زعم خود لله می‌کنند و حال آنکه

ص94

آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه است در حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده« ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله» و همچنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده به حقیقت ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از این نحو بیان« من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله» و خدا می‌داند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را می‌خوانند و ائمه رجوع به دنیا کرده و احدی

ایشان را نمیشناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را می‌خوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول الله (ص) وعده عیسی (ع) در حق نصاری ظاهر شد که« یاتی من بعدی اسمه احمد» ولی تا امروز هنوز باقی مانده و به آن وعده منتظر میباشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند به همین اعتقاد مانده‌اند این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله (ص) نکرده که قرآن باشد و الا کل حین ظهور، وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده همین قدر که محتجب مانده در نار مخلد گشته و به زعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که در وقت ظهور من‌یظهره‌الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت به حقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین که می‌بینی که در دین اسلام می‌کنند به واسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطول که محل ثمره این است که« الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی رسول الله و الراد علیه الراد علی الله» بلکه از این هم تنزل داده‌اند مطلب را و در حق مؤمن هم جاری فرموده‌اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر این است« من سر مؤمنا فقد سرنی و من سرنی فقد سر الله» و حال بین که مردم به چهار درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیرالله دیده نمیشود که در حق او آیه« لا تقدموا بین یدی الله» نازل گشته چگونه متحملند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول (ص) را گرفته‌اند ولی خلاف مراد الله هست زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است

ص95

که جهة اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمی‌شود الا الله این شئون متکثره در این باب به جهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد و الله خیر الحاکمین.

الباب الثانی و العشر من الواحد الرابع فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

ملخص این باب آنکه در هر ظهوری که من عندالله ظاهر می‌گردد بقاعی که قبل بوده مرتفع می‌گردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را نمیدانند چگونه و محل قبور آنها برسد و همچنین بعد ظهور آن کل قبوری که بر فوق ارض مرتفع است، مرتفع می‌گردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوری که نسبت به انبیای قبل میدهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچه می بینی که امت موسی (ع) به بیت المقدس می‌روند و امت عیسی (ع) به مقامی که از برای ایشان مقدر فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله به کعبه، در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امر الله هست در هر جا که ظاهر می‌گردد. امروز ببین حد مردم را که به قبور یکی از اولاد ائمه که منسوب به او است چگونه میروند و از مظهری که اثبات نبوت و ولایت و دین کل به آیات نازله بر او میگردد محتجب شده و الا در جبل ماکو ساکن نگشته و این را تعجب مکن و تصور کن ظهور رسول الله (ص) را در قبل که امت عیسی (ع) چگونه به اعمال دین خود عمل می‌کردند و رهبانها در معبدهای خود عبادت می‌کردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکه برید اشخاصی که حق او را نمیشناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی (ع) بود منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سنه می بینی که چقدر خلق به مکه می‌روند و طواف می‌کنند و حال آنکه کسی که کعبه به قول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله مثل شمس است اگر ما لانهایة طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل به او قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق مظهر به شأنی که ظاهر است که کل ظهورات قبل از برای رسول الله (ص) خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از برای قائم آل محمد (ص) خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد (ص) از برای من‌یظهره‌الله خلق

شده و هم چنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من‌یظهره‌الله از برای ظهور بعد من‌یظهره‌الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد بعد من

ص96

من‌یظهره‌الله خلق شده و هم چنین الی ما لانهایة شمس حقیقت طالع و غارب می‌گردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست طوبی ازبرای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه به شئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام بر پا شده به واسطه بعثت رسول الله (ص) شده و آنچه که از دین عیسی (ع) مرتفع شده به واسطه همین بعثت بوده و همچنین اگر در ظهور من‌یظهره‌الله نظر کنند می بینند که آنچه در بیان واقع شده به ظهور ذات حروف سبع بوده و آن روز اگر نظر به مبدأ امر نمایند محتجب از او نمی‌مانند به ظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس ما لانهایة خوابیده و به آن مفتخر و عاملند چنانچه امروز دیده می‌شود که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است که بفرماید قد ارفعناه ولی آن را رفع نمی‌فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید و همین قسم بین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر به ارتفاع نمی‌فرماید و الله علی کل‌شیء قدیر.

الباب الثالث و العشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک شیئا من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الا فی تلک البقاع

مخفی نباشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر آنکه مظاهر حقه و دون حقه که در کل عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیه متنعم و همین قسم هیاکل دون مؤمنه در هیاکل ناریه معذب ولی در هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مأمور به اتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بیند الا مقاعد محمد و آل محمد (ص) و ابواب هدی را که در این ظهور به حروف واحد تعبیر می‌گردد که دوست می‌دارد که به نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افئده ایشان محال اسماء و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید نتواند و کل در همین واحد اول است که تکثر آن محسوب میگردد عندالله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال

ص97

نزول ملائکه سموات وارض و ما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای مشیة الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقالی ذهبی را مضاعف فرماید آن را به دو هزار و در حق او ثبت فرماید و به او عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل‌شیء قدیر و آنچه امروز بقاع هست فوق ارض ازبرای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است به

نهج دیگر اذن داده شود که او است امرالله در حق کل‌شئ و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست و الله بکل‌شیء علیم.

الباب الرابع و العشر من الواحد الرابع

فی ان من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی عنه بما قد عفی الله عنه

ملخص این باب آنکه هر کس پناه برد به بقاع حروف واحد حق است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعل در یوم ظهور من یظهره‌الله که قیامت این ظهور است به خود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نه جسدی زیرا که کل عمل می‌کنند از برای تقرب به خداوند اگر آن روز پناه نبرند به وجه در ظل کل‌شیء هالک می‌روند و اگر بصیری باشد بر روی ارض کل علی الارض را می‌دهد که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا این ثمره خلق انسانی است که یک دفعه به کلی باطل نگردد و نه این است که پناه به ایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل به قبور این حروف می‌رفتند و ذکر ایشان را شب و روز می‌کردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند به آن حجتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان را نموده به شئون دنیویه کل محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل به اقوال قبل ایشان عمل می‌کنند و فتوی بر نفس خود ایشان می‌دهند اگر به محض این هم بود باز بر نفس ایشان امری واقع نمی‌آمد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را به اسم تعزیه داری سید الشهداء سلام الله علیه خرج می‌کنند و بر مقدم بر او کردند آنچه کردن این است حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود به اسم اسلام می‌کنند آنچه می‌کنند و بر مظهر اسلام که رسول الله (ص) باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرن ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه می‌کنند لله می‌گذارند ولی بر مظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمی‌دانند و خارج از دین میگردند و به گمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمیپسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد نگردید اگر از برای آنها نمیگردید نظر کنید در کل

در کل ثواب سور قرآنیه که از ائمه خود روایت می‌کنید و ثواب دعاهایی که میخوانید که کل راجع میگردد که در یوم قیامت که در ظل محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم منتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را به این نوع ثواب‌ها وعده داده و حمد خدایی را که قیامت را بر پا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها به آن ثواب‌ها قرآن و دعا می‌خوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی (ع) که هنوز به وعده« یأتی من بعدی اسمه احمد» منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او بر پا شده و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده اعمال خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نمی‌شود مگر آنکه مظهر آن ظهور کمال نصح را به أمت خود می‌کند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردد تا حال که این ثمره را ایشان مترتب نشده لعل در کور بیان خود را در بین امم، یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من‌یظهره‌الله آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کل امم مفتخر شوید به ایمان به او که اگر یکی از شماها محتجب شوید اشد از کل ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید اعز از هر نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد به آنچه از نزد او ظاهر می‌شود مفتضح نکرده که آنچه شنیده‌اید که در یوم قیامت حکمی که می‌شود کل مطلع می‌شوند این است مراد که کل جوهر خلق در آن روز مؤمنین به آن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که می‌شود کل می‌خوانند و می بینند و عمل می‌کنند مثلا ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیه تا امروز هر کس خوانده شاهده شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید می‌توان احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتی در نزد خودش که

آن هم یکی از احیاء است در مقر نار خود این است مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند قلترتقبن ان یا اولی الابصار ثم تتقون.

الباب الخامس و العشر من الواحد الرابع

فی ان لا یجوز لاحد ان یمنع احد اذا

ص99

اراد ان یستجیر بتلک البقاع ملخص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد به مقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او مرتفع میگردد تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه می‌دهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد به دیگری پناه برد به اسم پناه به این مظاهر پناه داده می‌شود اجلالا لله عز و جل فی ذلک الدین انه خیر مجیر و نصیر.

الباب السادس و العشر من الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام

ملخص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لا یزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت به خود داده او بیت او شده و محل طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین می‌گردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بما لا نهایة مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد و الا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من‌یظهره‌الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است و حد آن به عدد اسم الله است در ذرع در عرض و طول که جرز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر می‌شد که از روی آب تا حد ارتفاع آن به الماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب به صفا خواهد بود از شئون دیگر که امروز در بین اولوالصنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الا آنکه قبل از ظهور امرالله در ارتفاع بیت در آن ارض الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض

ص100

ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی الله المحسنین و یذکر الله من یذکره و لو کان مثل ذلک انه هو خیر الذاکرین و امر به بیت نیست الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل

و تمحید و تکبیر، آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من‌یظهره‌الله از محقق بیت محتجب نگردند همین شجره بود که در هزار و دویست و هفتاد سال قبل امر به حج فرمود و هیچ حولی نمیگذارد الا آنکه هفتاد هزار نفس بر حول آن طواف می‌کنند ولی از ظهور محقق بیت بین چقدر گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین به او است که اون‌ها مؤمنین به من‌یظهره‌الله هستند امروز مؤمنین به بیان عاملند به آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین به او و اگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی‌شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب به او کنند تا آنکه حد خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمره حج که در سبیل امر او رافع گردند لعل به این واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف می‌کنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که حین ظهور مؤمنین به قرآن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف می‌کنند حول امر نفس او در حین ظهور او الی ما لا نهایة طواف کنند ولی همان حرف شین که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم می‌کند و نفوسیکه اموال‌های خود را صرف در راه بیت او کرده‌اند حال بقدر یک قطعه ارض که در اون ساکن باشد از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لا یشعر حرکت کرده و می‌کنند و در یوم اخذ نتیجه گویا میت میگردند و مشعور به ایشان مراد الله در اوامر او نمیشود قدری بخود آمده ای اهل بیان و مستعد ظهور محقق بیت گردید

ص101

که او مباهات میفرماید به طائفین حول بیت خود در بطون خود و می‌بیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل میفرماید اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکه دیدم که نفسی خرج‌های کلیه می‌نمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فنجان

آب از او مضایقه می نمود در کشتی بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که ده روز طول کشید چون میسر نشد که آب بردارند به مدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است به خداوند از بیت طین و تقرب جوئید به سوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب می‌گردد و هر کس قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت الفین به او در دنیا عطا کرده می‌شود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت به دین کسی قبض روح می‌گردد که مؤمن به کتاب قبل باشد ولی هیچ شیئ در سبیل حج اهم از آن نیست که تکسب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه در سبیل مکه امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان می‌شد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او اطراف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شئ هست و کسی که فصل منزل او با بیت بحر باشد از اون عفو شده و اگر استطاعت به هم رساند بقدر آن به نفسی مؤمنی از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عندالله مقبول میگردد حج او این امر نشده الا آنکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصور نمی‌گردد و اسباب مثل بر نمی‌توان جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع رکوب بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام عالم مختل میگردد

ص102

میگردد و اهل بحر لابد هستند و به اعمال خود متقرب الی الله و خداوند جزا می‌دهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت می‌کنند بواسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند و با هم بر خیط محبت حرکت نمایند و الله یجزی المحسنین و لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق

است که در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علو منظم است و اخبار چندین ماه را به لیالی و ایام معدوده مطلع می‌گردند ولی این امر را عام فرماید که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من‌یظهره‌الله لابد ظاهر خواهد شد واگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کل متداول باشد عباد الله زودتر به شرف هدایت مشرف می‌گردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر عشر آنی زودتر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ما علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور آن نیر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگردد سرایت به خدام آن درگاه نمی‌کند مگر وقتی که کل سبیل وصول از برای آن داشته باشند و الا امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمره که مستضعفین را سبیلی بر اون نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع گردد و سبیل از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیر اعظم باشد سبیلی به سوی شمس هدایت داشته باشد به نظمی که در ملک ظاهر است و الله یحب المنظمین.

الباب السابع و العشر من الواحد الرابع

حول البيت لا يجوز بيعه و من اراد ان يرفع هذا حل عليه يأخذ و لو لم يرض صاحبه لان الله احق بملكه من عبد الذى يملكه ذات سنين

ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کل‌شیء به استقلال خداوند است و او است احق به ملک خود از برای نفس خود این است امر الله اگر چه مکروه دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیئ نزد او تواند کرد و الله یحب المتقین.

الباب الثامن و العشر من الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغناء الذی لا یری فی السبیل من حزن و یؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاول و الثانی و الثالث و الرابع من البیت لیقسمن علی انفسهم و لا یحل لهم ان یسئلوا عن ذلک الا و ان یؤتی من یفد علیهم و یعفی عن المملوک و الذی یخدم فی الطریق و عن الصغار و عمن یسرق فی الطریق و عمن لا یقدر

ملخص این باب آنکه امر به حج نشده الا آنکه مرتفعین به سوی او در سبیل او متلذذ شوند به رضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین به غنا تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن و خریدن از برای میت نهی شده تا آنکه کل در حین ظهور حق به نفسه فائز گردند به لقای رب خود و در حین بطون فائز گردند به محل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزا دهد او را به احسن جزا و او را داخل جنت فرماید با اعظم

ص103

عطاء و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقتی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سکان ارض بیت خود را و مقربین به آن محل عز را که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرام الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کل به امر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدل بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین بیت الله کمال عزت را مرعی داشته و سؤال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلفین به تکلیف خود عمل نموده که اقرب به عز و علو است و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سنه تصرف نموده و به

شکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریرهای ماموره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبه ممتنعه که به اون عز وافدین و عز ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کل، رموز غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از برای استعداد یوم ظهور من‌یظهره‌الله هست که حین ظهور او بر حاجیان حجی نیست الا به سوی اون و بر حافظان بیت حفظی نیست الا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست الا خدمت او و بر هیچ شأنی از شئون دین، امری نیست الا امر او این است مراد اگر کسی درک کند و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من یبتلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه سر مشقی باشد از مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد منزل اون بین الکاف و النون است لعل نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور

ص104

ظهور منزل او و در هر زمان از برای حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن بوده که اون در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزت او است که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امرالله نباشد و به همان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر حی او از یوم آدم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محتجب می‌ماند از طلعت حقیقت شب و روز به امر او است که ساجد است و از اول عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمی‌داند از اعلای خلق گرفته تا ادنای اون مثلا اگر امت عیسی (ع) سجده نکردند از برای رسول خدا (ص) ولی اوامری که از عیسی (ع) بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا (ص) زیرا که ظهور عیسی (ع) در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئ شیئیتی نبوده و نیست الا آنکه به همان شیئیت از برای نقطه حقیقت

ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و لم یزل خدا را به او عابد است ولی خود ملتفت نمی‌گردد که اگر بشناسد او را به کله از کل خود منقطع می‌گردد به سوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناخته چگونه در نار حجاب مانده و هم چنین قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزت الله که کل به عبودیت از برای او مفتخرند اگر قبول کند و حال آنکه قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته

ص105

و در هر سنه ما لانهایة بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود به حج رفته که دید که ماشاءالله از هر فرقه به حج آمده ولی احدی او را نشناخته و او کل را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و می‌کنند و کسی که او را می‌شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند به او مباهات فرمود در ملأ اعلاء به انقطاع او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سوره یوسف به کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه واقف شدند و حال آنکه تصور نمی‌کنند که همین قرآنی که حال این همه مصدق دارد هفت سال در بحبوبه عرب بود و مصدقی غیر از امیر المؤمنین علیه السلام به ظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر به حجیت حجت نموده موقن شده و نظر به دیگری نکرده این است که یوم قیامت خداوند سؤال می‌فرماید از هر نفسی به آنچه فهم او است نه به اتباع او نفسی را چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع می‌گردد و تصدیق حق می‌کند و متبع اون نمی‌کند این است که کل بنفسه مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در ظهور بعضی به اتباع بعضی داخل نار می‌گردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلا اهل فطرت متغیر نمی‌گردند و نظر به عز امر نکنند بلکه نظر

بما یعز العز کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر به حجیت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عندالله بر حق بود ولی دیگران که نظر به رفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حج واقعی که عرفان مذوت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده به او و بر طائفین حول بیت به عدم تصدیق به حق اون حکم غیر حق بر ایشان شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند

ص106

نشنیده بودند مکلف نبودند ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و به زعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عندالله از ایمان محتجب مانده که حج شأنی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترحم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمی‌دانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقت را می‌کنی ولی به شأنی ظاهر میشود که بتوانی یقین به حقیت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد و الله خیر الحاکمین.

الباب التاسع و العشر من الواحد الرابع فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد و یحضرن السرائر عند تسعة عشر مرئه لمن یکن فی تلک البلد من نسائهن

ملخص این باب آنکه برنساء آن ارض و قرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعه عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا متلذذ گشته و رجوع به منازل خود نموده و عطای چهار مثقال ذهب در حق ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند به وفود بر بیت و آنچه مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود با منتهای حبی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اون را حب خود خوانده اعظاما لمن یظهره الله و امر فرموده کل ذیارت

را با ابوین و اخوین و اولوالقرابه خود بر شئون ادبیه که داب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من‌یظهره‌الله و اولوالقرابه او کل از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده می‌شوند و قبض روح میگردند و زنده می‌شوند و او است مقصود لم یزل و لا یزال در هر ظهوری به اسمی ظاهر و در هر بطونی در اوج عزتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان

ص107

توان لا اله الا الله گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر توحید خداوند عز و جل میکند آن کینونیت الهیه هم دلالت بر ذات اقدس وحده وحده می‌کند و ما من إله إلا الله إنا کل له طائفون

الباب الاول من الواحد الخامس فی بیان المسجد

ملخص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد من‌یظهره‌الله در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و هست و همچنین در نقطهٔ بیان سر حقیقت مشهود بوده و هست و هر قدر که توان ارتفاع داد امرالله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید به یومی که محل طین الله احمد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محل صلوة مصلیان چنانچه الآن در مکه ظاهر است که حد اول آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر این است که اراضی که به انتساب به ظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محل محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدله بر تکبیر او و اراضی نفوس مدله بر توحید او و اراضی ارواح مدله بر تحمید او و اراضی افئده مدله بر تسبیح او که در اول نار محبت مشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله یبدء کل‌شیء ثم یعیده افلا تنظرون.

الباب الثانی من الواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

ملخص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدیدا به اسم حروف حی من‌یظهره‌الله بنا کنند که مدل باشد از برای حروف حی اول و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست گویا دیده میشود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین به خدا و آیات او و نماز گذارده ولی بترسید از آن روزی که همین حروف بر میگردند به سوی حیات دنیا که اقلا مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطهٔ بیان کردند کل به اسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را به افک‌هایی که نسبت به ایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجدعالیه که از برای ایشان راضی نشده بر دانی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع

ص108

شد نه این است که حجتی بر ایشان نباشد الآن هم به همین حجت این مساجد بر پا میشود و به همین حجت از قبل بر پا شده که اگر و من یعمر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا می شد ولی این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می‌گردند از حق نظر میکنند میبینند خلق کثیر به حج می‌روند ولی نظر نمیکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی راضی به این همه مشقت در سبیل میشوند ولی چون مایهٔ افتخار شده لایشعر می‌کنند و حال آنکه کل این همه خلق اعمالشان بواسطه «و لله علی الناس حج البیت» است و همان کلمه در یوم ظهور من‌یظهره‌الله هست و امروز هست و

در حین نزول فرقان بوده ولی چون می‌بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محتجب میمانند از مبدأ امر و بعد که از برای خود قرین به هم میرسانند و مایه افتخار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امروز میکند در آن یوم بود نمیشنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز میبینی که همان حجت هست و همین قسم محتجب مانده‌اند محتجبون در نهرهائی که از بحر حجیت کتاب الله منشعب شده سیر می‌کنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق می‌شود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران به ذکری اذ لا یری فیه الا الله ذلک رب العالمین.

الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السنین و الشهور

ملخص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل سنین را به امر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنینی را عدد کل‌شیء و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا آنکه کل از نقطهٔ تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که به حوت منتهی می‌گردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار داده که متلذذین در این جنت باعلی ما یمکن در امکان متلذذ گردند و در سه شهر اول که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده می‌شوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد خداوند عالم عز و جل اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده‌اند و سه شهر

ص109

اول نار الله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کل‌شیء جاری میگردد از هواء ازل که او ممد است از نار الله و در شش ماه بعد متعلق به تراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقر گردد و ثمر اخذ شود و کل خلق هم متکثر از این واحد در واحدند و شهر اول شهر نقطه است و شهور حی در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل شمس است و سایر شهور مثل مرایایی هستند که ضیاء آن شهر در آنجا مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده به معنی آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده به من‌یظهره‌الله و هر یومی از آن را به یکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله هست مثل آن یوم مثل نقطه

است در بیان که کل از آن خلق می‌شوند و به سوی او عود مینمایند و مظهر آن را در نقطهٔ بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من‌یظهره‌الله قرار داده زیرا که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات به این نحو و او است که دیده نمی‌شود در او الا الله عز و جل و او است اول که به اول شناخته نمی‌شود و او است آخر که به آخر شناخته نمی‌شود و او است ظاهر که به ظاهر شناخته نمی‌شود و او است باطن که به باطن شناخته نمی‌شود و او است که شیئیت کل از او است و شیئیت او بالله هست به نفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ می‌ماند از آنچه از سماء تقدیر نازل می‌گردد و الله علی کل‌شیء حفیظ و ثمره این عرفان آنکه در این شهور که شأنی از شئون خلق است که کل مدل شد بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شیئ در خود شیئیت نبیند الا به مظاهر امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقمیص قطنی هذا ما ینفع المتقین.

الباب الرابع من الواحد الخامس فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد (ص) و علی او هما جمعا او فاطمة او الحسن (ع) و الحسین علیهم السلام

ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را به اسمائی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و امثالهما و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاءالله یا جلال‌الله یا جمال‌الله یا نورالله یا فضل‌الله یا جودالله و امثال این نوع اسماء ممتنعه و عبدالله و ذکرالله این نوع هم بابی است که الی مالانهایة می‌توان در آن عروج نمود و اگر در بحر نبوت و ولایت و محبت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین اسم محمد و علی اعظم کل اسماء است و اکرم کل امثال و کور ترقی نموده شیئا فشیئا تا ظهوری که کل‌شئ به اسماء الهی خوانده می‌شود که هیچ شیئ اطلاق نمی‌شود بر او اسمی الا آنکه مشابه است با یکی از اسماء حق جل و عز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است

ص110

است باسم الله جل و عز در این ظهور بیان از این نوع تصنع بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده به کل که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیئ نمیکنند الا آنکه مشابه یکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم‌کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینهما از اسم حق چه فرق می‌کند که طین مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کل‌شئ را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلا اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و متلذذ و اگر دون اون نشیند مضطرب میگردد به شأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لا یزال از خدا طلب می‌کند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل درطین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در

هیچ شئ اسمی اطلاق نکنند الا به اسم حق لایق است که بدء عوالم جنت گفت آن زمان را و هیچ شئ به جنت خود نمی‌رسد الا آنکه به منتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلا این بلور جنت حجری است که ماده این بوده و همچنین از برای بلور بنفسه درجات است در جنت تا وقتی که رسد به جایی که در حینی که ماء هست دهن شعر بر او زده که یاقوت گردد آن وقت به منتهی جنت رسیده زیرا که وقتی که حجر بوده بهاء نداشت و امروز یک قیراط آن اگر به کمال یاقوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد و همچنین کل‌شیء را تصور کن و کمال علو انسان در ایمان به خدا است در هر ظهور و به آنچه از قبل آن نازل می‌گردد نه به علم زیرا که در هر ملت علمای از هر فن دارند و نه به غناء زیرا که همچنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر بلکه علم علم به خدا است و آن نیست مگر علم به ظهور او در هر ظهوری و غنایی نیست الا به فقر به سوی او و استغنای از ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبهٔ به مظهر ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را ننموده که این ممتنع است زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نقطه را باید کند که اگر نبود آن نقطه امروز او به این مقام نرسیده بود و

ص111

هم چنین اگر دین آدم نبود امروز این دین به این حد نرسیده و هم چنین الی ما لانهایة تصور کن امر خدا را و شکر کن او را به هر تجلی که فرموده در هر ظهوری که او است از شکر او که محبوب است نزد او و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و ثمرهٔ این امر این است که به تذکار این اسماء از مسمیات این اسماء خارج نگشته لعل نفسی به انجذاب مسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیت گردد که مدل بر من‌یظهره‌الله باشد نه بر غیر آن نه این است است که به محض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل سید الشهداء علیه السلام بعینه به اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من‌یظهره‌الله شبهه نیست که کل به این اسماء محبوبه نامیده شده‌اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر جود حق

خلق شده که لایق است اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا ظل افکی است در تحت الثری که در نفی فانی میگردد چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس به اسم رسول الله (ص) که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود و الله علی کل‌شیء شهید و بدانکه مثل من‌یظهره‌الله مثل محک است که فصل می‌کند ما بین طلای خالص از غیر آن مثلا اگر کسی بهاءالله نامیده شده باشد اگر به بهاء او که اول من آمن به او است ایمان آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت می‌گردد و الا در نفی فانی می‌گردد کأنه لم یکن منه شیئا مذکورا.

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد التی لا یمکن الاخذ

ملخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا (ص) لایق بود که کل ما علی الارض در ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول الله (ص) بر صاحب نفسی نفس او بر او حلال نبوده چگونه ما یتفرع علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان به او شود که آن وقت بر او حلال می‌شد آنچه را که خداوند به او عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الا به ایمان به او و کل از کل گرفته می‌شود الا آنکه داخل شوند در ظل دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد، به جبر و قهر داخل اسلام شده و فائز به ثمرهٔ ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در حق ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و هم چنین

ص112

و هم چنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین به حق آنچه ما ینسب بایشان است الا آنکه د اخل در ایمان گردند که آن وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند به ایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضر نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت می‌کنند که بر ایشان است که به منتهای دقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت فرماید به اقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل می‌فرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدل به

نور می‌فرماید و الله علی کل‌شیء قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده به امر رسول الله (ص) در هر ظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله (ص) به هم رسیده به اوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کل مؤمنین به قرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدأ آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله ینصر من یشاء بامره و الله قوی عزیز ثمرهٔ این حکم آنکه در نزد ظهور من‌یظهره‌الله کل مربی به تربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان به او خارج نگردد و اگر گرد حکم او حکم من لم یؤمن بالله می‌گردد قسم به ذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من‌یظهره‌الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت می‌گردد بل هیچ شیئ مراقب نفوس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جسته پناه برده به خدا از آنچه شما را از مبدأ امر دور کند و اعتصام جسته به حبل او که هر کس اعتصام ورزد به طاعت او در کل عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

الباب السادس من الواحد الخامس فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیئ لم یکن له عدل لن یملکه الا نقطة البیان و ان غربت الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یتجر لا دونه و ان ما دون ذلک یؤخذ اولا عند عدد الها من بهاء کلها ثم لیأخذن منه الذین قد فتحوا باذن والیهم کل علی قدر ما یستکفیه و ان مازاد لیبلغن الی الفقرآء و یصرفن فی البقاع و ان یؤتی کل نفس و لو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع موهبة من الله انه کان وهابا منیعا

ملخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین به فتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه ما لم یکن له عدل است حق نقطه بوده و هست مادامی که شمس حقیقت مشرق به او راجع میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند به سوی من‌یظهره‌الله آنچه در نزد ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علما به غیر اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده‌اند جزای آن نار است از برای ایشان کل‌شیء لله هست و اقرب به خداوند از نقطهٔ مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند، بر ذمه کسی تعلق گرفته حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده به کسی مجزی نیست اگر چه به اعلم اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او به دیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه آنکه صاحب او حی و احق است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهبه به او عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که به غنا مستغنی گردد ولی هر کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده و هست و کل از بحر جود او هستند که خلق شده‌اند چگونه و ما یتفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده می‌شود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی به اذن کی کردی همین حرف از برای او اشد است از هر عذابی نزد اولوالعلم اگر روح ایمانی در او باشد و

الا هزاران هزار که آیه کل‌شیء هالک الا وجهه را بشنوند گویا نشنیده‌اند کلمهٔ ولی نزد عارف بالله اگر کل ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سؤال کرده شود ازامری که دون رضای محبوب او در او بوده. وغیر ما لکم یکن له عدل بقدر بهاء ها از کل گرفته می‌شود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان می‌گردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا می‌فرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از مواهب محبوب او و اگر زیاد آمده صرف بقاع مأمور بهاء

ص114

بها میگردد یا آنکه به کل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن امش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این باب و ثمرهٔ آن اینکه در یوم ظهور من‌یظهره‌الله آنچه کل ما علی الارض شیئیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دینا و چه دنیاء قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عبید خود و حقوقی که نقطهٔ حقیقت از برای او مقدر فرموده از او ممنوع نداشته از کل ما لم یکن له عدل که مالک نمیگردد چنین شئ را الا او زیرا که او است آیه لیس کمثله شئ خداوند و هر شئ که به این وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علو گرفته تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلقی که به جود او شده که حزن او معادل نمی‌شود با حزن کل‌شیء زیرا که کل‌شیء به او شئ شده و همچنین رضای او معادل نمی‌شود با رضای کل‌شیء زیرا که رضای کل‌شیء به او خلق شده قسم به او که از او در علم خداوند اعظم‌تری نبوده و نیست که یک اشاره طرف او اعظم‌تراست نزد خداوند از عمل کل‌شیء اگر به اعلی علو امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کل به او است چگونه و عمل کل و همچنین الا قرب فلأقرب من حروف الحی ثم الاسماء و الامثال ثم النبیین و الصدیقین و الشهدآء و المقربین کل علی قدر ما قد قدر

له کل درجات من عند ربهم و کل له عابدون و اگر آیه لیس کمثله شیئ نزد مؤتمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان که بهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از هر الفی مائه برداشته باشند تا آنکه سنت گردد در ما بین کل که کل از کل به این منهج منتفع گردند و گمان نمی‌رود که جائی که حجت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا که در اوامر او کل فضل بوده و هست و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

الباب السابع من الواحد الخامس فی ان الله قد أذن لمن دان بالبیان فیما یشترن من کل شیئ ممن لم یدن بذلک الدین لان اذا خرج من ملک هذا و دخل فی ملک هذا یطهر اعظاما لنسبة ذلک الدین ملخص این باب

ص115

آنکه موهبة خداوند به اهل بیان عطا فرموده که اگر کل ما علی الارض را میدادند سبیلی به سوی او نداشته و آن این است که به قطع نسبت از دون مؤمنین به بیان و وصل نسبت به مؤمنین طاهر فرموده ما یبیع و یشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلا اگر گلی برید یکی از نصاری باشد همین قدر که به مؤمنی دهد فی الفور طاهر میگردد و اگر رد کند مادامی که درید او است حکم اول جاری میگردد و به مجرد انتقال طاهر میگردد اگر چه سبب فصل هم به هم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد از حینی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است طاهر میگردد اگر چه سنین معدوده بگذرد تا آنکه به آن نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئ نیکوئی هست مؤمنین به بیان تحصیل نموده لعل یوم ظهور حق شئ به محضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه‌ای است از بحر لطف جود او و ان الله جل و عز لم یوصف باللطف و انه هو اجل و اعظم من ان یذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لا یقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الاسماء و الامثال تستدلون.

الباب الثامن من الواحد الخامس فی ان لکل نفسه ان یقرء آیات البیان و عدم جواز نقصها عن عدد الواحد و من لم یقدر یقول الله الله ربی و لا أشرک بالله ربی احدا تسعة عشر مرة

ملخص این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه به آن چگونه هر نفسی در حدی واقف و به شأنی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هر چه میخواهی غص نموده و لئالی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده هر قدر که فؤادت متلذذ میگردد تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده سر آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعل به برکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت به هدایت ایشان مهتدی گردید و کل بیان را مثل مایهٔ فرض کن که کس به کسی میدهد تجارت کند مالک آن من‌یظهره‌الله است که به نفوس مؤمنه به نقطهٔ بیان سپرده که به او تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید به هر جزئی حکمی، بما لانهایة نفوس در آن متبحر هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه به آن تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عمیاء میکنند و در یوم ظهور

ص116

ظهور من‌یظهره‌الله تصور کن که این جنت را بر پا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و ما یتفرع بر او را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز می‌بینی در بیان. یکی می‌گوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه به این اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من‌یظهره‌الله الی ما لانهایة تلاوت بیان می‌شود ولی از منزل آن محتجب ولیکن تصور نمی‌کنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول

قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمی‌کنند چون امروز می بینند عزیز است کل به اسم عزت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الا امیرالمؤمنین علیه السلام در رداء مبارک خود به مسجد نمی‌آورد به آن نحو که مذکور است قسم به ذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند قدری تعقل نموده به بینید که امروز آنچه در اسلام هست درجه به درجه منتهی می‌گردد تا به مبدأ که کتاب الله هست ختم می‌شود همین قسم یوم ظهور من‌یظهره‌الله را تصور کن که مبدأ دلیل برید او است و محتجب به شئون مؤتفکه مشو که او اجل از آن است زیرا که کل شئون دلیل متفرع می‌گردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا که کل از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مؤمن به کتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها می‌شود پس ثمر در نفس حجت است نه در شئون ما یتفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من‌یظهره‌الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمایید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربی و لا اشرک بالله ربی احدا که اگر از روی بصیرت گوئید بلا ریب در یوم قیامت مهتدی به هدای حق خواهید شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما.

الباب التاسع من الواحد الخامس فی ان یذکر فی کل شیئ اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سرا او جهرا او التفاتا

ص117

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه هیچ شئ شیئیت ندارد الا بالله عز و جل و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حد او نه در فوق رتبه او و از آنجائیکه اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئ را به منتهای کمال خود ظاهر گردانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئ را به حروف اسم او به اسماء الله جل و عز خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئ نبیند الا طلعت ظهور مشیت را که در او دیده نمی‌شود الا الله مثلا منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نبیند الا سبوح و در نون او الا نور را و در کاف او الا کریم را چه ذکر کند به قول یا چه خطور کند به قلب او یا آنکه التفات کند بر او به غیر آنکه به لسان گوید یا به قلب خود خطور دهد و اگر نتواند به ذکر بسم الله الامنع الاقدس ذکر کند که خداوند جل و عز از او قبول می‌فرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر که هیچ شئ در او دیده نشود الا من‌یظهره‌الله که مبدأ اسماء و صفات الهی است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند و در خود نبیند الا او را که او قائم به او بوده و هست نه این است که تواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه شبح او است «کل ما یقع علیه اسم شیئ» را در نزد من‌یظهره‌الله همین قسم تصور کن از عالم تجرد گرفته تا منتها الیه تحدد که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست می‌دارد یومی که ظاهر گردد نبیند در علم خود الا آنکه کل به منتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و نیست ذره طینی در قعر بحری الا آنکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او و کل مرایائی گشته‌اند از

برای استعداد طلوع شمس که به مجرد اشراق ضیاء او که آیات او است کل دلالت کنند بر او این است ثمرهٔ این حکم اگر نفسی تعقل نماید و الله ینور قلوب عباده المتقین.

الباب العاشر من الواحد الخامس

ان الله قد قدر الهیاکل للرجال و الدوائر للنساء یکتبون و یکتبن فیهما ما یشاؤن من البیان

ملخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و بر ایشان آنها را منت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطهٔ مشرق گشته هر کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة و از برای مظاهر باء دائره قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داه وهر واحدی را واحد که مدل باشد بر حروف لله بان لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله بکل‌شیء محیط تا آنکه بر صدور افئده ایشان قمص شمس حقیقت متجلی گردد لعل در یوم ظهور آن نیر اعظم دلالت نکنند الا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه

ص118

در آن ذکر کنند اثر آن در آن نفس ظاهر می‌گردد الحرف و النقطة بالنقطة اگر چه بدء این دائره بر آن نهجی است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمه ها را نموده در نقطهٔ فرد و در ما یؤخذ حی و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا به جیم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر به آنچه از آن بحر جود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه می‌کند اگر مشیت الله بر جریان آنها جاری شده باشد و ثمرهٔ این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اکبر است و همینقدر که در هیکل یا

دائره ظاهر شد و از حد هاء تجاوز ننموده لعل در سنین خمس ظهور من‌یظهره‌الله به شرف ایمان به آن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او می‌گویند و اگر کسی نزد او باشد ازعطیه جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ست یا بیوت واحد چگونه در حق او ذکر ثمر شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای این است که کل اهل بیان از حدود خمس بیرون نروند زیرا که در هیکل خمس محیط بر واو است و در دائره واو حافظ هاء است این است مراد از نزول او لعل مردم به این دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولوالهیاکل در هأ و اولوالدوائر در واو به کله منقطع گردند اگرچه کور اگر ترقی نماید خمس سنین به خمس شهر خواهد رسید بل به خمس اسبوع بل به خمس یوم بل به خمس ساعت بل به خمس دقیقه بل به خمس عاشره از تاسعه و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیت و ماینشئی بینونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیه الصفة مثل النار واحراقه می‌شود که نار متحقق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستضیئی گردد و نور او منور نکند امکنهٔ که در آن مستضیئی گشته وهمچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه حد حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کل این دوائر و هیاکل الا هیکلا واحدا مثل آنکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمی‌شود الا هیکل رسول الله (ص) که اگر اون نبود کینونیت اون متذوت نمی‌گشت در ایمان به او و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن به عین یقین این جوهر واحد را که ساری است در کل شئ که اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن بنفسه محتجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او به او و آنچه او می‌کند قصد نمی‌کند الا او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کله ان انتم تعلمون.

الباب الحادی و العشر من الواحد الخامس

فی صلوة المولود و المیت یکبر خمس تکبیرات فی صلوة المولود و یقرء بعد الاول تسعة عشر مرة انا کل بالله مؤمنون و فی الثانی انا کل بالله موقنون و بعد تکبیر الثالث انا کل بالله محیون و بعد الرابع کل بالله ممیتون و بعد الخامس انا کل بالله راضیون و یکبر ستة تکبیرات فی صلوة المیت یقره تسعة عشر بعد الاول انا کل لله عابدون

ص119

و فی الثانی انا کل لله ساجدون و فی الثالث انا کل لله قانتون و فی الرابع انا کل لله ذاکرون و فی الخامس انا کل لله شاکرون و فی السادس انا کل لله صابرون

ملخص این باب آنکه آنچه حکم خداوند عالم به اصالت نازل فرموده موهبهٔ است از قبل او از برای من‌یظهره‌الله و کل بالتبع در ظل ظلال احکام الهیه وارد می‌آیند و از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انثی صلوتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین به من‌یظهره‌الله گردد و هم در حین صعود او به مقام خود حکم فرموده به شش تکبیر در صلواه واحدی تا آنکه مدل باشد که بدء آن از هاء بوده و رجع آن الی الواو است لعل یوم قیامت به اول من آمن به من‌یظهره‌الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را محتجب نگرداند زیرا که این امر به غایت بر غیر موحدین صعب است چه بسا آن نفس معروف نباشد و کل خود را معروف می‌دانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجرهٔ حقیقت در ایمان به آن نفس هویت ثابت نماند الا آنچه ظاهر است و حال آنکه کلا به اعمال قرآن عمل می‌کردند و حال آنکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام جاری گشت از نزد همان نفس، در نقطهٔ بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در باب شد به باب از روی بصیرت نجات یافت به این عمل نه به اعمال دیگر زیرا که آن نفسی است که بدء کل‌شیء از او است بالله و عود کل شئ به سوی او است بالله چه کم نفوس که از حین ظهور

شجرهٔ بیان نظر به عرفان خود نموده و از آن محتجب گشته و حال آنکه عندالله کل مکلف بوده به آنچه مکلف شده‌اند و نزد خداوند اعلی و ادنی سواء بوده و هست و امروز که می بینی که کل مؤمنند به امیر المؤمنین علیه السلام بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش ننموده و الا اگر همین نفوس صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده می‌دیدی چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین به عدد اسم رحمن از برای او شئون محبت به هم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر به او منتهی می‌گشت امتحان مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احمر است امر به این صلوات از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کل اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که به نفسی که عقده قمیص نداشته داخل در ایمان به خداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین (ص) شنیدهٔ خود ممتحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عز او را در نزد کل دیدهٔ و اگر در یوم او واقع می‌شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان ننموده این است مبدأ اختلاف در هر ظهوری طوبی از برای نفسی که ناظر به آنچه حجت بر آن حجت میگردد شود که آن وقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در جنت میگردند به ابواب آنها و می بینند سعه صراط را که اوسع است از ما بین سماء قابلیات و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و متمسک به حبل کتاب گشته که هادی است

ص120

هادی است کل متقین را و الله یبدء کل‌شیء ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون.

الباب الثانی و العشر من الواحد الخامس فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم

ملخص این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد این هم محکوم به حکم میگردد و الا آنکه متلذذ میگردد یا متألم او است به این جسد نه نفس این، از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق او به منتهای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیابد زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عز این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می‌آید آنچه وارد می‌آید از این جهت است که امر به اعظام و احترام آن به غایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئ که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است ثمرهٔ این امر کذلک یمن الله علی من یشاء من عباده انه هو المهیمن القیوم و اذن به خاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین به بیان است و عاملین به حدود آن حق است بر خداوند که او را داخل در جنات خود فرماید و از فضل و جود خود آنقدر به آن کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لو انتم بالله و آیاته توقنون ثمرهٔ این حکم آنکه چون عود کل به سوی مظاهر تکبیر می‌گردد که عنصر تراب ذکر می‌شود در آن و منتهی عروج تراب اول رتبه او حجر است تا آنکه به منتهی رتبه صفا که حد بلوریت هست رسد که آن وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در چنین اجساد جوهریه ذاتیه مستقر گردند مدل بر حق شوند به تکبیر او و الله یهدی من یشاء بامره انه عزیز منیع.

الباب الثالث و العشر من الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیة للاموات علی ما امر فی البیان

ملخص این باب آنکه هیچ فضلی من الله در حق عباد اعظم‌تر از این نبوده که اذن داده ایشان را به عبادت خود و تعلیم ایشان فرموده به تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار به وحدانیت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار به نقطهٔ الهیه و حروف حی او و اظهار حب به مظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او و آنچه که تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند به من‌یظهره‌الله که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله

ص121

در حق او نازل شده و حفظ آن با وراث او است که یدا بید الی من‌یظهره‌الله رسیده بر احسن خط و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ ما بینهما نزد کل اسهل از هر شیئی است ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حق بشود و او محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حق هر نفسی به شیئی مغتر است ولی نمیداند که مایه اغترار او از خود آن حق است از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت به خود نمی‌دهد از جهت علو ظهور خود مثل ظهور رسول الله (ص) که ظهور عیسی (ع)را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را به آن ظهور معروف کل نفرموده و الا شبهه نیست که اهل بیان به آنچه دین ایشان ثابت شده به کمال ما ینبغی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل در حین موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر به ملک که به امر قبل او این کلمه را میگوید در حین موت می‌گوید ولی مظهر این کلمه که مدل علی الله هست در جبل به غیر حق مستور، این است که کل اعمال هباء منثورا می‌گردد همین

قسم کل کتاب وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند به وحدانیت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرک بالله شیئا ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده اید و ملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خود را باطل می‌کنید و مشعر نمیگردید قدری ترحم بر خود نموده که عملی که می‌کنید از روی بصیرت باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدأ این کتاب من الله هست ولی بما نطق به النقطة و رجوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی من‌یظهره‌الله چه بسا که می‌نویسید ولی به کسی که منویسید نمیشناسید و او خود را به شما می شناساند به حجتی که دین کل بر پا است ولی حجاب‌های انفس خودتان مانع می‌گردد مثل آنکه امروز کل اهل قرآن به امر قبل او عمل می‌کنند ولی از محقق امر محتجب مانده با وجودی که حجت اوامر قبل را مشاهده می‌نماید به نحو اشرف ولی ملتفت نمی‌شوند نه این است که آنهائی هم که این کلمات را می‌بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان می‌کنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند به سوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر آن ظهور به اعلی درجه آن دین رسیده‌اند ولی باز واقع می‌شود آنچه واقع می‌شود و الله بصیر بما انتم تعلمون.

الباب الرابع و العشر من الواحد الخامس فی بیان ان المطهرات انواع و هی النار و الهواء ثم الماء و التراب ثم کتاب الله ثم النقطة و آثارها ثم ما قد ذکر الله علیه سته و ستین مرة و ما یجففه الشمس و ما یتبدل کینونیته ثم کل من یدخل فی ذلک الدین فاذا یطهر و کل ما نسب الیه ثم ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قطع النسبة عنهم و اثبات النسبة الیهم یطهره

ص122

یطهره ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر به مطهریت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدا می‌داد سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کل به امر الله من عندالله الشجرة از مطهرات گشته که حق واقع ، امرالله مطهر است نه نفس شئ بلکه شئ عرشی است از برای آن امر که آن امر به آن شئ ظاهر میگردد کسی که کلام او موجد مطهرات است ببین که در حق عناصر جوهریه که مدل علی الله هست چه میگویند اگر به مذهب خود هم حکم می‌کردند سخنی بر ایشان وارد نمی‌آید ولی خود از شدت احتیاط از بس که آب استعمال میکند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهر ماء است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل اون مثل نفسی است که قتل سید الشهدا (ع) را متحمل می‌شود ولی سؤال از دم بعوضه می‌کند این است حد این خلق حیوان اگر چه اسم حیوانیت هم لایق نیست به ایشان زیرا که حیوان ضرر به نفسی نمی‌رساند ولی اینها ظاهر است که چه می‌کنند خداوند امر فرموده به این مطهرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره الله و ادلاء عز او ولی کی است که نظر به ثمره و مراد خداوند فرماید اگر کور قرآن می‌کردند امر به اینجا نمی‌رسد کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند تا بر آن امری وارد نسازند و الا شئون دین در هر ظهوری در جای خود حق است مثل آنکه ظهور رسول الله (ص) که شد هر کس داخل دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن به چیزی که این شئون در ظل آن واقع می‌شود که ایمان به او باشد این است که هر کس شأنی را گرفته و از مبدأ محتجب مانده اگر علم به مبدأ از

برای کسی هست و به عمل به او موفق گشت شئون دینیه و دنیویه در آن ظهور از برای او هست و الا فانی می‌گردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و مظاهری که مطهر است اول ایمان به بیان است که مبدل می‌فرماید جسد او را به طهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیهٔ از آن واقع شد شیء که عینیت در او نباشد طاهر می‌گردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیء خوانده شود طاهر می‌گردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن به اهل بیان است پنجم شجرهٔ حقیقت است در یوم ظهور او و کل آثار او ششم عناصر اربعه هفتم شمس است هشتم ما یبدل کینونیه که کل اینها در وقتی است که عینیت در آن نباشد و دمی که از دهن می‌آید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست می‌دارد مطهرین را و هیچ شأن در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پای حیوان که در بارش راه رود و داخل در حجره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می‌دارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشد چگونه و دیگری، و بأسی نیست بر نفس مصلی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می‌آورد و دسته‌های عاج و استخوان و امثال آنها کل این‌ها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقق دین پروا نکنند چنانچه هر کس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می‌نمودند و همچنین در کور بیان هر کس بوده به منتهای کمال این مطلب را مشاهده نموده که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل دین به اون ثابت می‌گردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال آنکه خلاف بر حق نوشته به این چیزها خود را از حق محتجب نداشته و مغرور به این تقدس‌ها نگشته که عندالله هباء منثورا می‌گردد الا وقتی که مقترن شود به ایمان به

حق گاه هست در پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء می‌کند که کل شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل می‌کند و اگر نفس تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمی‌کند و بر کسی که کلمه توحید که اصل دین است از بحر جود او طالع می‌گردد کسب می‌کند آنچه که قلم حیا می‌کند از ذکر اون، ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا به هر جا که عروج می‌کنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر به نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل یوم ظهور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این است وصیت حق به کل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حب خود را از او لعل از بحر جود و فضل خود او را داخل به ایمان به خود فرماید و منت گذارد بر او به ذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطهٔ حقیقت ایشان را جزا داد به آیات خود و حال آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا دانا است که کی او خبر شود از جزای حق او را و الله یجزی المحسنین.

الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب ملخص این باب آنکه چون یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او میکند از شموس متجلیه در مرایا از شمس جود او به ذکر او کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و میدارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام عسر و ثمرهٔ آن اینکه کسی در حق آن نیر اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکند که کل مطهرات از بحر جود همین نقطه اولیه طاهر می‌گردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج می‌شود از ایمان لعل بر مظاهر حق در مابین آن ظهورین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند، و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید (ص) به منزل آمده در حین رجع صاحب منزل امر به غسل بابی که ید آن شجره طهارت به او رسیده بود نمود و حال آنکه در شریعت ایشان دو شیئ یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز می‌نمایند به زعم احتیاط و حال آنکه اصل می‌رود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتقون.

الباب السادس و العشر من الواحد الخامس

فی ان لله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقة یحضر بین یدی الله و ان حین ما یغرب اذن من الله لکل نفس ان یملکه الی ان یطلع الشمس من مشرقها فاذا لا یحل علیها ینبغی ان یرد الیه عدد الواحد لا فوق ذلک ان یتملک و الا لا یکلف بهذا و ان کان من احد یخرج من یدیه من صنعه لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غنائه من ذلک و الا یلزمه لان الله قد اغناه من ملکه من محل آخر لا یضطهر بهذا و ان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه فضال کریم

ملخص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دوست می‌دارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد نود و پنج مثقال از ذهب که رد کند به سوی من‌یظهره‌الله نه غیر او و کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا به او بلکه ما بین خود و خدا بر ذمه او تعلق می‌گیرد آن شمس حقیقت میخواهد عفو

ص125

میفرماید می‌خواهد اخذ میکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرأت نکند در بیان که رد نفسی کند به ذکر دون ایمان و الا درجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقفی که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروع واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم حضور حق کسی دون ذکر محبت در حق آن نیر اعظم راضی نگردد لعل به این واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند و به حب او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چونکه او است آیه لیس کمثله شئ

خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئ که در ملک او به این حد رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست آنچه که لایق او است از ملک او الا به اذن او بعد از ادای مظاهر واحد از او و از حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیهٔ صبر در او الا و آنکه رد کند به مالک او از ملک او آنچه که به مقام کمال رسیده من کل ما قد بلغ الی منتهی حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره و من لم یوف بامر الله یوم ظهور الحق ان یمنع قلم لیس له عدل فعلیه فرض خمس و تسعین مثقالا من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امر الله من احد ان ینفق فی دینه و اذن داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر می‌گردد که بر او شیئ نباشد تا آنکه کل در سعه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در حین ظهور رد کند به مالک او هر کسی دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد نمود کدام عز از این عظیم‌تر است که مملوکی به اطاعت مالک خود مفتخر گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بوده از ماسوای خود به نفس خود و کل از بحر جود او خلق شده‌اند و بر دو کف فضل و عدل او هستند و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله غنی منیع نه این است که آن نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند الا و آنکه محتجب میگردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است

ص126

این است که باطل می‌گردد آنچه که به گمان خود لله می‌کند و الا حینی که باطل میگردد از ملک خداوند بیرون نرفته و لله است کل‌شیء و از این سر است که هر چه بر حق وارد می‌آید از او است و از برای او قصد می‌شود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد می‌آید نه این است که در حین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود

محکوم به حکم نمی‌گشت در حین ظهور اسلام (ص) حجة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان به همان حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب خود خطور نمی دهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم می‌گردد که در نزد هر ظهور حقی سلسله ظهور قبل به گمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب می‌مانند و خداوند منت می‌گذارد بر هر که خواهد به هدایت خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوض نبوده و نیست و از برای او در جنت آنچه به او وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را مثل خلق کل‌شیء فرض کن آنچه ما یمکن در امکان او است خداوند در او خلق می‌فرماید زیرا که او بوده بر هر شیئ قدیر و بکل شیئ محیط و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون.

الباب السابع و العشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس و تسعین مرة، الله ابهی فی یوم الاول الله اعظم فی الثانی الی ان ینتهی بالله اقدم فی یوم التاسع و العشر آخر یوم الشهر

ملخص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنعه لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه به شرف هدایت آن نیر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت حروف حی مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادلاء بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیات ادلاء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم‌تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیات دلالت می‌کند بر اینکه خداوند اعظم‌تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است و حروف واحد ادلا اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده

ص127

و در مقامی که آنها دیده می‌شوند خلق الله‌اند و در مقامی که دیده نشود در ایشان الا الله آن وقت حروف حقند ان یا عباد الله تتقون که در آنها غلو ننموده اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنو کنند در حق ایشان در اقرار عبودیت ایشان بوده و هست ولی علو ایشان به مرآتیت افئده ایشان هست که دلالت نمی‌کند الا علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی به ایشان که حین نظر محتجب می‌گردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی‌بینی الا الله را در آن کینونیات هم مشاهده نمی‌شود الا الله قل کل خلق لله و کل له عابدون.

الباب الثامن و العشر من الواحد الخامس

فی البیع و الشراء اذا تحقق الرضا بینهما بأی نحو کان و لو کان بنفس العمل یصح البیع و الشراء من صغیر او کبیر و یجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین المشتری و البایع و هو الی اجل علی بهاء و ان ینقص له بها

ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقق رضاء بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حر و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح می‌گردد در بیان اگر چه به اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقص و تزاید باجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سعه فضل و رحمت حق شاکر باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای مادون او به او به رضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذلک ینجی یومئذ کل العاملون.

الباب التاسع و العشر من الواحد الخامس

فی بیان ان المثقال تسعة عشر حمص و ان بها تسعة حمص من الذهب عشرة الف دنیار و بها تسعة عشر حمصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علیه شیئ و من لم یکمل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطا حین اخذ البها خمس ماة و اربعین مثقالا فمثل ذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال ذهب خمس ماة و من الفضة خمسین یؤتی ملک البیان ان لم یتجاوز حدوده و ما له ان یسئل الا ان یأتی من یقدر لعل بذلک ینصر من‌یظهره‌الله و یکونن بذلک من الشاکرین.

ملخص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر موحد نباشد اذن داده بر اینکه کل به کسی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصغر نشد برید مؤمنی که به نوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود می‌باشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار به ملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از بحر جود او مستغنی گشته و بر او

ص128

و بر او حزنی وارد نیاورد اگرچه به نفی اقرب کل به خود او باشد و این از حقوق الله بوده از برای من‌یظهره‌الله که در آن سر قاف نزد اولوا الالباب مشهود است ولی از برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدودالله تجاوز نماید و نفسی از اون محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب‌تر نبوده از نفع نفسی به نفسی اگر چه به ادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعدتر نبوده به ضر نفسی نفسی را اگرچه به ادخال حزنی در قلب او باشد نه این است که به اسم او کنند آنچه می‌کنند و یوم ظهور او اسمش را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض

است به اسم همان مشیت اولیه که در هر ظهوری به اسم نبی آن ظهور ظاهر گشته می‌کنند آنچه می‌کنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل ظهورات نزد او شبحی است چه واقع شد بلکه آنچه ضر از منسوبین به ظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین بظهور قبل قبل او نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضری هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شبهه نیست که در اطاعت معبود خود مؤمنین به حق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کند از فتح ما علی الارض مستغنی می‌گردد که بر مستظلین در ملک خود منت گذارد و از حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده و هست که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستغنی شوند و اذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضه و بهاء هر دو به آنچه ظاهر است امروز و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را به نوزده صرف شود که بر ایدی مؤمنین بیان غیر فضه و ذهب متقلب نگردد تا آنکه کل در سعه فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولو الافئده مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را به عین یقین مشاهده میکند و در حینی که هیچ اخذ نشده حد ها را در مقام خود در جایی که بیان قاف شده در ظل ما یستحق داخل آورده اگر چه از برای تجار در این حکم در بهاء ذهب و فضه امروز نقضی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بر ذمه کسی بوده یک قران بر او است که بیست

ص129

و هشت نخود دهد نه بهاء آن را و همچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء آنرا الا آنکه به همین بیع و شری شود کل اینها از برای این است که نفسی در سبیل حق محزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان بر آنها می‌شده و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین هیچ جنتی از نفس عمل به اوامر الله اعلی‌تر نبوده نزد موحدین و هیچ ناری اشد از تجاوز از حدود الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده

اگر چه بقدر خردلی باشد در نزد عاملین بالله و آیات او و الله یفصل یوم القیمه بین الکل بالحق و انا کل من فضله سائلون.

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لا یزید علی تسعة عشر جلدا یکتبن فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة المناجات و الستة التفاسیر و الستة صور العلمیة و انما الابواب فی کل ذلک من الواحد الی المستغاث و ان تکون مع کل نفس صحیفة لو لم یکن من اقل عدد الالف خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفا و انما الاعراب عشرة یحسب

ملخص این باب آنکه هیچ شیئ نزد خداوند محبوب‌تر از اعتدال نیست حتی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئ اول آن را از آخر زیاده نبیند جایی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نه بیند نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر می‌شود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست به کل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر نشده و اسم بیان به حقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه کبری که دلالت نمی‌کند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیه و در خامس به کلمات فارسیه میگردد ولی کل در ظل آیات ذکر میگردد اگر چه آن سر فصاحتی که در اول ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند درک نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کل کینونیات مشابه با حروف واحد

واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق توانند به ضیاء شمس حقیقت مستضیئی گردند و به قرب افئده خود نزد آن نیر اعظم حاضر شوند بدون شئون دینیه و دنیویه که ظاهر است و در هر یک اگر از کل مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلاث اول «ماء غیر آسن» جاری است و در رباع بعد «لبن لم یتغیر طعمه» و در سته بعد «خمر توحید» و در سته بعد ما یذکر فی الرکن التکبیر جاری ولی در هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده می‌کند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین می‌گردد نه اثنین سر آن اینکه در این واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که به قرب فؤاد خود نزد واحد اول توانند حاضر شد در اول ظهور قیامت، نظر کن در بیان اگر چه امر شده که مجلد شود ولی کل از مبدأ ظهور یک ماء بوده که در کل این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت میکند در صقع امکان به وحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الا آن وحدانیت ذات لا یعرف بوده و هست و مقترن به ذکری نمی‌گردد و اون داخل عدد نبوده و نیست و معروف نمی‌گردد به هندسه، و ثمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مؤمنین به بیان به هدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته به حب نقطه و حروف حی که آن روز، روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت و به هدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته و الا نظر کن چقدر نقطه قرآن و حروف حی آن را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که به شیئ در آن روز محجوب نگردی که کل بیان و ارواح آن در نزد من‌یظهره‌الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل

قرآن و ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده و هستند و اگر لا جاری

ص131

گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف‌تر است یا نه این است حکم واقع عندالله اگر چه در ظل هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلند که هر یک به امری از اوامر قرآن مفتخر و معززند ولی کل به همان یک خیط قائم است که اون برید منزل قرآن بوده نه برید غیر آن، تصور کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کل مؤمنین به انجیل داخل در رحمتند کسی می‌توانست حکم دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد به کل و همین قدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود ماندند این است جوهر کل علم که به یک بلی کل زنده می‌گردند و به یک لای او کل فانی می‌گردند به حق نه به شئونی که تصور کنند به قهر یا به غلبه یا شئون دیگر که متصور است بلکه این حکم، حکم حقی است که فوق آن متصور نه که بر صرف کما هی کل‌شیء جاری می‌گردد منتهای جد و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتیاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر به آنچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شبحی اگر بر حق مستقر باشند و الا که لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشد او را علم او،سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده و علم اون است که علم به خدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و ما دون آن را اطلاق علم اولوالافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی (ع) ظاهر به این اسم همینقدر که اقرار به نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حق او و همچنین تصور کن نزد ظهور من‌یظهره‌الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی‌بخشد الا به تصدیق به او فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم ایاه تتقون و در نظم آیات ترتیب آن سوره به سوره از یک آیه

گرفته تا به اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد ازشئون بیان هر کس به آنچه متلذذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد در یوم ظهور من‌یظهره‌الله اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه به ایشان داده قدر شئ صبر ننماید نه اینکه یکی به مسئله فروع آن محتجب گردد و یکی به اصول آن و یکی به شئون حکم و یکی به شئون عز

ص132

عز بلکه کل از او است و راجع به او میگردد او را شناخته به آیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در ما بین خود و خدا تأمل میکنید همان آیتی که ما بین خود و خدا به آن توجه میکنید مثال او است که در افئده شماست که به او از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده‌اید و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را به اسم خود ولی به شئون دیگر به آیات خود می‌شناساند کل را که بر هیچ کس بقدر شئ حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند و فی الحین داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که به او عمل میکرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده به آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت به او که اعظم‌تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکمن جود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که به اون متدین به دین اسلام ولی از منزل و منزل علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن هزار مثقال ذهب است ولی به شیء از منزل و منزل علیه محتجب می‌گردد که اگر بداند راضی می‌شود که کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد کمال دقت را نموده که صراط ادق از هر شئ است ولی به علم به آن اوسع از هر شئ است و الله یبدؤ کل‌شیء ثم یعیده قل انتم بما نزل الله فی البیان لتوقنون و علم بیان منوط

است به علم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیه است و بعد مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه این است که به اول از آخر محتجب گردند یا به آخر ناظر شده و نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر می‌گردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کل بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم به اوامر او و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین.

الباب الثانی من الواحد الساس

فی ان حکم البئر حکم الکر و قدر ارتفع حکم الکر و امر الکل بماء طاهر و ان الماء طهر طاهر مطهر فی نفسه لنفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیره الثلاث و ان حکم بعضه حکم کله و بالعکس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم به جود و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماء کثیر فرموده تا آنکه کل در سعه فضل

***ص134**

و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در آن حوض بنا نشود مگر آنکه ملائکه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود به کره عبور مینمایند کل اهل بیان در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سریان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الا به حکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدل علی الله هست کل هم مدل علی الله هست و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شئ بهتر است از وقوع آن شئ در آن زیرا که در آن کره ظاهر است و در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر می‌گردد و اگر در یوم ظهور حق حکم فرماید به طهارت شئ مستعجب ندانسته که قول او مطهر است نه نفس شئ اگر چه ظهور اون نمی‌شود الا به امر او گویا دیده می‌شود که کل اهل بیان به طهارت حکم قبل او در ماء با منتهای اجتهاد عمل می‌نمایند ولی در یوم ظهور آن به همان شئون محتجب میگردند مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که در طهارت جسد خود به ماء جسدی منتهای جد و اجتهاد می‌کنند و در طهارت جسد ذاتی به ماء توحید محتجب می‌گردند که طاهر کنند خود را بدان که در هر

فؤادی که حب غیر الله در آن باشد طاهر نیست عندالله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب دون حروف واحد و من یحبهم در او باشد طاهر نیست عندالله زیرا که حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی می‌گردد که اون به ایمان طاهر می‌گردد نه غیر آن که اگر غیر این بود امروز هیچ ملتی از ملت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی‌نمایند و حال آنکه حکم آنها ظاهر است و همین قسم حین ظهور من‌یظهره‌الله طاهر نموده کل خود را به ایمان به او که اگر یومی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی نمیشود چگونه ذاتی گردد به این تقدسات از حق محجوب نگشته چنانچه امروز محجوب هستند

ص135

در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار بیت در او تصنیف مینماید ولی در جائی که تأمل در آن طهارت کینونیت او را مبدل می‌کند از حکم طهارت پروا نمی‌کند بلکه فتوی می‌دهد بر آنچه قلم حیا می‌کند که بر آن جاری گردد منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته باشید لعل در یوم ظهور حق توانید به ضیاء شمس مستضیئی گردید و اگر آن شمس حقیقت در آنی به آنچه متصور است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز می‌کنید از امر قبل او است و در نزد او در هر حال مبدأ امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم کل او است و به جاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر می‌کند آن را ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مائی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلت و الا به چنین مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شئ دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع نمی‌گردد الا آنکه حکم ماء در اون نشود و از شئ طاهر اگر چه متغیر گردد طاهر است و اگر مخلوط به تراب گردد حکم مضاف به او نمی‌شود و با ماء مضاف تطهیر جایز نیست تا آنکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننمایند و الا نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شیئی

محبوب‌تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمی‌آید و اینکه بعد از تغییر حکم به طهارت شده جهت سعه کل است و الا کدام نفس است که میل کند به قرب به آن تا آنکه به تطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقت در طهارت را که مورث امری می‌گردد که آخر ضرر به آن نفس می‌رساند بلکه نفس مؤمن اجل‌تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد بلکه اوامر طهارت کلا از برای اینکه نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شأنی که هیچ نفسی از نفس خود به شئ مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری لعل در یوم

ص136

ظهور الله واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن به عواطر قوه شامه خود را حفظ نماید که رایحه دون حبی استشمام ننماید و هم چنین در سر خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود قل انما الماء یطهرکم باذن ربکم ان یا عباد الله فاشکرون.

الباب الثالث من الواحد السادس

فی ان الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کل قریة من بیت حر

ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت حکم رسول الله (ص) به این نعمت متلطف بوده‌اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه ظاهر است از این جهت امر شده در بیان که هیچ

ص133

بر آن ساکن نگردند الا آنکه در آن محل تلطیفی بنا کنند به نحوی که اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند به منتهای حد تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال اون داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آن را به کمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیئی نمی‌گذرد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت می‌کنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب می‌کنند زیرا که هر شیئی در حد خود وصول الی ما ینتهی در حد خود را تمنا دارد و همین قدر که کسی مقتدر شد در حق اون ظاهر نکرد از او سؤال می‌شود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت برگذرد به ارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین به خود نماید و امر شده در این دین ابوابی که ما یتعلق هر مقامی است به نحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلا خفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که به اون مرتفع می‌گردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد. و در ظهور من‌یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حد از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کل خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا به ظهور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق نگشت به اظهار ثمره وجود خود بنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحه‌ای فصل به هم رساند محو می‌گردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

الباب الرابع من الواحد السادس ما اذن الله ان یسکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان و ان طال علیه الزمان ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیء اخذ میفرماید کذلک در ظهور حرف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب ظاهرگشت تا مواقع دیر بلکه از این قطع به قطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امرالله نزد اولوالعلم ظاهر است و در پنج مراتب توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان لا اله الا هو در مرایای افئده مسبحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا انا در افئده مقدسین و در الف مظاهر توحید ان اله الا الله در افئده موحدین و در خاء مظاهر افئده ان لا اله الا انت در افئده مکبرین و در میم مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کل‌شیء بامره مستضیئ اگر چه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و ایصال مدد از مبدأ تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و به جنات خمسه در اسماء خمسه به حدود هاء در هیکل انسانی تعبیر می‌گردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض خطوط هاء را در این خمس ملاحظه می‌کند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من‌یظهره‌الله آن وقت از محل اشرق مبدء می‌گردد زیرا که در ظهور فرقان مکه مبدء اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء، خداوند عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذره ما لا یحبه الله نماند که اگر قدرت مشاهده می‌شد هر آینه امر می‌شد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در ان غیر شئ محبوب محیط نگردد ولی حال که در قوه این خلق ممتنع است الا ان یشاءالله و ثواب یک نفس بر این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان به حق مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل

کن و هرگاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی ممیز باشد از کل ارض و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من‌یظهره‌الله نموده و الا خلق نمی‌شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان به او را نمی‌کردند خلق نمی‌شدند در هر شأن سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کل ممکنات اشراق فرماید که مدد کل از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع می‌شود کل در ظل «اقیموا الصلوة) حشر می‌گردند و از او ممد می‌گردند و اگر کل ما علی الارض هم متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پا نشده بود الی ما لانهایة مدد می‌داد مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است علو امرالله و سمو حکم او که کل به آن مهتدی می‌گردند و آن کلمه در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچ شیئی را خداوند خلق نفرموده اعز از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم به مبدء امر و احاطه شئون ما یتفرع بر او الی یوم رجع کل به سوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین به قرآن به علم آنکه اون کتاب هست مؤمن شده‌اند و مادون آنها از کل ما علی الارض به عدم علم دون مؤمن گشته‌اند و همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشوراء یکی جان می‌دهد از برای او به حق و یکی بر او کرد آنچه کرد به غیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت انسانی هر دو به ظاهر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت می‌کند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان تعکس در او نیست این است که آن جان می‌دهد و آن بر او می‌کند آنچه می‌کند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر می‌خواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق می‌فرمود بر صورت بلوریت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود به همان سبب محتجب شد چنانچه

امروز ظاهر است که مقبلین به حق به بیان مقبلند و محتجبین به همان محتجب و همین قسم در یوم ظهور من یظهره الله

ص138

من یظهره الله فرض کن که آنچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکون میشود به او است اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کل از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه می‌شود از ظهورات بعد او است و آن شئ واحدی است که مثل آن مثل شمس است اگر بما لا عد طالع گردد واحد به ذات است در صقع ابداع و اگر غارب گردد واحد به نفس است در علو اختراع و کل به ضیاء او مستمد از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جماد که منتها الیه ظهور فیض است منتهی گردد و الله یسکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما.

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلمن الرجال بالله اکبر و یجیبن بالله اعظم و النساء یسلمن بالله ابهی و یجیبن بالله اجمل

ملخص این باب آنکه جوهر کل قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم آن را نازل به فناء بیان نموده و آن اول شجره است که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم‌تر است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سر محتوی امر شد در بیان سلام به تکبیر بر خدا و جواب به ذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولوالدوائر به الله ابهی و در جواب به الله اجمل کل ملاقات کنند یکدیگر را و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور من‌یظهره‌الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمص اکبریت و اعظمیت و ابهائیت و اجملیت در ابداع از اینکه وصف کرده نشود و نعت کرده نشود و ثناء کرده نشود و تمجید کرده نشود لعل قائلین به قول خود توانند که اقبال به آن شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال و این حقیقت واحده در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می‌بینی که کل ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر مشاهده می‌کنی که دیده نشود در آن عود الا نفس بدء اگر چه به ظهور رکن تکبیر ظاهر بود ولی مدل بر تسبیح بود فوأد او و همان یومی که اظهار علوم خود می‌نمود مدد آن از همان نقطه بود زیرا که آنچه تنطق می‌کرد راجع به آن می‌شد اگر چه آن روز آن مظهر در بین یدی الله بود ولی او و کل ممد از او بودند به ظهور قبل او و همچنین در ظهور بیان تصور کن که کل آنچه هست از او است و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آنها این امر نماید ولی چون

در لیل الیل چشم‌ها نبیند او را لعل کل به برکت اون محزون نشوند و کل به واسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند به خلق خود و بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز کل به احکام آن عمل می‌کنید و اینکه کل در یوم قیامت در ظلال نار الله نمی‌توانند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که می‌بینند پر شده سموات و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او و چون او را در آن هیکل به غیر عین او نظر می‌کنند محتجب می‌شوند و اگر به بدء همان هیکل نظر کنند محتجب نمی‌شوند همین صلوتی که امروز می‌بینی که احصا نمی‌توان نمود مستظلین در ظل او را، در مبدء امر نظر کن در کتب که چه کردند که قلم حیا می‌کند از ذکر آن و همین قسم در بیان ببین و همین قسم در ظهور من‌یظهره‌الله مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از سر وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین می‌کنند به اسم دین رسول الله (ص) می‌کنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود به مؤمنین به انجیل و کل موعود بودند به اسم آن حضرت و وصف آن و خدا دانا است که چقدرها به اسم عیسی (ع) اظهار دین او را میکردند و اون شمس حقیقت به روایتی هفت سال و به روایتی نه سال اظهار قرآن را کما هی نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من‌یظهره‌الله که وقتی که اون ظاهر می‌گردد کل مؤمنین به بیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائلند ولی به مجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان به او محتجب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب از لمح بصر کل هباء منثورا می‌گردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری به ارتفاع آن ظهور از مبدأ ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله یصلی علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته و هم بلقائه یوم القیمة موقنون.

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر

ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر می‌شود همین قسم اثماری که از این اشجار محبت ظاهر می‌گردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی به آنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند

ص140

کدام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم‌تر باشد نظر کن ببین به شهادتین مسلم مسلم می‌گردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی (ع) بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی‌شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من‌یظهره‌الله جائی که در مبدء امری که اسلام به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون ما یتفرع علیه آن، از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب الا آنکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله (ص) در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عندالله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم غیر حقیت بر مؤمنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن شبحی است در مرآت بالنسبه به شمس گویا دیده می‌شود من‌یظهره‌الله می‌نویسد به کل کلمه شهادتین را به اسم خود و او است جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو می‌گردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من‌یظهره‌الله آثار نقطه و آنچه در ظل او مستدل بر او شود اثمار این جنت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل می‌شون آنچه متحمل می‌شوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول

الله (ص) در غیر مؤمنین به او همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوه‌اند به آنچه من عندالله بر عیسی (ع) نازل شده بود قسم به ذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من‌یظهره‌الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم‌تر است از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می‌شود اگر چه به نفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمیشود اگر چه به اعلی درجه علو بیان رسیده باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع خود در ظهور من‌یظهره‌الله و محتجب نمانده به مثل آنچه اهل فرقان ماندند زیرا که به ارزاق قبل او مسترزق هستند و به ارزاق بدع او محتجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین.

الباب السابع من الواحد السادس فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لاهل المداین علی اکثر من خمس و تسعین مثقالا من الذهب و لاهل القری خمس و تسعین مثقالا من الفضة و لا اقل من تسعة عشر فی کلتیهما و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحدا واحدا بالعدد لا بنفس الواحد و یرفع الانقطاع و یثبت

ص141

الاقتران بعد الرضا بکلمة یذکر فیها کلمة الله ملخص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلی در رضای خدا از برای او وارد یاید و به رضای مرء و مرئه و کلمه‌ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او بطوری که در مواقع خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه را اننی انا الله رب السموات و رب الارض رب کل‌شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین یا آنچه مقدر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مداین که مراد اهل شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن و اقل آن بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحدا واحدا مزید شود یا نقص شود که از پنج حد تجاوز نمی‌کند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری به همین قسم در فضه مقدر شده من عندالله که به فوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل می‌گردد و به کمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل می‌گردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و سعه رحمت حق باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر بأسی نیست یا صرف نمایند، در مواقع اقتران حرجی نیست بر آن این نوع حکم شده که کل در سعه فضل و رحمت حق باشند و نظر کنند به آنچه که حلیت اقتران بر آن منعقد می‌شود که کلمه لله باشد لعل در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز ننمایند که اگر کسی

در حین ظهور او ایمان به او نیاورد اگر چه لله گوید باطل می‌گرد حکم او الا آنکه آن روز به امر او ثابت شود آنچه می‌شود از مواقع دین چنانچه کل ملل چنان گمان می‌کنند که لله می‌کنند آنچه می‌کنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور ائمه (ع) از برای خدا میکردند چگونه باطل میگشتند و هم چنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمی‌شد. کل که میبینی که میگویند لله میکنیم یا آنکه آیه «و إن صلاتي و نسكي و محْياي و مماتي لله رب الْعالمين » میخوانند عندالله کاذبند و الا حکم دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند ولی بر او میکنند آنچه می‌کنند این است که کل اعمال به عرفان همین قبول میگردد و باطل میگردد

ص142

میگردد و اگر در بیان الی حین ظهور، کل عمل کنند لله، عاملند لله زیرا که در ظل مرآت او مستقرند عندالله مقبول میگردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من‌یظهره‌الله اگر از برای او کردند لله کرده‌اند و الا ما جعل الله بین الحق و الباطل ثالثا هرکس از برای او کند در ظل الا الله محشور می‌گردد و هرکس از برای غیر او کند در ظل نفی محشور می‌گردد ولی در هر حال کل طائفند حول این مرآت مثلا آنچه که امت عیسی (ع) می‌کنند به گمان خود از برای خداوند می‌کنند بواسطه عیسی (ع) که آن زمان مرآت مدل علی الله بوده ولی حین ظهور رسول الله (ص) اگر از انصاری کسی ایمان به آن حضرت آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الا کذب کل عندالله ظاهر گشت به چیزی که نزد رسول الله (ص) ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از برای او تغییری نبوده و نیست و شهادت بر شئ به شأن قبل از شهادت در اون ذکر می‌شود و موصوف به این وصف مظهر او می‌گردد که مشیت اولیه باشد که در هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است و ما شهد ذات غیر او کسی عالم به او نیست و او لم یزل و لا یزال شاهد بر کل‌شئ بوده قبل از وجود او و شهادت او بر کل‌شیء قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل‌شئ است بعد از وجود او لا یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما انتم تشهدون و هیچ شئ سبب نجات

نمیگردد الا آنکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیگردد مکر آنکه در نزد نفس خود به گمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی نیست که ما بین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان می‌کند که لله است و حال آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل می‌گردد اعمال آن، نظر کن در نزد ظهور من‌یظهره‌الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان به حجیت آیات الله عامل شده‌اند و آن روز هم که همان حجت هست چگونه می‌شود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان به کل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان می‌فرماید عباد خود را که بشناساند خود ایشان را به خود ایشان آنچه از برای او کرده‌اند یا غیر او کرده‌اند چنانچه نزد ظهور رسول الله (ص) شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا به دین عیسی (ع) عمل میکند و همان قدر که داخل اسلام شدند از آنها همان قدر لله عامل بوده‌اند و متدین به دین عیسی (ع) و ما سوای آنها از برای خدا عامل نبوده‌اند

ص143

و متدین به شریعت عیسی (ع) روح الله مدین نبوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان میکرده که لله میکنند ولی عندالله از برای دون او می‌کرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین به بیان ظاهر که اطلاق هر دون خیری در آنجا شده و از آنجائیکه عمل از برای خدا کردن منوط است به عمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمد (ص) و آل محمد و ابواب هدی باشند از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیگردد و مرآت لله در قبل رسول الله بوده که مرایای ثمانیه و عشر به تجلی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته‌اند از برای خداوند و کل عاملین از برای خداوند چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته عندالله مقبول گشته آنچه از

برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید آن بلا اقتران به ذکر مظهر امر قبول میشود هر آینه عمل آن هم از برای لله بدون عمل از برای مظهر امر قبول می‌گردد مثل می‌زنم در انجیل و فرقان یا در بیان و من‌یظهره‌الله بر تو سهل گردد مثلا شهادت توحید در انجیل مقبول نمیشد الا به شهادت عیسی (ع) روح الله و همچنین شهادت عیسی (ع) مقبول نمی‌شد الا به شهادت بر حروف حی آن در آن زمان اختصاص به حی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه اثنین نه بینی و الا کل آنچه در انجیل می‌بینی تکثر همان واحد اول است اگر چه یک نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع به آن میشد راجع الی الله می‌شد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما یرجع به سوی ایشان ما یرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله (ص) به او ایمان نیاورده کل آنچه از برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود، باطل شد مگر کسی که راجع شد که آن واقع از برای لله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عندالله صادق نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان به رسول الله (ص) و ایمان به حروف حی او می‌شد و حال آنکه می‌بینی کرور کرور از برای خدا به حروف واحد در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه در نارند و از برای غیر خدا می‌کنند و همچنین در قرآن نظر کن از اول ظهور آن تا سنه 1270هر کس از برای خدا عامل بود

ص144

عامل بود عبادی بودند که از برای محمد و آل محمد (ص) و ابواب هدی بودند که اگر کسی در حقیقت اولیه از برای محمد (ص) بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المؤمنین نبود صادق نبود در این که او است از برای خدا و همچنین الی ما ینتهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده به محمد (ص) و مظاهر امر او اون است که از برای خدا بوده به نقطهٔ بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من‌یظهره‌الله خواهی دید که کل میگویند که ما از برای خدا عامليم و به حروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور به او از برای خدا عمل کردند هر

آینه صادقند و الا فی الحین باطل می‌گردد آنچه ما بین خود و خدا از برای خدا می‌کنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین به بیان که به سبب نسبت به سوی او حکم لله در آنها جاری میشود زیرا که آن آیتی که عبد ما بین خود و خدا توجه به آن می‌کند و مشاهده جمال الله در فؤاد خود می‌کند و قصد لله می‌کند در هر عمل آن آیتی است که از من‌یظهره‌الله بوده در افئده کل قبل از ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که شجرهٔ حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیت بر افئده کل تجلی میکند ولی کینونیت آن بر آیات افئده متجلی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله وحده وحده که اگر این نباشد چگونه می‌شود که عبد ما بین خود و خدا لله می‌کند و مظهر حقیقت از او قبول نمی‌کند زیرا که آنچه ما بین خود و خدا می‌کند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس حقیقت در او مشرق شده مثلا اگر رسول خدا تنطق نفرموده بود که عمل کنید لله هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگر گوئی به عبارت دیگر میگفتند در همان نظر کن که آن هم به آن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتهی شود به بدء که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتهی شود به ظهورات بعد که نهایتی از برای او نیست مثلا حینی که نفس ما بین خود و خدا بر نقطهٔ بیان حزن وارد می‌آورد آن آیتی که ما بین خود و خدا به آن عمل می‌کند و قصد لله می‌کند آیتی است که از شمس جود او در او متجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می‌گردد ولی در ظهور قبل اگر بگوئی این آیت بواسطه رسول الله (ص) هست تصدیق می‌کند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل

میکردند مثلا سید الشهداء (ع) چون که از برای رسول خدا (ص) میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود لله می‌کرد و حال آنکه لدون لله بود و آن آیتی که او ما بین خود و خدا در او نمی دید الا لله را در آن وقت آن حضرت آیه تکوین آن آیات بود در حقیقت خامس که اگر کشف غطا می‌شد میدید که آنچه خود لله میکند به او میکند و از برای او اگر چه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعل یوم ظهور من‌یظهره‌الله پیش خود ننشته که ما لله میکنیم آنچه میکنیم که این آیه که شما توجه به او میکنید الی الله شبحی است از شمس جود او در آیه کینونیات شماها که از ظهور قبل او متجلی شده و در ظهور بعد اگر تقابل به هم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده‌اید و الا ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده‌اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع به من نمی‌گردد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود درک نموده‌اید ظاهر در این مظهر را مثلا وقتی که نفسی که آمر به امر این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او به آن صعود نموده آیتی است که به ظهور قبل همین کینونیت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر می‌دانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او که آیه‌ای که در کل مسلمین است که به او توجه الی الله می‌کنند از او بوده هر آینه راضی نمی‌شد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا به رسول الله متقرب الی الله هست در یوم من‌یظهره‌الله هم همین قسم کل مؤمنین به بیان مبتلی می‌شوند که پیش خود گمان می‌کنند که لله می‌کنیم ولی بر آنکه می‌کنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل به آنها متقرب به خدا شده‌اند و در انفس متجلی شده و نمی‌دانید که اگر بدانید هیچ ناری از او اشدتر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر به آن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه می‌کند

اگر از برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا لله می‌کنند در آفاق که از برای محمد (ص)

ص146

محمد و مظاهر امر او باشد[1] و در انفس که به آیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلی است می‌کنند ولی چون از سر امر محتجبند این است که لدون الله واقع می‌شود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلف بدع از شمس حقیقت نمی‌ورزید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حق آنها نمی‌شود الا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر آنکه کتابی من عندالله بوده که به او متدین به دین او بوده‌اند و در آن ظهور عاملین به او لله عامل بوده‌اند اگر عمل به آنچه در او بوده طبق ما نزل فیه می‌کرده‌اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کل آنچه لله می‌کرده‌اند بآن کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابد در ایمان به فرقان داخل می‌شدند و همین قسم در ظهور من‌یظهره‌الله بالنسبه به ظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمی‌شود لله بودن اون مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثر در شبح شبح در صقع خود حکم واحد واحد بر او جاری می‌گردد که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله کل بیان یک واحد به معنی عدد است که ان واحد راجع می‌شود به واحد بلا عدد که همان نفس من یظهر الله باشد و بعد حروف حی به او متجلی می‌گردند و بعد واحد اول متکثر می‌گردد تا یوم ظهور اخرای من‌یظهره‌الله که در حین ظهور او کل باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین به قرآن اشباح آن واحد اول است که منتهی می‌شود به حروف حی و از او منتهی می‌گردد به رسول خدا (ص) نظر کن در سر وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت

1-کلمه باشد در جلد 96 به خط کاتب یزدی نوشته نشده است

مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا فاصله مگیر از این جهت است که کل در نزد هور حق به شمس حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسمی که فیض وجود به ایشان رسیده به مرایایی که تقدم بر آنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلا نظر کن ادنی نفس بری را که اگر خود بنفسه به شمس حقیقت بر خورد

ص147

نتواند به هدایت او مهتدی شد چونکه در رتبه دنو واقع گشته اگر چه در آن رتبه هم اگر ناظر شود به مبدأ امر فی الفور می‌تواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور اون از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود به عالم قریه خود و آن عالم به عالم فوق خود تا کم‌کم منتهی شود به کسی که می‌تواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم‌کم از آن منتهی شود تا آنکه به کسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم‌کم ترقی کند تا آنکه به کسی رسد که کلام رسول (ص) را بفهمد و آن وقت بر عالم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علو رسالت او در نزد اون لا شئ می‌گردد ولی بر آن بری اگر یومی یک کتاب نازل شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمی‌گردد زیرا که این همه حجب واسطه فؤاد او بوده که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن آیات الله نازل میگردد ولی بر سکان او ثمری مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا به خرق حجب که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مؤمن بالله و آیات او میگردند چنانچه جوهر کل در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونیت او بود که مقترن با کل نتوان ذکر کرد چگونه به شئون دیگر رسد این است معنی «ما یضمر علی قلب النبی افضل من عبادة الثقلین» زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین نزول آیات خاضع و خاشع می‌گردد و اقرار به وحدانیت خدا می‌کند ولی آن نفسی که به هزار واسطه نفس به او مهتدی شده حین استماع مندک نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود به او ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شماها همین

قسم است که ذکر شد به وسایط مالانهایة عرفان کلام حقیقت را نموده‌اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته اگر مستقرب نمی‌گردید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه ای[2] است در کف او

***ص148**

در کف او یقلبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما ها را از ظل لله بیرون می برد و لدون الله می‌کند به چیزی که محتجب می‌شوید از او چگونه است حال اعمال شماها نزد او فلتتفکرن فی خلق افئدتکم ثم علیه تستدلون کل این بیان‌ها از برای این بود که اقتران‌ها لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده می‌شود که حین ظهور من‌یظهره‌الله که کل ما بین خود و خدا لله می‌کنند و حال آنکه او لدون الله در حق ایشان حکم می‌کند الا کسی که از برای او کند که او لله عندالله کرده و همچنین در بیان اگر کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود به حکم ادنی ذرکه اگر از برای ارتفاع بیان است لله می‌گردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از مظاهر امر آنچه به آن اوامر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق اوامر آنها شده لله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی و ابواب هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود به او لله است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعل در یوم ظهور قیامت توانید به هدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت نمی‌گردد الا آنکه آن شئ و لرسول الله باشد و همین قسم از آن مبدأ گرفته تا آنچه اوامر آن منتهی گردد لله صدق نمی‌کند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است عمل کند شبحی از حروف بیان می‌گردد تا منتهی شود به آخر وجود و کمال

2-در جلد 96 به خط کاتب یزدی حدیقه نوشته شده است ولی در اینجا حدیقه ای نوشته شده است

تراقب را داشته که در نزد ظهور من‌یظهره‌الله آنچه لله کرده‌اید لدون الله نشوند که اگر از برای او شد لله و للنقطة بوده و الا باطل می‌گردد هذا ما وصیکم الله ربکم ان انتم به تعملون.

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزة بغیرها فلا حجه له و من یدعی الآیات فلا یتعرضه احد و لابد ان یقرئن ذلک الباب فی کل تسعة عشر یوما مرة واحدة و یتفکرون فیما نزل فیه باللیل و النهار

ملخص این باب آنکه اگر کسی به غیر آیات الله احتجاج کند بر حقیت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل شئون شجره حقیقت مقطع غیر او است از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو

ص149

ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی‌بیند علو آن را و در آیات به نحوی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار داده لعل یوم ظهور من‌یظهره‌الله در حق او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج به آن نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل‌تر بود از اقرار به حق از شئوناتی که خود روایت می‌کنند و حجتی در کتاب الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل به آنچه در کتاب الله بوده امرالله بوده و هست و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من‌یظهره‌الله محتجب نشوند به شئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را می‌خوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود مشبه گردید دون حب خود را بر انفس خود و گمان کردید که حب او را دارید و حال قریب به سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا آنکه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده‌اید و حال آنکه بر آن حجتی که

دین کل مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه‌ای نماید و این قدر بر بصیرت نیستند که بدانید غیر الله نمی‌تواند آیه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل می‌کردید زیرا که امر از دو شق بیرون نیست خداوند عجز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر می‌کنید این نفس را هم در کل می‌بینید امتناع بر خود راه می‌دهید این است که محتجب می‌گردید با آنکه به همان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء همین قسم هم نازل میفرماید در عود اگر به این نظر، نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگویید امتناع دارد بلی از خلق امتناع دارد ولی من عندالله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد به قدرت کامله خود جاری می‌فرماید و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که

ص150

که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه‌ای ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونی که در نزد اهل علم متصور است با وجود این امتناع که غیر از من‌یظهره‌الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کل یک دفعه باطل نمی‌گشت زیرا که اگر نفسی از برای حق نگردد ولیکن بر او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او،حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصور است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراما لاسمه زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا او است و

حال آنکه غیر از او ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالا لاسم محبوبهم و حال آنکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن به هم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز کل دلیل است بر فقر و احتیاج به سوی او سبب این امر این است لعل در یوم ظهور حق قدم‌های ایشان بر صراط نلغزد و به آیه شبحی که در افئده ایشان است بر مکون وجود خود به آن آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید به ادله ظاهره که از قبل او مشرق می‌گردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند اظهار وقوف نمود

* * * ص 151 * * *

که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کل ما علی الارض به آیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انا لله عاملون می‌گویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر به مکون آن آیات بالله عز و جل نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است ما بین کل شئ تلک حجة الله قد تمت علیکم ان یا عباد الله فاتقون.

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس الحریر حل فی کل الحال و کذلک الحکم فی استعمال الذهب و الفضة

ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده به لبس حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این جنت به آنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور به ایمان به من‌یظهره‌الله ظاهر سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را انفاق می‌نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند عالم عز و جل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آن را و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن به آن که به محض حب خداوند اجر و ثواب آن را مضاعف می‌فرماید و در آخرت به او کرامت می‌فرماید و اگر نفسی بر نفسی به شیئ از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می‌گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند منت گذارد بر عبد به ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع به خلق زیاده نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزی بر این ظهورات نیست الا به ایمان به من‌یظهره‌الله که اگر شرف به این اسباب می‌بود امروز در نزد نصاری زیادتر از هر ملتی است و حال آنکه حکم ایمان نمی‌شود چگونه حکم شرف شود ولی اگر اقتران به ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبد و هرگاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فضه و به اون نفسی را زنده کند بهتر است از برای اون از آنچه مالک شده و به اون متلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبهه نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب‌تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئ را و متلذذ به او است ولیکن این در وقتی است که نظر به حدود خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکی نیست که رضای عالی اعظم است عندالله از رضای سلسله تحت مثلا اگر شیئ که من‌یظهره‌الله به او فرحناک شود نفس او به او نزد خداوند اعظم تر است از اینکه کل وجود فرحناک شوند و

شوند و هم چنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء و الامثال الی ان ینتهی الی ذر الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان تمیز داد زیرا که کل مدعی علو و قرب به حق هستند و کسی نمی‌داند مقام کسی را الا شجرهٔ حقیقت که آن هم اظهار نمی‌فرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که به حکم اول کل عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و یاذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون.

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان لکل نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه آلایة قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون

ملخص این باب آنکه هیچ شعاری در بیان از این محبوب‌تر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون ثمرهٔ آن اینکه شهادتی است از قبل نقطهٔ حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده و هست و مادون آن خلق او بوده و هست لعل در یوم ظهور حق به آن حق که محقق هر حقی است اقرار کند بر اینکه مادون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم برید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر ننماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیت آن نکرد همین خاتم شاهد می‌گردد بر او و باطل می‌گرداند آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق به حق شده بواسطه حقیت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق جنت و دون آن نار است این است که کل ممتحن می‌گردند در آن روز و او است مرآت الوهیت و شمس ربوبیت که مدل بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حرز حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود به هیکل دائره معروفه که پنج واحد است و در اول آیة الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسمله و در رابع اسماء سته و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف تسعة و عشر را نویسد محبوب است نزد حق ولی کل اینها در صورتی است که در ظهور من‌یظهره‌الله درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حی متکثر می‌گردد تا آنکه در رتبه خمس به عدد لله ظاهر می‌گردد و اگر ایمان به حروف حی من‌یظهره‌الله آوردی همین قدر که در واحد اول داخل شدی بحول و قوهٔ خداوند الی ما لانهایه هم که مکثر شود

داخل خواهی شد اگر در ظهور نقطهٔ بیان بودی این مطلب را به عین شهود مشاهده نمودی که کل به هدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی نیست الا مثال مهتدی این است که الی ما لانهایة که تکثر به هم رساند نیست مگر همان واحد اول این است خلق تکوین کل ذرات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدل بر او است و هر شیئ را که دیدی که مدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من‌یظهره‌الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله و همچنین در نقطهٔ بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطهٔ فرقان همین قسم بود و قبل قبل او در نقطهٔ انجیل الی آنکه منتهی گردد به بدیع فطرت اول و همین قسم که از من‌یظهره‌الله ترقی نماید الی ما لانهایة نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون.

الباب الحادی و العشر من الواحد السادس

فی ان لا یجوز الضرب المعلم الطفل ازید من خمسة خفیفة و قبل ان یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقا و بعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس و ان یزیدن علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علی التقرب الی زوجته تسعة عشر یوما حتی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالا من ذهب و قد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایام العید بما فی ایدیهم و ان یستقرن کل نفس علی کرسی فان حین الذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحسب من عمره

ملخص این باب آنکه در هیچ حال خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضری به او رسد و نهی شده کل را که طفل قبل از آنکه به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آن هم نه بر لحم بلکه بستری حایل کنند و بر شئون دون وقر جاری نسازند چنانچه دأب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمیگردد اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست می دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آن وقت از عمر او محسوب نمی‌گردد ثمرهٔ این اوامر این است لعل بر آن نفسی که کل از بحر جود او منوجد می‌گردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی‌شناسد

* * * ص154 * * *

نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطهٔ بیان بیست و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف که همان ایام خوشی او است اگر چه کل منتظر اویند ولی چون به او ناظر نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا (ص) قبل از نزول فرقان همه به

حسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا می‌کند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطهٔ بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می‌شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی می‌گویند که قلم حیا می‌کند از ذکر او ولیکن اگر کل به آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آن هم نفسی است در میان خلق اگر به آنچه کل بر او خلق شده‌اند اقدام نورزند بر دون آن هم قریب نگردند که هیچ فضلی اعظم‌تر از این نبوده و نیست اگر چه دیده می‌شود که ایام سرور او ایام قبل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که به حب او متیم بوده و هستند ولیکن مثل امروز ببین کل به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند و بر او راضی می‌شوند آنچه می‌شوند ان یا عباد الله تتقون.

الباب الثانی و العشر من الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا و ان یصبر المرء مع المرئه سنة واحدة لعل یصلح بینهما و ان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تسعة عشر مرة و لا یشترط فیه الصبر بعد الرجع الا شهرا

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه لله وصل فرمود شئون دون شجرهٔ محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجرهٔ محبت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمی‌گردد و بعد از اضطرار و اظهار آن به آن حق است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آن وقت جایز است به کلمهٔ که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حل است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت می‌گردد و در جنت حکم اثنینیت نبوده و نیست زیرا که کل از نفس واحد خلق شده و همین قدر که رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی ما لانهایة واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین می‌گردد و بر نفس واحد اثنین این است سر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی به مبدأ حکم که اگر در یوم ظهور مبدأ حکم باشی به همین حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می‌بینی که در ظل هر حکمی از احکام قرآن الی ما لانهایة نفوس به برکت او حاکمند ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لا شیئ می‌گردند اگر راجع نگردند به قول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است نزد کسی که از مبدا محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که به مبدأ راجع گردد طوبی للمتقین من حسن یوم عظیم.

الباب الثالث و العشر من الواحد السادس

فی ان بیت النقطة لا یجوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف علی خمسة

* * * ص155 * * *

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه در لیل مردم از صعق یوم قیامت به خود آمده دوست میدارند که طلب تقرب نمایند به سوی خداوند به واحد اول اگر چه همان روز یوم بدء گردد کل لا شئ میشوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهرا کل مدعی وصل به محبوب و رضای اون می‌شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنت اعلای از آن نیست و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت لله از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف حی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت به خود داده نه این شئون دنیویه که کل به آن مفتخرند و هر کس تشابه به هم رساند به آنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی گردد به آخر وجود و ثمرهٔ آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل می‌شوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلاء از درجات نبیین و صدیقین و شهداء و مومنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلا از درجات نبیین و صدیقین و شهدا و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن عندالله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله (ص) تا مدتها که کسی ایمان نیاورد که به زیارت رود و حال می‌بینی که سالی هفتاد هزار نفس می‌رود ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمیرود که آنچه میبینی چون مایه عز و افتخار شده میروند این است که عمل‌های کل یک دفعه هباء منثورا می‌گردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که به

همان حجتی که به آن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان حجت من عندالله هست چگونه است که کل محتجب مانده و همچنین در قرآن نظر کن که در حین نزول در بحبوحه فصحا چه کلام‌ها که گفتند و بعد کل مؤمنین که آنها را شنیده تعجب نموده که آیا می‌شود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کل اظهار ایمان نموده و قرآن‌های مطرز به بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند همان‌ها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس اگر آن روز بودند می‌گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می‌بینند که آیات الله مثل بحر از مبدأ جود ظاهر می‌گردد و باز ذکر جنون می‌کنند و حال آنکه خود به درجات ما لانهایة اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل می‌کنند این است حد مردم مثل به نقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حی را توانی فهمید می‌بینی امروز که کرور کرور تعزیه داری حرف خامس می‌کنند و سبب آن که قبل حروف خامس بود غیر از کلام رسول الله هست و حال آنکه در قرآن هم به نهج آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز برید مردم نیست چگونه است که یک نفر نمی‌تواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرور کرور به اسم او میکنند آنچه میکنند این است که کل هباء منثورا

* * * ص156 * * *

منثورا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقی نموده همین قسم که درجات جنت مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده این است که در لیل امتحان نیست که همه منم منم‌های ایشان به عرش می‌رسد ولی روز قیامت که می‌شود همانها به صعق اول میروند که به صعق ثانی نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلا همان حروف که از مبدا رسالت اخذ نموده در بدء امر به هر کس رسانده و فی الحین تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها به همان حجتی که دین آنها بر پا بوده به آنها خواستند برسانند حجیت مظهر آیات را و باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه ئیت خود را در مقام آخر ابواب

ذکرکرد لعل از صعق نجات یابند و توانند متحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را، این است حد زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده‌اند چنانچه صریح آیهٔ ثالثه اول سوره رعد است کسی کما هی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاءالله در قرآن مراد لقاء شجرهٔ حقیقت است که در کلام او دیده نمی‌شود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است زیرا که غیر او نمی‌تواند به این نحو آیات الله را از مبدأ امر اظهار نماید حتی حروف حی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر اهم ذکر شده که سبب خلق کل‌شیء شده بین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که به درجات بسیار منتهی می‌شود به کلام مبدأ شب و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج می‌شوند این است که کل لا یشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمی‌رفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او به قول رسول الله (ص) ثابت است و نبوت او به حجتی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدأ که کل منتهی به او می‌گردد و از او نشر می‌کند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق می‌دانی که مدعین به حب آن حروف و زائران آن صادقین از دون آن چقدرند که کل در هوای نفس خود حرکت می‌کنند نه لله اگر چه به زعم خود لله می‌کنند ولی عندالله لدون الله صدق می‌شود امر نشده به این بقاع مأمور بها لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع می‌شود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف می‌کنی به آنکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می‌توانی به لقاء آنها فایز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل کوه احد میگردد و میخواهی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه

* * * ص157 * * *

خود تعب میکشیدی و به زیارت تربت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و به آن افتخار بر کل می‌نمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل

الیل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کردهٔ باطل نگردانی و اگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت به زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل می‌شود آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدأ و به وجود امثال و اقران عامل مباش بلکه بنفسه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین (ع) کسی مؤمن به رسول الله (ص) نشد واقعا خالصا و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله (ص) خارج نمی‌گشت که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن به جوهر امر که دین به آن دین می‌گردد چه آن اشخاص آن روز در مدینه به کل احکام قرآن عمل می‌کردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر بما یثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند به احکام قرآنیه مثل آنکه در آن زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان می‌شد و ثمری نمی‌بخشید این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی در قیامت بعد اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی میدانی که صد نفر در مجلس درست نشسته و حروف حی را وحده می‌بینی بلکه لا یعرف این است که نمی‌توانی که آن روز زیارت نمود و باطل می‌کنی آنچه کردهٔ و ملتفت نمی‌شوی که دینت به حب او از قبل بر پا بوده و امروز به شئون ما یتفرع علی الاصل محتجب می‌گردی و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عندالله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو می‌گردی و ملتفت نمی‌شوی و قبض روح می‌شوی و داخل درنار می‌شوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت بر پا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائیکه مغرور به مقام خود بودی از کل محتجب ماندی این است که توکل بر خدا نموده که از مبدأ امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت می‌گردد و الا کل باطل می‌گردد و شبهۀ نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا به کلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی

درجات ما لانهایة در همان علم می‌بینی که کل ثمر نمیدهد الا علم به خدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هر فن هست و تو که یکی از مسلمین به حق هستی حکم ایمان بر آنها نمیکنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند

* * * ص158 * * *

کند و علم بالله را هم موهوم مبین که آن علم به مظهر ظهور است در هر ظهور که حجت بر ید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن به خدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کل ملل دون حقه که هستند کل مؤمن به خدا هستند و به رسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می‌بود هر آینه از ظهور الله محتجب نمی‌ماندند و این است مراد از آیه شریفه« رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا» که امروز می‌شنوی که می‌گوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده« کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها فکذلک الیوم تنسی» یعنی همان حروف واحدی که به آنها مؤمن بودی در قبل به اسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتناء نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که به آن محبوب خود را بینند و شناسند امروز بر تو صعب است عرفان به نقطهٔ بیان ولی نظر کن در نقطهٔ فرقان شبهه نیست که امت عیسی (ع) کل منتظر احمد موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السلام بودی اگر بگوئی کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کل بودند منتظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی‌دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می‌شناختند هرگز از قول عیسی (ع) منحرف نمی‌شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود (ص) گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی‌بینند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می‌بیند بلکه از حدت بصر در دوربین

بلادی که در فوق ارض است در قمر می‌بینند و احصا می‌کنند و اگر به دقت نظر کنی شاهد می‌شوی در سنه هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اول ظهور حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افئده گرفته تا آنکه منتهی شود به این ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناخته چه در آن ارض حق را احدی نشناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمی‌توان که حقیقت را درک کرد الا به عین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخته و به آیات آن یقین نموده بر حقیت او اگر چه نمیدانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن به عین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود به ظاهر اگر چه در باطن بود این است که یکی مقبل میشود می‌بیند و یکی اعمی است منحرف می‌شود و نمیبیند و هم

ص159

و هم چنین تصور کن از ظهور نقطهٔ فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می‌شود در صحرای کربلا یکی جان می‌دهد[3] و یکی کند آنچه شنیدهٔ این است یکی می‌بیند و یکی نمی‌بیند و به گمان خود لله می‌کند ولی علی الله وارد می‌آید که اگر بداند بر حق می‌کند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی به آخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سید (ص) چگونه مقبل بودند و

3- در جلد 96 کاتب یزدی "دهد" نوشته شده است ولی در اینجا "می دهد" نوشته شده.

دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سر وحدت قبل است که منتهی شد به آخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افئده باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی‌نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاءالله در یوم قیامت

ولی باز برگشت آخر وجود که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین به همان واحد اول و حال آنکه کل ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان می‌کردند که حق با ایشان است و حال آنکه از این اعداد ما لانهایة بر فطرت اصلیه واقعیه بر طلب حق بر نیامد الا همان حروف واحد و حال آنکه کل از غایت اجتهاد و ورع به اعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کل این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعل در یوم ظهور حق که ثمره بیان است توانی به عین الله او را شناخت و به عین واحد به هدایت ایشان مهتدی گشت و به عیون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه به لیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمرهٔ آن است که قبل از آن هنوز به بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی (ع) غرس شجرهٔ انجیل که شد به کمال نرسید الا اول بعثت رسول الله (ص) که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز یوم بعثت می‌شد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم و آنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله می‌شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل می‌گشت و بعد از غرس شجرهٔ قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می‌بود به پنج دقیقه بعدتر ظاهر نمی‌شد زیرا که همیشه شجرهٔ حقیقت در علو عرش خود ناظر است و نظر می‌کند بر شجرهٔ که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس واجساد خلق همینقدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اول ظهور می‌گردد و از ورای حجت« کنت کنزا مخفیا حب احببت ان اعرف» را نازل تا آنکه به آن خلق، خلق شود تا ثمرهٔ آن که عرفان به او است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفة الله هست و از آنجائیکه معرفة الله ظاهر نمی‌گردد الا بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله این است که منوط است به معرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا به منتهی الیه وجود منتهی گردد و آنچه اثمار شجرهٔ قرآن است تا عروج شجرهٔ بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمره نبود و الا ظاهر می‌شد زیرا که گل چینان این جنت ملائکه مسبحین‌اند نظر می‌کنند بر

کل خلق اگر بینند بر شجرهٔ حدیقه حب محبوب ایشان هست می‌چینند و آن هدایت او است به عرفان مقصود نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور من‌یظهره‌الله آنچه که از بیان به او ایمان آورد و به حروف حی او همان اثمار بیان است و حال آنکه راضی نمی‌گردد بر آنکه ذکر شود در ایشان شجرهٔ بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داده شده کل را به شمس حقیقت که پناه به آن نفع می‌بخشد ایشان را که آن عین پناه به خداوند است و الا چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء

* * * ص160 * * *

ادلاء او را نشناخته گویا پناه بخدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل می‌گویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود می‌خواند ولی چون پناه به امیر المؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه به خداوند است پناه داده نشد از دون نار عرفان و الا هر امتی که می‌بینی این کلمه را به لغت خود می‌گویند و حال آنکه حد ایشان ظاهر است و نزد هر ظهوری پناه به خدا پناه به او است و نزد هر بطونی پناه به اوامر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آن وقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمی‌دهد او را الا به ظهور بعد و اوامر او و همیشه مراقب اول ظهور باش که اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردی چنانچه امروز خود می‌گوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام می‌شوند این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد، اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل، اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

الباب الرابع و العشر من الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امرالله را و آن یومی است که شمس منتقل می‌گردد از برج حوت به حمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این بین هر کس هر چه تواند اذن الله از برای او بوده و هستز چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذذ به آلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا آنکه حق آن شئ کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذذ شوند در مجلس واحد. و تعدد آلاء و نعماء را به تعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است به تقوی عندالله و اذن داده شده که در لیل به عدد کل حول این آیه را تلاوت نماید شهد الله انه لا اله الا هو المهیمن القیوم و در نهار آیه شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه آیه شهد الله که در آن ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عندالله و آن یوم یوم نقطه است و هیجده روز از آن ایام حروف حی است که اشرف است از ایام هیجده شهر که هر یومی منسوب به یکی از احکام کل‌شیء است که کینونیات کل، ادلاء بر توحید حقند و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمی‌گردد به مؤمنین اطلاق می‌شود الا یوم قیامت که هر کس را شجرهٔ حقیقت به هر اسم که خواهد ذکر می‌کند و غیر از آن کسی نمیشناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه به ابواب واحد دخول در جنت واجب و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من‌یظهره‌الله که یوم اول یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار به او هدایت یافته نه آنکه مثل این ظهور گردد که

مثل این یوم گذشت و کسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال آنکه این یوم به نسبت به او عزیزگشته و هر شیئ در یوم قیامت ظاهر می‌شود بر هیکل انسان حتی دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه به مطالع آیات ازلیه و ظهورات قدمیه منتهی گردد که آن وقت اجل از این است که ذکر حدود خلقی شود لم یزل الله کان عالما و قدیما و لم یزل الله کان حاکما و قدیرا.

و العشر من الواحد السادس فی ان الله قد امر بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من‌یظهره‌الله من بعد بلقب القائم و الحکم علی اعدام من یحزننه من فوق الارض بما یمکن

ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من‌یظهره‌الله به این اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالا له من کتاب الله و اعظاما له من نقطة الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او به او برسد که او منم یا آنکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند به آیاتی که دین او به او بر پا است و فی الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد از برای منزل بیان کل اعمال غیب او باطل می‌گردد که گویا هیچ نکرده و اگر بر عکس باشد ثمر می‌بخشد او را و اگر خواهد عفو می‌کند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شاهد شده اگر چه هرگز محب نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید ولی از برای مسمای این اسم نکنید آنچه از برای اسم او می‌کردید اگر چه اگر بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد می‌آورید چنانچه در ظهور رسول الله (ص) کل منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب می‌دیدند به آن خواب افتخارها می‌کردند و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان که کل از برای اسم او قائم می‌شدند و از برای ظهور شب و روز تضرع و ابتهال می‌نمودند و اگر در خواب می‌دیدند او را، به آن خواب افتخارها می‌نمودند ولی حال که به اعظم حجتی که دین ایشان به اون برپا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لایحصی است کل بعد ازاستماع آیات او در خانه های خود مستریح نشسته و او الآن در این جبل ماکو است وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که اینطور

واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردد و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام به اسم سبیلی به سوی مسمی به هم رسانید این قسم محتجب مانید در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله (ص) را و آنچه بر او وارد شد از منتظرین به او و مگو که در دین نبودند امروز می‌گوئی در دین نبودند و الا آن روز در میان خود به گمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و گمان دون حق بر خود نمی‌بردند مثل آنکه امروز می‌بینی که کل به اعلی درجه فضل و دین خود عاملند و خطور دون حق از برای خود نمی‌کنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطهٔ بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد به آن مهتدی شوند و خواهی درک نمود من‌یظهره‌الله را و اگر قرار گذارید ای اهل بیان کلا که به هیچ نفسی نپسندید آنچه بر نفس خود نمی‌پسندید و حق را به باطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل می‌گردید لعل بر آن حزنی وارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطهٔ بیان کرده‌اید تا آن روز باطل نگردد توکل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعل بر مقصود خود چونکه نمی‌شناسید حزنی وارد نیاورید در ایام بطون او و در ایام ظهور که او می‌شناساند کل را نفس خود را به آیات و کلمات خود ولی کل به آن یقین نمیکنند که بشناسید او را از این جهت محتجب می مانید و هیچ حجتی نیست از برای کسیکه یقین نکند به او بعد از استماع آیات این است

* * * ص162 * * *

است صراطی که کل به آن داخل در جنت می‌شوند و محتجبین به آن داخل در نار می‌گردند که هیچ جنتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه به جنت و وصف جنتیت وصف شود زیرا که خلق جنت به امر او می‌شود و اگر می‌خواهی در بدء جنت نظر کنی نظر کن در بدء دین اسلام که هر کس داخل می‌شد داخل در جنت بود و الا در نار و درجه به درجه جنت مفصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او اصحاب رضوان و جنت بوده‌اند و دون او در نار تا آنکه منتهی شد به آخر ابواب که نص خاص منقطع گشت هر

کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی منحرف بود در نار تا اینکه به ظهور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت بر کسی که نشناخت او را و عارف نگشت به حق او ذکر کن و بعد مبدأ جنت را بیان بین و تا ظهور من یظهره‌الله متبعین را از منحرفین بشناس و حکم جنت و نار را به عین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آخرت می‌گردد و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر می‌گردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم بآن را یخلق الله ما یشاء بامره انه کان علی کل شیئ قدیرا.

الباب السادس و العشر من الواحد السادس

فی ان لا یحل السفر لاحد الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطة بعد استطاعته او اراد ان یتجر او یرید ان یزور حروف الحی اذا استطاع علی الروح و الریحان او اراد ان ینصر احدا فی سبیل الله و من یجبر احد علی احد فی سفر او یدخل بیته بغیر إذنه او یرید ان یخرجه من بیته بغیر إذنه حرم علیه زوجته تسعة عشر شهر و ان یتعد احد عن ذلک الحکم و لم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یأخذوا عنه خمس و تسعین مثقالا من ذهب حیث لا مرد و اذا اراد ان یجبر احد علی احد فرض علی من علم او یطلع ان یحضر و یمنعه و ان علم و لم یحضر فیحرم علیه زوجته تسعة عشر یوما و لم یحل له بعد انقضاء التسعه و العشر الا و ان یأتی تسعة عشر مثقالا من ذهب ان استطاع و الا من فضة و ان لم یقدر علی الفضة فلیستغفر الله تسعة مرة الی ان یقدر و ینفق الی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤذن باعلی صوته ثم علی الفقراء و المساکین من اهل الدین و الکتاب کل علی حسب شأنه و لا یسافر احد دون سفر الواجب من الحج او الحضور بین یدی النقطة الا اذا اراد ان یزور او یتجر فلا ینبغی له ان یطولن ایام سفره و ان اراد ان یطول فعلیه ان یرفعن ما یتعلقن به من کینونیه خلقت من ذاته او لا یطولن اکثر من ثمانیة و ثلثین شهرا الا لمن یتجر فی البحر فان له اذن علی قدر خمس و تسعین شهرا و لا یحل علیه فوق ذلک و من یتجاوز من ذلک الحدین ان یقدر علیه ان ینفقن اثنی و مأتین من مثقال من ذهب و الا اثنی و مأتین مثقالا من الفضة

ملخص این باب آنکه اذن داده شده سفر به سوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت هرگاه ما خلق عنه نزد او باشد بأسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول در بر اذن داده نشده الا آنکه سبیل آن، قدر همین باشد که آن وقت از برای او اذن الله هست زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدأ حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب و الا از فضه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله هست و ثمرهٔ این حکم آنکه در یوم ظهور

من‌یظهره‌الله در حین استماع سفر کند به سوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا اگر کل بیان از برای او است و

* * * ص 163 * * *

اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد نشود حکم ایمان نمی‌گردد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الا در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب می‌گردد اگر چه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه می‌توان از ثمرهٔ وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد به خلق وجود خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را به غیر اذن او یا آنکه یک قدم او را در سفر مجبورا حرکت دهد یا آنکه او را از بیت خود به غیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال نمی‌گردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الا از فضه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال می‌گردد بر او اقتران و بعد از استطاعت احدهما بر او است انفاق به سوی شهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلف دانند و الا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤمنین در هر موقف که هست محمود است و ثمرهٔ این آنکه لعل در بیان بر نفسی غیر حقی وارد نیاید لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او بود حکمی بر هیچ نفسی نمی‌شد به استحقاق بلکه کل از بحر جود او هست که در زمره تکلیف بیرون می‌آیند و الا اکثر را حد اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امرالله نمی‌نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و می‌دارد که کل با منتهای حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر نفسی حزنی وارد نیاورد که کل در مهد امن و امان او باشند الی یوم القیمة که آن اول یوم ظهور من‌یظهره‌الله است و خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و

هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کل اخذ عهد از ایمان به ظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدی نبوده و در سفر، بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب و اخف گردد عندالله محبوب تر است واگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب نقمت می کند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حد هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن بر می‌دارد از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الا سبل روح و ریحان بر مقادیری که من قبل الله مقدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته می‌شود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را کل مبدل کنند بر روح و ریحان قطعه‌ای میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که به ملاحظه‌های نفع جزئیه تعب بر نفس خود و دیگران وارد می آورند و الا اگر بر روح و ریحان می بود آن نوع حکم نمی‌شد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور درجه به درجه ترقی کند که کل نتوانند زیاده

* * * ص164 * * *

زیاده از یک فرسخ سفر کرد و الله یحفظ من یشاء فی السبل بإذنه انه کان علی کل شئ حفیظا

الباب السابع و العشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من الفاره و عدم فرض التحرز عنه و کذلک الحکم فی الحیوان الذی یطیر باللیل و الذی یسمونه بابابیل

ملخص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کل مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه بأسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمی‌گردد و در حال نظر بر مطهر مطهر کرده که محتجب از مبدأ نمانی که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله ذکر دون طهارتی نمائی که او اجل از این است بلکه قول او مطهر است و در هر شأن در مکامن طاهر و مطهره بوده و هست و از یومی که اول از برای آن نبوده الی آخری که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئ او را متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امهات او صفوة خلق بوده و مکمن طهر و طهارت طوبی لمن یدرکه یوم القیامة علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم.

الباب الثامن و العشر من الواحد السادس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد الا للمتجرین اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم

ملخص این باب آنکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و چه سرباز چه کتب علمیه و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی به سوی بعضی الا هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آن وقت حلال می‌گردد بر او و این نهی نشده الا آنکه کل تقمص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که دون سبیلی حیا باشد و الله یعصمن من یشاء من عباده عما لا یحبه انه کان علی کل شیئ وکیلا.

الباب التاسع و العشر من الواحد السادس

فی ان لکل نفس ان یجیب اذا یکتب الیه و یجیب اذا یسئل عنه و ما یتفرع علیه

ملخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی به سوی کسی خطی نویسد بر اینکه او را جواب دهد و فصل محبوب نبوده به خط خود یا به خطی که امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب به آنچه دلالت کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن نیر اعظم محتجب نگردد در حینی که نازل می‌فرماید من قول الله الست بربکم کل بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده ولی سرایت می‌کند تا به منتهی الیه ذر وجود و همچنین کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل، کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از رد جواب محبوب خود که به اجابت کینونیت او خلق می‌گردد در ذر افئده به اقرار به واحدانیت و در ذر ارواح اقرار به نبوت و در ذر انفس اقرار به ولایت و در ذر اجساد اقرار به بابیت و نزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز می‌گردند و الا در ظهور قبل که کل مجیبند مثل آنکه امروز می‌شود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر او است از ولایت و احکام قرآنیه بلکه متصور نمی‌شود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین به اجابت ممتاز می‌گردند و عبد بصیر آن است که در کل عوالم و مراتب اجابت حق را نماید اگر چه به اجابت به کتاب باشد یا به لسان یا بعمل که این اقوی است

* * * ص165 * * *

و از برکت اجابت آن نفس کل مأمور شده‌اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او بآنچه می‌شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او و همچنین اگر مقاعد آن محل اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک می‌کند واجب است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعل در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی‌شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاءالله بر

او من حیث لایعلم حزنی وارد نیاورند که یک دفعه ما یثبت به الدین مرتفع شود و او به شئون ما یتفرع علی الدین محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب می‌ماند همین سبب می‌گردد او را و لکن الله یهدی من یشاء بفضله انه کان بکل شیئ محیطا.

الباب الاول من الواحد السابع

فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و ماتین حولا و محو ما کتب من قبل او انفاقه الی احد

ملخص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست می‌دارد که کل‌شیء جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما یملک خود را از کتب مجدد کند به اینکه در ماء عذب ریزد یا آنکه به نفسی عطا کند لعل عین عبدی بر حرفی نیفتد که کره از نظر به اون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته می‌شود هفتاد هزار ملک بر او موکلند و همچنین حین محو که حفظ می‌کنند او را و اگر امروز نظر کنی در ارض می‌بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست می‌دارند که نظر بر او کنند بل در هر شیئ چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئ را ظاهر مکن الا بر علو صنع و کمال لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبی شاهد نگردد بر خلق خود که نظر کل ملائکه در ظل نظر او است و کم شیئ می‌خواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجرهٔ حقیقت گردد بلی اگر شیئ که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئ است که لایق شده از برای آیه« لیس کمثله شئ» و کل خواهند کرد بیان‌های خود را مجدد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجرهٔ حقیقت از هر ارض که مشرق گردد که به آن در یوم ظهور مسترزق و متلذذ شوند که ما قبل ذریعه بوده از برای آن ظهور و آیتی بوده از برای وصول به آن مقصود و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نویسد با ایمان به او به احسن خط الا آنکه واجب می‌گردد از برای او آنچه محبوب او است عندالله و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابهی و آخر اعلی و ما بینهما بدرجات ذکر و گویا مشاهده می‌شود در ظهور که صاحبان ادراک به هم می‌رسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد به رضای محبوب ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده می‌شود که کتب ما

لانهایة در اسلام به احسن خط نوشته شده ولی آثاری که مثبت حق و نافی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول

اول اون اقرار به ایمان نکنند قبول نمیگردد از ایشان کینونیت ایشان و چگونه حسن کتابت آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل «بئر معطل» و« قصر مشید» مانده و جمال او نزد اهل افئده احسن از جمال مذکور به اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء به عدد نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتب‌ها نوشته شده که دون ایمان به او ثمر نمی‌بخشد و در وقت ظهور من‌یظهره‌الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم‌تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظرکن در مبدأ قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آن را می‌نوشت حکم ایمان بر او می‌شد اگر مؤمن به او بود ولی اگرکل انجیل و آنچه در دین عیسی (ع) انشاء شده در ظل انجیل ثمری نمی‌بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئ در آن ظهور محبوب‌تر از آن نیست که آثار او را به احسن خط نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه از آن مبدء جود مشرق می‌گردد کل مؤمنین به بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آن روز و بر اعلی نهجی که در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نمایند که کل مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفسا الا بعد ان یقدر و لتتوکلن علی الله ثم یوم القیامة بآیات الله توقنون.

الباب الثانی من الواحد السابع

فی النیة حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الا و یقولن بلسانه انی لأقومن او اقعدن لله رب السموات و رب الارض رب کل‌شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین و ان یقرء بقلبه یجزی عنه

ملخص این باب آنکه هیچ عملی عمل نمی‌گردد الا آنکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انی لاعملن هذا لله رب السموات و رب الارض رب ما یری و ما لایری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او ولی لله واقع نمی‌گردد عمل مگر آنکه معرفت به هم رسانند به شجرهٔ حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او و به آیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول الله (ص) و حروف حی او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عمل کند از برای کسی الا آنکه لله کند و لله نمی‌شود الا آنکه از برای آن ظهور کند امروز عبادی که در انجیل عاملند کل از برای خدا می‌کنند به امر عیسی (ع)، اگر چه تا قبل از روز رسول الله، (ص) لله بود ولی حین ظهور لدون الله می‌شود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول الله (ص) کند که آن وقت لله ثابت می‌گردد و همچنین عبادی که در بیان عاملند از برای خدا و این آیه را می‌خوانند اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از برای او عمل کردند لله کرده‌اند و الا باطل می‌گردد که گویا هیچ عمل نکرده‌اند این در صورت اصل دین است دیگر فرع آن را خود اخذ کن و شئون دنیایی که باید لله شود خود ادراک نما

* * * ص167 * * *

مثلا غذا تناول می‌نمائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجرهٔ مدل علی الله هست محتجب هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته و راجع به اون می‌گردد در ظهور اخرای آن وگاه هست که خود از اون منع می‌کنی آنچه از برای او در نفس

خود می‌کنی و همین قسم کل شئونت را مشاهده کن در دنیا که می‌گوئی از برای او است و از او محتجب هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا به جوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از برای او عمل کردی لله کردهٔ چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن و الا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار می‌روی و اگر آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیدهٔ از این علم جوهر بسیط است که حین ظهور رسول الله (ص) حکم شد که کل ملل لدون الله عاملند اگر چه کل به کتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر است سر آن این است که همان مطاع از یوم آدم همان رسول الله هست و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کل را قائم به حروف اول بینی بلکه در آنها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیل اللیل لله عامل بوده ولی حین ظهور من‌یظهره‌الله اگر کل اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله می‌شود زیرا که نقطهٔ بیان آن روز همان من‌یظهره‌الله است نه دون آن و همچنین حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنها عامل بودهٔ چگونه می‌شود وقتی که ظاهر می‌شوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر به گمان آنکه لله می‌کنند غرق می‌شوند و لدون الله می‌شوند و خود ملتفت نمی‌شوند الا من شاءالله ان یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کل ما علی الارض زیرا که به هدایت، بعد از موت داخل جنت می‌گردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او نازل می‌آید این است که خداوند دوست می‌دارد که کل را هدایت کند به کلمات من‌یظهره‌الله ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمی‌شود بعضی به اسم علم و بعضی به عز و هر نفسی به شیئ محتجب می‌گردد که در نزد موت هیچ نفع نمی‌بخشد او را، کمال دقت نموده که از صراط احد من السیف و ادق

من الشعر به هدایت هادی کل، مهتدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخر لله می‌شود یک دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین.

الباب الثالث من الواحد السابع فی ان اداء الدین واجب فوری

ملخص این باب آنکه قرض دادن به مؤمن عندالله محبوب بوده و هست و همچنین ادای قرض که واجب است و احب است نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند رد نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمرهٔ این حکم آنکه همین قسم آیات تسبیح و تحمید

*** ص168 ***

و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده به خلق خود، در حین ظهور او رد او واجب، از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید که اگر کسی فورا در حین ظهور رد کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الا و آنکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حق نفسی را رد ننماید چگونه است حق الله که عبد به آن مؤمن شود ولی در حین رد اظهار ایمان خود کند و از مدین دین و معطی آن به آن محتجب ماند این است حد خلق اگر به عین یقین نظر کنی و الله یحکم بالحق و انه هو خیر الفاصلین.

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص

ملخص این باب آنکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن آنکه به یک اسم از اسماءالله متلذذ شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بأسی نیست لعل یوم قیامت به برکت این عمل تواند به اسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محتجب نگشت و گویا دیده می‌شود که شجرهٔ حقیقت ظاهر که مبدأ کل اسماء و امثال است ولی سکان بحر تخلیص به تخلیص خود محتجب زیرا که این ازبرای وصول به او است و آن به همین محتجب می‌گردد مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله هست تا منتهی شود به آخر مسائل فروعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی به یکی محتجب شده چنانچه امروز می‌بینی و از مقصود که ثمره کل است باز مانده و ملتفت نیستند و در حین عدم التفات حجة الله بر کل بالغ بوده و هست زیرا که اگر تدبر نمایند حجتی که مدین به دین اسلام شده به همان توان تصدیق حق نمود اینکه می‌بینی از اول عمر تا آخر به دین خود عمل می‌کنند و خطور دون حق در حق خود نمی‌کنند به جهت آن است که ممتحن نمی‌گردند و حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته می‌شد می‌گوید همان نفس. چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که خود تعجب می‌نمودند که چگونه می‌شود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند این است که عامل از روی بصیرت در هر شأن کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت می‌شوند در آن اظهار ایمان می‌کنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس و الله یخلص الذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر دونه انه قوی منیع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجرة لن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورها و اذا سمع فلیحضر حتی یامره بما شاء و ان قبل ان یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کل الدین الا ما یأمر به

ملخص این باب آنکه آنچه سبب نجات می‌گردد عرفان ظهور است و همچنین بر عکس

و دین خداوند در نزد هر ظهوری اوامریست که از قبل او به نفس آن ظهور ظاهر می‌گردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین به ظهور قبل اگر به ظهور بعد مؤمن می‌گشتند حکم ایمان بر آنها می‌شد و الا فانی می‌شد آنچه از برای ایشان بود قبل، و همچنین در نزد ظهور من‌یظهره‌الله کل دین اتباع اوامر او است زیرا که رضای خداوند عز و جل ظاهر نمی‌گردد الا به رضای او و بعد از ظهور وقوف بر آنچه از قبل بوده ثمر نمی‌بخشد دقیق شو در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آن روز که آن روزی است که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا ان انتم تحبون ان تفلحون.

الباب السادس من الواحد السابع فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلاتها الا فی حین الضرورة او وقت المجاهدة الا الذین هم یصنعون

ملخص این باب آنکه اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عندالله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که به صنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمی‌گردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بر هیکل انسانیت و شئون لایقه به آن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شیئ شاهد نگردد دون رضای خود را، زیرا که نمی‌دانی تو از جوهر وجود خود محتجب می‌شوی و چه بسا راضی می‌شوی که باشد با غیر رتبه خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم‌تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم، کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت جنت که لسان عربی است نمی‌توانند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بفهمند ببین که در حق جوهر وجود چه می‌شود قسم به ذات مقدس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین منفطر می‌گردد و علم کل به این اشد اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شأن به او مؤمنند و به او متوجه و بدء کل از او بوده به امر او و عود کل به سوی او است به امر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصاء می‌کنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را به عین او بیند الا من شاءالله و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر او ظاهرند بر کل است ملاحظه آن علما در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کساب در حد سلسله خود تا اینکه هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الا عیونی که غیر الله را نمی‌بیند چگونه کل خلق توانند درک نمود کمال تراقب را داشته که یوم قیامت

قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیات کل‌شیء کلمه سبحان الله می‌شنود که به او تسبیح و تقدیس خداوند کرده می‌شود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی می‌شود چگونه لایق که غیر کلمهٔ حب شنود یا آنکه غیر مقعد عز مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نگردی بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی‌دانستی ولکن ظاهر را شنیدی که عبادی که ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل او به عرفان او واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر نهج ظاهر است و الا نظر به واقع کنی که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه می‌کنی به او می‌کنی و از برای او، و حال این قسم محتجب می‌شوی فلتتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون.

الباب السابع من الواحد السابع ینبغی لمن یدرک من‌یظهره‌الله ان یسئل من فضله ان شاء و من علیه فلیشرفن مقعده بتراب نعلیه

ملخص این باب آنکه همین قسم که کینونیات کل وجود بالنسبه به شمس وجود مثل شبح در مرآت است کذلک مشاهد کن حد کل‌شئ را و بدانکه هیچ نفسی عندالله و عند اولی‌العلم اعز از شجرهٔ حقیقت نبوده و نیست و از آنجائیکه ظاهر می‌شود بر صرف ربوبیت و کل نتوانند چونکه نمی‌بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کل از فضل او طلب نمایند آنچه سبب عز ایشان گردد لعل از ثمرهٔ وجود که لقاء او است کل محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است که نظر به اقتران کنی زیرا که اگر کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد امکان دارد به این نوع عز ثمرهٔ وجود خود را اخذ نمائی هر آینه معادل نمی‌شود با تسع تسع عشر عشر آنی از او، زیرا که شیئیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را به ذکر دون او و همچنین در کل شئون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از مبدأ کل خیر محتجب نگردی اگر چه این امر اعز است از هر شیئ ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک نمود چنانچه عبادی که به اسم تقمص، قمیص عزت را پوشیده نتوانید چگونه می‌شود در حق او توانید درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمرهٔ وجود خود محتجب نگردد و الله یمن علی من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما.

الباب الثامن من الواحد السابع

* * * ص 171 * * *

فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد مما یحب من اسماء الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحسب من اول العمر الی آخره ثم یکتب مافات عنه و ان مات فعلی وراثه ان یکتبوا له مما قضی علیه من العمر

ملخص این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر وراث او است و ثمرهٔ آن آنکه لعل در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت تکثر کند مؤمنین به او را زیرا که کینونیات افئده ممد است من الله به این اسماء همین قسم که ذکر کرد مدد شئ را سبب می‌شود که کم‌کم به رتبه جسد برسد و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن اینکه لعل مکثر گردد تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آنکه در یوم ظهور کل نه بینند در آن واحد الا این واحد را به نحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور، واحد قرآن می‌دیدند احدی از مسلمین از صراط منحرف نمی‌شد و کل این واحد بدرجاته منتهی می‌شود به واحد اول کل عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد به یک واحد، همان واحد اولی است که کل مکلفند به معرفت آنها و در آن واحد مبین الا واحد بلا عدد که حروف اول باشد تا آنکه نه بینی در مرایا الا طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سر تجرید گویا دیده می‌شود که سر واحد جریان به هم می‌رساند تا آنکه در کل شئ جاری می‌گردد حتی عدد قلم در قلمدان عدد واحد می‌شود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند و در بهاء واحد اول بهاء کل را قرار ندهد نشناخته است واحد اول را و حق او را در صقع او عطا نکرده مثلا اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهاء آن را بهاء کل واحد قرار دهد که کل ممد از او هستند این است که در بعث آن بعث کل ذکر می‌شود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن

عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل آنکه امروز می‌بینی در اسلام آنچه هست مدد دین به اسم محمد (ص) و مظاهر او و ابواب هدی است و همچنین در دنیا کل به ایشان مستمدند این است که کل اعداد متکثره به این واحد قائمند و آن واحد به واحد اول که بلا عدد است قائم و اون بنفسه بالله عز و جل قائم و بعد از رتبه واحد اول مراتب ما لانهایة هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و الله یخلق ما یشاء و یکثرن واحد الاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیئ قدیرا.

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یبعث فی ذلک الدین ان یبنی بیتا لنفسه علی ابواب خمسة قبل التسعین و بیتا علی ابواب التسعین

ملخص این باب آنکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند به اسم من‌یظهره‌الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نود و پنج متجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سر حقیقت در رتبه جماد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیت او که کما هی ظاهر او است ناطق گردد که لله

* * * ص172 * * *

لله است ملک السموات و الارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حق او و از او منع ننماید آنچه از برای او است که شبهه نیست که موت کل را درک می‌کند و اگر بر ایمان و نصرت او رود اسم خیر او می‌ماند الی یوم القیمة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقتی چنین صاحب ملکی بدین خود عامل بوده باشد و الا مثل به آن زده می‌شد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملت به اسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور من‌یظهره‌الله مایه افتخار را سکان عصر او بر دارند که اسماء ایشان الی یوم القیمة به خیر ذکر شود عندالله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت پیدا نشده که ضرب المثل شود و الا کل در ملتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده‌اند ولی چه ثمر که در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجرهٔ محبت او محتجب ماند چنانچه در عصر ظهور بیان انقطاع او به جایی رسیده که به گمان اینکه حق نزد کسی است تفویض نموده به او و کسی که ما علی الارض و نفس او به اسم او می‌کنند آنچه می‌کنند ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده ثمرهٔ این حکم آنکه لعل یوم ظهور شجرهٔ حقیقت مثل این بیوت متکثر شده باشد لعل بیت او واقع شود نه این است که

در بدء ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه حجتی که خداوند به نقطه بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را نویسد و فرستد که به یک آیه آن حجت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عندالله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله (ص) نشده و بر کسی آن حضرت نازل نفرموده آیهٔ به نحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت نعمت ببین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که به یک آیهٔ آن کل مؤمنین عمل می‌کنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت بر پا نشود و کل عامل باشند متحمل ولی نازل می‌شود بر قلوبی که ناظر به سر وجود و جوهر دلیل در مبدأ شهود نیستند و ملتفت نمی‌گردند و فی الحین لله ساجد نمی‌گردند و حال آنکه این همان است که« لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیه الله » قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی که می‌شنوند و سجده نمی‌کنند نازل شده چنانچه نص آیه شریفه است «و اذا سمعوا آیات الله لا یسجدون» و با وجود این خطور دون ایمان در حق خود نمی‌کنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عندالله بآن نمی‌شود و حال آنکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم‌تر است از آیات قبل بما لانهایة لها بها منها الیها اگر کل مؤمنین به بیان در حین

استماع یک آیه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین به آن هستند زیرا که همان آیه ایست که« الست بربکم » بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم به خداوندی که وحده وحده لا شریک له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و به آنچه که در امکان ممکن است به اعلی درجه فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شود به نهج آیات که عجز او را به او بنمایاند نزد خود اگر

بقدر طرف عینی صبر کند در پیش خود، و نگوید به قلب خود و لسان خود هذا من عندالله لا ریب فیه انا کل بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عندالله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی به او نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب اون جبل می‌بود باید از خشیة الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعدتر از جبل می‌شود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی‌بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد و حال آنکه متصور نمی‌شود که چنین نفسی به هم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا به کل عامل بود این بر صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود را سخت‌تر نگیرند و به گمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می‌شوند مثل بحر رقت می‌کنند ولی جایی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق می‌گردد «کانه لم یسمع» می‌شوی ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفری نیست کل را در یوم قیامت، و طالع می‌شود بغته و حکم می‌کند بر آنچه خواهد، ادنای وجود را اگر خواهد اعلی می‌کند و اعلای وجود را ادنی می‌کند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان می‌شود نه این که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا (ص) خواست امیر المؤمنین علیه السلام را ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لابد ثابت می‌گردد زیرا که همان امری است که دین قبل به او ثابت شده و بعد هم به او ثابت می‌شود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل به امر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند و الا که محل حکم نمی‌گردد و الله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیئ قدیرا.

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتحرزن کل نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولده و لا ینبغی لاحد ان یترکه

ملخص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی‌کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمرهٔ اسماء است که به منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول نیست الا واحد اول که در قرآن رسول الله (ص) هست و در بیان ذات حروف السبع و قبل از قرآن عیسی (ع)[4] بود و بعد از بیان من‌یظهره‌الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر میشود و الا مستوی بر اعراش که معری از حد حدود است همان مشیت اولیه است

* * * ص174 * * *

است که اعراش او را متغیر نمی‌کند و هیچ اسمی اعلی عددا از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللهم که اعداد طرح کنی واحدا بعد واحد عدد اسم احد ناقص می‌شود و اگر با الف و لام حساب کنی اسم مشتغاث را عدد اسم حی زائد می‌آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله از این جهت امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد به نقص عدد اسم هو، در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجرهٔ حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئده مسبحین می‌شناساند خود را به کل به اذن الله عز و جل زیرا که از برای او حرکتی

4- کلمه "ع "در جلد 96 کاتب یزدی نوشته نشده بود

و سکونی نبوده و نیست الا بالله عز و جل ثمرهٔ آن اینکه کل اسماء چون طائفند در حول اسم الله و کمال کل اسماء به بلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان به بلاغ ما یمکن برسند که در

حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر به آن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجرهٔ حقیقت بر او است رجوع به سوی او و اگر چه یقین ننماید لعل از نار نجات یابد به این فضل و هیچ فضلی در بیان از این اعظم‌تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من‌یظهره‌الله نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدأ خلق کینونیات است در ذر افئده بعد از تمامیت ذر اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرز لعل به این سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیر الله نه بیند و شاهد نشود الا به رضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربکم ثم باسمائه الحسنی کلها فان له الخلق و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب.

الباب الحادی و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی الکرسی

ملخص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شأن وقر بیرون نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل توانند استماع نمود کلمات حق را و ثمرهٔ آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی به افتخار تعلم نزد آن مبدأ علم متعلم گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که « ما یقع علیه اسم شيء» است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر وجود و این کلامی هم که می‌بینی ابداع آن می‌شود

* * * ص175 * * *

در صقع آن بنفس آن و الا مقام ذات او اجل است از ذکر اقتران به حروف و هیچ لذتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم و بم در حق کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل‌شیء همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل کلام‌ها که اگر آن انسانی می‌بود متکلم هر آینه می‌گفت اننی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتقون و حال آنکه می‌گوید به لسان کینونیت خود آنچه گفت و می‌شنود آن را کل شئ که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کل کتب سماویه قبل باید به او مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه به آن کتب باید به آن مظهر مؤمن گردند و از این است که به یک آیه واحده حجت او بر کل ما علی الارض بالغ است بر هر ذا لسانی به لسان او که اگر امروز یکی از امت آدم باشد به آن عرض کرده می‌شود یک آیه واحده به مثل آنکه عرض کرده می‌شود بر اول من آمن بالبیان و به آن گفته می‌شود که کل ما علی الارض عاجزند از اتیان به او اگر فی الحین

تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر العیاذ بالله تأمل نمود و یقین ننمود به کلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول او و از حین استماع تا آنکه به درجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل می‌گویند « یا اصدق الصادقین » در حین ظهور اگر تصدیق شجرهٔ حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات آن تامل در تصدیق او نکردند « یا اصدق الصادقین » گفته‌اند و الا عمل ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسم، اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که مدل بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف به این وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصور است به صدق او است و حال آنکه به اعلی صوت خود ندا می‌فرماید کل خلق را که کل می‌گویید « یا اصدق الصادقین » چرا تأمل در تصدیق آنچه نازل می‌شود دارید این است که یک دفعه قلم بر دور عالم می‌گیرد الا من شاءالله و کل ملتفت نمی‌شوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده‌اند و اگر بگویند عبادی که صادقند غیر از به اتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند که این آیة، آیة الله نیست و کل عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده بر فطرت و حال آنکه مثل بحر از آن بحر جود نازل می‌گردد این است که کل به ایمان به او صادق و تصدیق کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است به یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون میکند از او منع می نمایند که اگر منع نمی نمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور این است که کل به اسم او صادق

* * * ص176 * * *

او صادق ولی منع آن را از مسمی میکنند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است به ضیاء خود در حد خود ولی در شمس سماء نگوید چقدر محتجب است مثل رهبان هم در زمان رسول الله (ص) همین قسم است که به اتباع دین عیسی (ع) اون‌ها را صادق می‌گفتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است نمی‌گفتند و

می‌خواستند که از صدق شبح در مرآت اگر حق می‌بود تصدیق کنند شمس سماء را و حال آنکه حین خطور دون تصدیق رسول الله (ص) شبحیت شمس از آنها مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان ببین و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله (ص) دقیق شو که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مثل مثل آن است که ذکر شد بلکه او را به خود او تصدیق کنی این است معنی «اعرفوا الله بالله » و بر این اصل کل فروع آن را جاری کن و صدقوا الله بالله و حببوا الله بالله و اطیعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله و همچنین کل اسماء و امثال را در آن روز مشاهده کن و ببین امر چقدر دقیق است که اگر حین ظهور شجرهٔ بیان کل ما علی الارض مؤمن بودند به قرآن و در حین آیه اولی کل تصدیق نمی‌کردند او را هر آینه کل عندالله کاذب می‌شدند و همان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است امروز می‌خواهی به اشخاصی که مبدأ علم او فهم کلمات عبادی است که به او ایمان آورده تصدیق کنی او را این است که نشناختهٔ محبوب خود را و در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را اگر لا گوید لا می‌گوئی و اگر بلی گوید بلی می‌گوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیدهٔ به اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور به علمای آن ظهور محتجب می‌شوند و حال آنکه از ورای امر غافلند که به یک قول لای او کل این‌ها غیر صادق می‌گردند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کل تصدیق‌های ایشان در نزد او به یک بلی تصدیق صرف می‌شود و به یک لا دون آن، نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا (ص) یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفهٔ هر آینه امروز کل تصدیق می‌کردند آن طائفه را به تصدیق رسول الله (ص) و اگر بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین به احمد (ص) که تصدیق نکردند رسول الله را به قول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی (ع) منحرف نبودند ولی عندالله صادق نبودند که اگر صادق می‌بودند ایمان به رسول الله (ص) می‌آوردند و همچنین

در نزد ظهور من‌یظهره‌الله بین که کل کاذبند الا عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد و چه دون آن

ص177

زیرا که تصدیق حق به قول او است و کل صادق می‌گردند به اتباع به آن و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را به آنچه که دین ایشان به آن بر پا بوده و سبب تقرب اون به سوی خداوند بوده و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین.

الباب الثانی و العشر من الواحد السابع فلا ینبغی من یعمل لله ان یشرک به شیئا

ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقتی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کسی از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و حروف حی او و کل مؤمنین به او، اذن داده نشده اگر کسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب اون بوده از ذره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه ما یتفرغ بر وجود آن اگر چه او اجل از این بوده و هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حد عباد است و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبهه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی‌شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف می‌گردد به شأنی که باز میسر نمی‌شود اطاعت این امر الا از برای مدرکین مگر در ظهور او کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت می‌گردد آن وقت هم در شئون معدوده چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال می‌وزد از این جهت نهی شده و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده انه کان وساعا علیما.

الباب الثالث و العشر من الواحد السابع

فیما فرض الله علی کل عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممن یظهره‌الله فی ایام ظهوره بخطه

ملخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم‌تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن گردد به خط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر می‌شود مثل آنکه آیات الله می‌گوئی در آن هم شأن الله می‌گوئی آن وقت اعز از هر شیئ عزیزیست عندالله و عند اولی‌العلم و یک صفحه که نوزده آیه باشد به خط آن بر کل اهل بیان فرض شده تملک آن را که هیچ جزائی در یوم قیامت معادله با آن نمی‌کند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بها آن زیاده است عندالله و عند اولی‌العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عندالله از برای آن نفس و اگر العیاذ بالله دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و به آن در جنت مفتخرند و هر چیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله از برای او که به آن در نار مخلد میگردد الا اذا شاءالله

ص178

شاءالله چه به خط آن باشد و چه به آثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کل آثار او می‌بود به احسن خطی که در امکان فوق آن متصور نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع می‌گردد و آن می‌ماند تا ظهور دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان به او ثواب آن اعظمتر است از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشا شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا، چنانچه بدئی از برای اون نبوده و گویا دیده می‌شود که کتب آن شمس حقیقت نازل می‌گردد بر مؤمنین به او و استقبال می‌کنند حامل آن را اعز از استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم می‌شوند از برای آن ایشانند ارکان

دین و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین به قرآن در این ظهور می‌بینی که نزد حضور قرآن قائم می‌شوند و از شجره حقیقت که منزل او است محتجب مانده‌اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه چنین است بلی این عمل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شئون ما یتفرع بر او است و درک خواهد نمود کل خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می‌نوشت بهتر بود از اینکه انجیل و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد و همچنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت را سریان ده لعل از مقصود محتجب نگردی فلتملکن خیر شیئ قد خلقه الله اذ اذن الله لکم ثم ایاه تشکرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی قابل نیست به استحقاق عطا او را و بر کل سؤال از فضل او است و بر او نیست الا آنچه مشیة الله تعلق گرفته یؤتی من یشاء و یمنع عمن یشاء ولکن الله یؤتی الناس کلهم اجمعون اذا هم بالله و بآیاته یوقنون.

الباب الرابع و العشر من الواحد السابع

فی عدم جواز التوبة الا عندالله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفروا لله سرا عند انفسکم

ملخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند من‌یظهره‌الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود و او که اگر عبدی به آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق است به استحقاق کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار می‌کنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمی‌شود الا به استغفار از مظهر امر که شجره حقیقت باشد و همچنین حروف حی او در یوم ظهور او و الا به عدد کل‌شیء اگر استغفار کنی ثمر نمی‌بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار می‌کنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق به سوی خدا الا به ابواب واحد که منتهی می‌گردد به واحد بلا عدد که اون باشد که مکون کل اعداد لانهایة قبل و بعد است و همچنین در حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء همچنین میم را الا استغفار نزد سین و همچنین حرفا بحرف تا واحد اول تمام شود که آن وقت تکثر آن را نتوان احصا نمود از این جهت امر به استغفار منقطع می‌گردد الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که ما بین خود و خدا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می‌فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت قبول نمی‌شود الا نزد ظاهر به ظهور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را که کل، حول آن طائف می‌گردد و استغفرالله فی کل حین و قبل حین و بعد حین.

الباب الخامس و العشر من الواحد السابع فی وجوب السجدة عند

ص179

عند باب مدینة یطلعن فیها نقطة الالهیة اعظاما من الله له انه هو العزیز المحبوب

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت و ربوبیت خلق شده همیشه در علو و سمو سائرند و چونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسد محتجب می‌مانند از خضوع از برای آن و حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر به اوامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور آن، که می‌شود کل نظر به خود می‌کنند و از او محتجب می‌مانند زیرا که او را هیکلی مثل خود می‌بینند و حال آنکه سبحان الله عن الاقتران مثل آن هیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل مؤمنین اگر مؤمن باشند مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء می‌گردد و محل ظهور حصن معروف واجب است بر کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع می‌گردد و به اذن ظاهر در آن ظهور آن روز حکم می‌شود اگر چه هیچ شیئ نیست مگر آنکه ما له و علیه او از شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر می‌شود نه حین ظهور مثلا یوم ظهور من‌یظهره‌الله خضوع خلق آن را در نقطه بیان ظاهر می‌شود چه مبدأ ظهور مقام نطفه ظهور است اگر چه نطفه ظهور بعد اقوی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان می‌شود و الا نظر که کنی هیچ نفسی نیست که به سبیلی اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان می‌گردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل عامل

بودند خاضع بودند به قول عیسی (ع) از برای رسول الله (ص) در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمی‌شود و همچنین آنچه امروز در قرآن عمل می‌کنند از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان به آنچه می‌کنند ولی چون نمی‌شناسد شمس حقیقت را از این است که از ایمان به اون محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن به او شوند ولی نجات کل در ایمان به او است و او بنفسه غنی است از ایمان بما سوای خود مثل آنکه اگر کل به رسول الله مؤمن میشدند خود ایشان نجات مییافتند و الا آن شجره بنفسه همیشه در جنت

ص180

جنت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن‌یظهره‌الله خود مؤمن میگردید و الا او غنی بوده از کل و هست مثلا اگر در مقابل شمس الی ما لانهایة مرآت واقع شود بعکس بر میدارد و حکایت میکند از او و حال آنکه اون بنفسه غنی است از وجود مرایا و شمسی که در آنها منطبع است این است حد امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیات و ذاتیات و نفسانیات خود را در حب واحد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت به واحد اول منطبع گردید و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی ما لانهایة که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و الا ثمرات وجود خود را باطل نموده‌اید به ایدی خود، امروز سالی هفتاد هزار نفس به زیارت بیت الله می‌رود که به امر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکه بود و حال آنکه آمر اقوی از نفس امر است این است که این همه خلق که الآن می‌روند از روی بصیرت نیستند که اگر می‌بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق می‌شدند به امر او و حال آنکه می‌بینی که چگونه واقع شده که به امر قبل او مدین به دین هستند و شب و روز سجده می‌کنند خدا را به او و حال در جبل محل سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل به ایمان به او است چنانچه می‌بینی که امروز کل مفتخرند به ایمان به او در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله بر آن حکم می‌شود به او محتجب مانده چنانچه ایمان مؤمنین به انجیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم شد و همچنین نزد هر ظهوری

مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنن ظهورات قبل او بما لانهایة قبله از آن ظاهر می‌گردد حتی آنکه آن زمانی که آن ظهور به خیاطی در آن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جوهر می‌گردد اگر چه به یک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محتجب ممان تا آنکه فائز گردی به ثمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی به نجف سجده کنید یا در بحر که به فراسخ متعدده ممکن است احتراما لقبته المطهرة و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او و اگر از این گذشته و بر اون هم ظلمی وارد نیاید راضی می‌گردد این است که در یوم ظهور کل ممتحن می‌شوند و اگر تعقل کنند و به عرفان نفس خود ظهور الله را تصدیق کنند کل نجات می‌یابند ولی چون نمی‌کنند حجت بر ایشان بالغ می‌گردد و خود در احتجاب می‌مانند و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین.

الباب السادس

ص181

و العشر من الواحد السابع فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل احد علی ارضه ممن لم یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلیة ینتفع به الناس کحروف الانجیل

ملخص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عندالله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را و در نزد ظهور من‌یظهره‌الله غیر مؤمن به او را و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر می‌گردد دون مؤمنین به خود را و در ارض جنت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من‌یظهره‌الله در مؤمنین به آن نشود چنانچه در این ظهور در حق حروف حی که کل به آثار قبل ایشان کل اظهار علم خود را می‌نمودند و اصل دین ایشان به حب ایشان ثابت بود ارضی نشده به آنچه از برای دیگران راضی شده ببین چقدر کل محتجب محشور می‌شوند و حروف حی چقدر بینا و مراقب باش که مثل این در حق هیچ نفسی نشود که هیچ شیئ به مثل آن نهی نشده لعل در یوم قیامت به اتباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را به آنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوردی زیرا که نمی‌شناسی و در حینی که نمی‌شناسی امارات حقه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقند و اگر از اهل فؤاد باشی که به استماع آیات از نزد ایشان می‌دانی که اول حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا دون آنها که امر الله را به کل می‌رسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آن وقت اذن داده شده و الا نهی شده به اشد نهی لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین به خود و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار است الا همان که اذن

داده شده اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عز باشد که مطلق اذن داده نشده فلتتقن الله فی ذلک الحکم ثم تتقون و اگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبود و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او می‌شود و شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن ولتتقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجمعون.

الباب السابع و العشر من الواحد السابع فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة فی تلقاء الشمس انما البهاء من عندالله علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه که در ایام سته متحمل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفته به او داده می‌شود و از آنجایی که هر شئ روح آن متعلق به انسان است و شهادت هر شئ شهادت

ص182

شهادت انسان است از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیهٔ که مدل است بر توحید آن خدا را و ایمان آن به نقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیت هر کس که متبع او است که این است ثمره این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبهه نیست که بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو می‌گردد اگر نگوید بین یدی الله و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من‌یظهره‌الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شئ یسئلون.

الباب الثامن و العشر من الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عامدا فله ان یأتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا فلیستغفرالله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شئ علیه و من یحبس نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یحبس و یهبط کل عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما ینعقد لم یکن فی البیان

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی‌شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی‌گردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حد مرتفع گشته و بر ذهب و فضه به عدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حی وارد آمده و اگر بر حروف حی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عز و جل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن آنها نبوده و بر اولوالدوائر حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر به ابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند

نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شئ حایل شود بر آن حدود الهیه وارد می‌آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمی‌شود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال میگردد و مادامی که حایل

است از اون نفس حکم حلیت بر محل اقتران بر او جاری نمیگردد و کل عمل او هبط میگردد اگر چه به اعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر ما لا یحل علیه بر او از حدود الهیه در هر شهر عدد واحد از ذهب وار می‌آید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می‌شود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید و لتتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون و ثمره آن اینکه اهل بیان به این نوع ترتیب شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اول عمر تا آخر عمر در دین او مدین است و از برای لقای او عامل و می‌شود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حق او حکم حائلیت کن و حال آنکه به ظاهر از همه اعلی‌تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع‌تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور او را حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق به آن محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه موسی ابن جعفر علیهما السلام تغییر داده بودن لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد نمی‌آمد و حال آنکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت و اگر مثل این بدع را بر داشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین چیزهائی که به غایت به نظر خفیف می‌آید اعظم می‌گردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق مثل او اگر چه شبهه نیست که اولوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگر چه بترسید از نفس ظهور که کل به شبحیت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان به خداوند محتجب نموده باشی ولیکن اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم‌تر است از حزن کل‌شیء که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از

از دره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که کل شئ به او شئ می‌گردد و او اجل از اقتران به شئ است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول واحد ثانی تا اینکه الی ما لانهایة منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر می‌آید و مقدم می‌شود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد به حق اعلی می‌گردد از اعلایی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل می‌شود و سافل عالی می‌گردد و بر عکس عالی عالی‌تر می‌گردد و سافل سافل‌تر اگر تصدیق حق نکند والله یؤید بامره من یشاء من عباده انه کان بکل‌شیء علیما.

الباب التاسع و العشر من الواحد السابع فی الصلوة

ملخص این باب آنکه اول صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کل آن به عدد واحد وضع شد تا آنکه هر یکی باب جنتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در آن حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای من یظهره‌الله که اگر کسی به ظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی به کینونیت عابد بوده خدا را به او و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود او است مثلا صلوة نقطه بالنسبه به صلوة حی مثل نقطه است بالنسبه به حروف حی و همچنین صلوة حی بالنسبه به حروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی به حروف ثالث الی آنکه به آخر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز می‌گذارد و آخر وجوهم بر این حدود ظاهریه نماز می‌گذارد ولی صلاة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او لا شیئ است و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره‌الله گوید مقترن نمی‌شود با توحید کل‌شیء چه قبلا چه بعدا چه سرا چه جهرا زیرا که او است ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید می‌کنند از حروف حی و کل اعداد متکثره از واحد اول به او توحید می‌کنند اگر در اینجا نمی‌توانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة غیر رسول الله (ص) از اشرف خلق که امیر المؤمنین (ع) بود تا منتهی شود به آخر وجود به امر او خلق شده چگونه می‌توان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئ حول نفس خود حرکت می‌نماید از حول مبدأ خود نمی‌تواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه به امر او صلوة کل‌شیء مقترن نمی‌شود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین (ع) و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی واحد الاول و بهاء کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بها اشیاء متکثره را مجرد کنی تا آنکه رسد به یک دانه جواهر کل را دارد به بهائیت نه بذاتیت و همچنین صلوة امیر المؤمنین کل صلوة را دارد به بهائیت نه به کینونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و همان صلوتی که

در بدء در حین نزول آن اعراب دستک میزنند امروز به بین که در سر محل اقامه آن در بین علما چه قدر

ص185

کلام واقع می‌شود تا آنکه در یک مسئله فرعیه متعلقه به آن هزار بیت کملین علماء انشاء نموده ولی از این شئون محتجب ممان از مبدأ مثل آنکه امروز کل مؤمنین به قرآن شب و روز هفده رکعت نماز واجب می‌کنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب می‌کنند ولی از مذوت آن محتجب و بر آن وارد می‌آورند آنچه وارد می‌آورند و حال آنکه یومی که رسول خدا وضع نمود آن را نبود الا حبل خضوعی و خشنوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجع خود و از آنجائیکه عبادت مقبول نیست الا به توحید در مقام عبادت بشنو که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت به او الی الله متوجه و از نفس او حدود ظاهریه صلوة را منع نموده و حال آنکه آنهائی که شب و روز در صلوتند چون که مقبل الی الله نشده حکم دون حقیت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شأن از شئون دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدأ دین است بدیع میگردد مثل آنکه در ظهور اسلام لا اله الا الله عیسی روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام بر او نمی‌شد الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقترن است به محمد رسول الله و هم چنین در ظهور من‌یظهره‌الله لا اله الا الله مقبول می‌شود که مقترن باشد به شهادت در حق او که اون بعینه همان لا اله الا الله و شهادت در حق نقطه بیان است ولی آن روز به غیر آن ظهور مقبول نمیگردد به مثل آنکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الا آنکه مبدل شد به لسان عربی و اقرار به نبوت محمدی جائی که در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق به آن و امروز می‌بینی که هر نفسی به یکی از اعمال از مذوت آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدأ وجود، هر آینه اقرب از لمح بصر ازصراط تجاوز می‌نمودند و در این شئون محتجب نمی‌ماندند ولی از این شئون هم در غروب شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علو ایمان خواهند نمود ولی نظر را

هم همیشه به مبدأ اندازکه کل اینها نزد اون مثل خاتمی است که برید تو است حرکت می‌دهی آن را هر طور که می‌خواهی بلی کسی را مصلی می‌گویند که به حروف واحد مؤقن شود و عز را در امرالله بیند نه در نفس شئ و محتجب نشود به نظرکردن در آن شئ که اگر قابل نمی‌بود محل امر نمیشد و در حین صلوة قصد کند خدا را وحده وحده به ملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اول آن وقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آمد و صادق شد در یوم قیامت و الا در لیل مقبول می‌شود از آن همین قدر که به این نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة نه بیند الا معبود را و نظر نکن الا به سوی خداوند وحده وحده

ص186

وحده لا شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب میگردد و مقبول نمیشود عبادت اون باید توجه کند به ذات اقدس الهی که لم یلد و لم یولد بوده و هست و کل‌شیء دون او خلق او است و او شناخته نمی‌شود به کنه ذات او و موصوف نمیگردد به عز قدس کینونیت او و مستحق عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی درکل این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که به هر رکعتی فتح بابی از ابواب جنت می‌گردد که عرفان به حروف واحد باش در یوم ظهور آنها و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در او صور حدودیه هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و وصف‌هائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول مستمدند نه این است که محتجب مانی به اینها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و هنوز به مقام صور حدودیه جوهریه نیآمده و وقتی که ظاهر می‌شود به مدد آن است نه غیر آن مثلا اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنت باشد نظرکن که ما یقوم به این حدیثی است که فرموده‌اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ این حدودات کل مستمد است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام بین یدی او نبود الا یک

مصباح و همچنین در کل ظهورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محتجب نمانی و اگر در نزد اون واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صقع او است نه نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کل خلق را واحدا واحدا فرض کن تا آنکه منتهی شود به واحد اول که رسول الله (ص)[5] و حروف حی آن باشد در هر رتبه از تکثر آن واحد هست که کل قائم به او است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود متجاوز نمیگردد و کل صلواتها بنفسها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفسها ساجدند از برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده مثل به نفس صلوة زدم تا کینونیات را مثل اون بینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگر چه صلوة آخر وجو بعینه مثل صلوة اول وجود است ولی همین قسم که کینونیت آخر وجود نتواند

ص187

مذکور شد نزد اول وجود الا در حد خود که آخر وجود باشد کذلک کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کل الا الله وحده وحده لا شریک له را و همچنین کل واحد متکثره را مثل واحد اول بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند نیست الا آنچه که در واحد اول متجلی شده و مبین خالقی الا الله و رازقی الا الله و ممیتی الا الله که در کل مرایا متجلی نیست الا شمس واحده و آن حقیقت مشیت اولیه است که او بنفسها مدل علی الله است و کل آنچه می‌کنند در مرایای

5-کلمه ص در جلد 96 به خط کاتب یزدی نوشته نشده است

خود به او می‌کنند و او بالله عز و جل و اگر ناظر شوی بر این نظر می‌بینی به عین یقین که شیئیت کل اشیاء به مشیت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیت بکینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر می‌گردد این است معنی ء انتم تزرعونه ام نحن الزارعون و همچنین مثل زدم به فرد ادنی تا اعلی را خود استنباط کنی و کل این مراتب را به مثل آنکه کف خو را می‌بینی ببین و به عرفان مگذران لعل در یوم قیامت توانی اخذ ثمر نمود و الا کرور کرور از حکما در معرفة الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که ثنای کی را می‌نویسند و بر کجا وارد می‌آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری مستقر می‌گردد هر آینه در یوم قیامت نفع می‌بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت کل عرفان‌ها اگر شهود شود ثمر می‌بخشد و الا در هوای فؤاد آن نفس می‌ماند و در مقام عبات توجه مکن الا به سوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائیکه توجه به آن مقترن است به اقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر به اسم کند عبات نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصو الهی عز و جل بلکه کل اسماء مدل است بر اینکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شئ که ذکر شیئیت بر او می‌شود خلق او است و او است مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد هم چنین زیرا که این است شان استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی‌شود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و به رجاء آن عبادت کنی شریک گردانیدهٔ

ص188

خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که نار و جنت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا

خوف از نار و رجاء در جنت اگر چه بعد از تحقق عبات عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل و جود حق بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری می‌گردد و احب صلوة صلواتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهرتر باشد عندالله محبوب‌تر بوده و هست و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که به روح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لاجل کل ما علی الارض مغبون بوده عندالله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است اعلای از آن است و کل رکعات حی طائفند حول نقطه وحدت که مبدأ زوال و صلوة آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است وهیچ شیئ از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئ او را عاجز نمی‌کند و قادر است بر کل اشیاء و عالم است به کل‌شیء قبل وجود آن مثل آنکه عالم است به کل‌شیء بعد وجود آن و بیان آن در مواقع امر شده کل بر آنچه عابد بوده‌اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت و به استلذاذ به آن ملتذ فلتصلین باذن ربکم ثم ایاه تتقون و لا تعبدن الا الله و انتم کنتم بآیات الله لموقنین.

الباب الاول من الواحد الثامن فی ان مثل عمل من‌یظهره‌الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم

ملخص این باب آنکه بدانکه مثل عمل من‌یظهره‌الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقة بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند به شیء طبق رضای او شهادت او بین کل اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل به آن در مبدأ هر ظهور به غایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر به این نظر می‌بود اگر کل حروف انجیل بر حق می‌بودند معادل نمی‌کرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول رسول مثل شمس است و آنها در لیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر به این نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس می‌دید و قول ما سوای آن را اگر چه حق بود مثل نور کوکب در لیل و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله اگر کل اهل بیان در حین ظهور او به قول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس

ص189

بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا حکم کوکبیت هم بر آنها نخواهد شد الا بر مؤمنین به آن که در نهار محو صرفند و در لیل با نور، این است ثمره این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدأ ظهوری ظاهر به ظهور حکم دون بقا در حق خلق نمی‌نمود این است که کل در لیل خود را می‌بینند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه مبدأ نهار دیگر نوری نمی‌ماند از برای آنها بلکه مضمحل می‌شود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل من‌یظهره‌الله را کلمات او فرض کن که کل وجود را بر هم می‌پیچد و در ظل یک یاء نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجلی خود که خداوند عز و جل باشد اننی انا الله

لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتقون و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدأ امر است الی عود آن نظر کن در نجوم انجیلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الآن هم به گمان نور هستند و عمل می کنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شدهٔ می دانی که بلا نورند و از ضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول الله (ص)[6] باشد و همچنین در مبدأ هر ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره وجود خو نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی ولتتفکرن فیما یظهر من عندالله ثم مثل ما قد عملکم الله فی الکتاب تستدلون.

الباب الثانی من الواحد الثامن

یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقا من القرطاس اللطیفة و تسعة عشر خاتما ینقش علیها اسماء من اسماء الله و ان لا یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجه و ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ما له علی ما یعز به نفسه

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه مراتب توحید در هفت حرف تام می‌گردد که حروف اثبات باشد از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میت به سر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را به آن صفت خواند مثل اوحد و وحاد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موحد از این سر است که این نوع تقدیر شده از مبدأ امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند به هفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی را از عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لله و فی الله بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کل

ص190

احکام مقدر میگردد من عندالله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل آنکه حدود ارث که الآن در فرقان مبین است اگر مبدأ ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم رسول الله (ص) بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانهایة در ظل آن عاملند و آن روز چون بر آن نفس وحده می‌شود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر به مبدء امر کند مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدأ این حکم بر آن نفس است و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را ممتحن نفرماید شجره حقیقت

6-کله ص در جلد 96 به خط کاتب یزدی نوشته نشده است.

خود را معروف به اسم ظهور اول نمی‌فرماید کل باید در درجه یقین و بصیرت به حدی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومی

که در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الا باطل می‌گردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الآن از برای او جمع شده و می‌کنند به امر او بوده در قبل و دلیل بر این، کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیرالله نتواند مثل اون نازل نمود و اگر حین ظهور نهی یک نفر بصیر باشد نظر به مبدأ امر می‌کند و یقین می‌کند و او طائف بوده از برای خدا خالصا له و کل همجی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یک نفر اوسع از سماء و ارض می‌گردد و از برای آنکه یقین نمی‌کند احد از سیف و ادق از شعر می‌گردد این است که در مبدأ هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت احمر می‌أفتد زیرا که اکثر به تبعیت یکدیگر و ظهور عز در اوامر الهی عمل می‌کنند اگر چه واقعا به امر حق بوده و از برای او ولی چون از بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب می‌مانند از امر بدع او و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود به آن اطاعت، اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع می‌شود مطیع به گمان خود اطاعت می‌کند ولی آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین به انجیل تا قبل از ظهور رسول الله (ص) کل مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودن در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کما هی عمل می‌کردند ولی حین ظهور رسول الله (ص)[6] اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود به ظهور بدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لا اله الا الله و در مقام عیسی (ع)[6] روح الله، محمد رسول الله (ص)[6] نازل شد و در ذکر مقام اوصیای او علی و الائمة حجج الله نازل شد و در ذکر

6-کلمات ص و ع در جلد 96 به خط کاتب یزدی نوشته نشده است

ارکان بیت او ذکرابواب هدی جائی که اصول دین او بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون، این است سر قول مرحوم شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل نمیشوند و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حق ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین (ع) بردار تو بر میداری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجایی است که نظر به مبدأ امر نمیکند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله (ص) می‌بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله (ص) مشاهده کند بالنسبه به ظهور عیسی (ع) متحمل میگردد کلمهٔ که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمی‌کند ادق میگردد از برای او از شعر و احد می‌گردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردار زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لا یزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین (ع) در زمان رسول خدا (ص) همان وصی عیسی (ع) بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدأ امر صراط اوسع می‌گردد از هر شئ اوسعی، که در امکان است و اگر محتجب گردی ادق می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود و اگر کل مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در ما بین این کل و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع می‌گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن مثلا اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را می‌رسید که تواند لم و بم گفت این است که کل از نزد او

است و کل محتجب هستند از او از مبدأ وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا می‌کند لعل در یوم ظهور او بثمره وجود که ایمان باو است فائز گردند ولی باز حیاء ننموده و در هر ظهوری محتجب میگردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر

ص192

ذکر شده ثمره خلق کل‌شئ در آیه شریفه« الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون » اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان است لعل به لقاء رسول الله (ص) که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که به یک اسبوع نمی‌کشد و حال آنکه ثمره خلق کل‌شیء را می‌بینی کل به احکام قرآن عامل ولی از ثمره وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور به یک آیه از آیات بیان کل مؤمنین به قرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده لعل به مراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل لا یشعر تلاوت می‌کنند و ملتفت نمی‌شوند به مراد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت کسی که نشاسد او را و لقاء او را لقاءالله به یقین نداند اگر کل مؤمنین به بیان در ظهور من‌یظهره‌الله یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل به مراد الله در بیان فائز شده باشند و چونکه آن روز کل به نقطه بیان مؤقنند از این جهت ذکر مثل به او می‌شود و الا تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که به هیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجل و اعظم است از این جهت به آن ذکر می‌کند ولی چون به ظهور قبل کل موقنند و عین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند به یقین ازاین جهت ذکر می‌کند به اسم ظهور قبل نفس خود را لعل اگر نفسی به منتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله (ص) اگر کل مؤمنین به عیسی (ع) یقین می‌کردند

که او است هر آینه به مراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می‌فرماید اسم مبدأ ظهور قبل را لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و به ثمره وجود خود فائز گردند فلتتفکرن فیما خلق الله لکم ولتجعلن کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون ذلک یوم من‌یظهره‌الله ان تؤمنن به فانکم انتم قد آمنتم بالله و ما نزل الله فی البیان و الا قد احتجبتم عن لقاءالله و عما نزل الله من قبل فی البیان و لا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون لا تصبرون ولکن ستعلمون و لما لا تخلصون لله

ص193

انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهرنه بالحق علی العالمین ولتراقبن اول الظهور ان لا تصبرن فی امرالله و تکونن عنده لمن الجدیدیین فان هذا تذل انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک و ما أمرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد وکنتم بآیات الله لموقنین.

الباب الثالث من الواحد الثامن فی ان بعد ظهور کل شیئ هالک الا وجهه فی یوم القیمة فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الالهیه بنفسه لا بغیره الا له عذر حقیقی لا یمکن له ان یحضر بنفسه و یستغفر منه سواء یجیبه بکلامه او بخطه و الا یستغفر عن الله بسبب آخر من الخط و غیره

ملخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهر اگر چه به رضای فؤاد نمی‌توان در حق مؤمنین به بیان ذکر نمود کلمهٔ که قبل ذکر شد«کل‌شیئ هالک الا وجهه» لعل کل مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل نشود اثبات ایشان به نفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود به اثبات ولی از آنجائیکه این خلق مدهوش همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را بر پا فرماید و چنین کلمه

که اشد از هر ناری است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کل از برای نجات عمل می‌کردند بعد از آنکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است به اشد فرض که حاضر شوند بعد از علم به نزول این آیه و حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند به سوی او تا آنکه مبدل فرماید هلاک را به نجات که این است ثمره مشتغل به اعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل عمل خیر را کند باز از هالکین است الا آنکه راجع شود و به همان قولی که هلاک گشته نجات یابد اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک می‌بینی که کینونیات و کل اعمال بضرب الله تمام شده که اگر آن روز کسی میخواست به این آیه عمل کند یک ذی روح روی ارض نمی‌گذاشت زیرا که وجودی که هلاک شده عندالله چه ثمر از برای بقای او و حال آنکه حدت این عندالله و نزد اولوالعلم اشد از ثمره آن است که به عین بینی ولی چون در عالم حدی نتوانی فهمید که از اول عمر تا آخر عمر ازبرای نجات عمل کنی و یک دفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمی‌شود الا از مبدأ امر که اگر بعد از نزول این آیه به عمر عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمیبخشد الا آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدأ اخذ کنی اگر چه به یک کلمه قد انجیناک باشد که این تو را نجات می‌دهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمی‌دهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات می‌کردی و بعد از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجاتی اخذ کنی اگر چه به اشاره باشد و اگر کل

ص194

کل ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمهٔ هر آینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمی‌دهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمهٔ نجات می‌دهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی به اسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شدی لعل از

مبدأ جاری گردد کلمهٔ که بعد از موت، تو در جنت باشی و نار تو مبدل به نور گردد و این اقرب از هر امری است که به اقبال به آن کل اعمال مقبول می‌شود مبدل می‌گردد سیئه به حسنه اگر چه رایحه جدیدی می‌وزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی و هیچ امری مثل این ازبرای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان وحدودات و امکنه تو را محتجب نکند ازمبدأ مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقوف او مبدل شده باشد مثل آنکه در ماکو که محل ذل است به ظاهر واقع شود که اینها تغییر نمی‌دهد امرالله را تصور کن وقوف رسول الله (ص) در جبل مکه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کل اهل آن زمان در هالکین داخل شدند و عندالله و عند رسوله وعند اولی‌العلم و نزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود به هلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم به گمان خود در دین خود عاملند منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من‌یظهره‌الله عامل باشند به اشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل می‌کند در راه خدا بلکه راضی به جان دادن می‌شود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدأ امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده منتهی عمل که می‌کند نزد او و اولوالعلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند به قبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل می‌کنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید نجات یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن، ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الا تا طلوع دیگر مثلا اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدأ جود نازل میفرمود به اذن الله قد انجیناک بعد ما اهلکناک فضلا من لدنا انا کنا فاضلین و به همین تا امروز در نجات بود

تا امروز که مبدأ ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و ما بینهما بل نزد هر شئ ولی حال هم که نشد از فضل مبدأ منقوص نگشت شئ بلکه آن نفس محروم ماند و همچنین در ظهور من یظهره الله تصور کن و مراقب باش دقایق و ساعت یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب به اعظم طوریکه حساب می‌کنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کل لا شئ شود چه ثمر محاسبات دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم به ذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا نزد استماع این کلمه آب می‌شدند و هرگز خطور نمی‌کرد حیات بر قلب ایشان زیرا که می‌شود که از اول عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از مبدأ نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که من عندالله هست زیرا که عجز کل را می‌رساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هر کس در قرآن به محمد رسول الله و حروف حی آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآنی الی ظهور بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من‌یظهره‌الله و همچنین ببین هر ظهوری را بما لانهایة الی ما لانهایة و عبادی‌که واقعا در ظل حروف وجه قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند به برکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است در بیان و همچنین اگر واقعا کسی در بیان در ظل حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت نجات می‌یابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمی‌شود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بما لانهایة الی ما لانهایة مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجة‌الله حجتی است که کل ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقی نماید و به جوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدل است بر ظهور او و آن وقت ظاهر می‌گردد اعرفوا الله بالله زیرا که تا امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بحجته بوده نه این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد

محتجب نگردی از مبدأ بلکه کور اینقدر ترقی می‌کند که مسبحین ملأ اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه می‌شناسند بلکه حجت را به او می‌شناسد نه او را به حجت و بدانکه معرفةالله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمی‌گردد الا و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم بما یظهر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من تکثر ذلک الواحد الاول افلا تتقون و مراد از تکثر تجلی او است به او در صقع او به نفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف

ص196

حروف حی اعداد متکثره شوند بلکه بهدایت واحد اول کل مهتدی می‌شوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی‌بینی الا تجلی اول وجود را به نفس او در حد او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز مدین است به دین رسول الله که اعلای خلق است این است قصد از تکثر کل اعداد از واحد اول ولتتوکلن علی الله یوم القیمة لعلکم تفلحون و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر می‌شود ایمان آوری به او و یقین کنی به آیات او که آن وقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او مثمر شده و الا هیچ نبیی مبعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شبهۀ هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات می‌دهد او را از هر شیئی که محزون سازد آن را ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حق مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله می‌دانند بطوریکه در مابین خود دارند هرکس بلسان خود قدری تعقل نموده که امر بتوکل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر متبعین حروف واحد ولی ببین که کل راجع می‌شود بنفس ظاهر در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقی هست مبدأ آن رسول الله هست و حال آنکه الی ما لانهایة از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکلی الوف الوف می‌توان بیان نمود ولتتوکلن علی الله ثم بالله و آیاته توقنون.

الباب الرابع من الواحد الثامن فی ان کل‌شیء اعلاه للنقطة و اوسطه للحروف الحی و ادناه للخلق

ملخص این باب آنکه اگر کل را تربیت کنند بر فطرت آیات و اعظمیت حجت آن عندالله و عند اولی الالباب لعل در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان به حق و این است جوهر کل علم زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لا شئ می‌شود و حکم دون ایمان در حق او می‌شود و اگر هیج علم نداشته باشد الا همین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی می‌شوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی‌تر و ادنی ادنی‌تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصار نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن ظهور هست از برای آن نفس مؤمن می‌توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفر به من‌یظهره‌الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و هم چنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را ادراک کن و هر شئ که عدل او

ص197

ممکن نباشد از برای واحد اول است و هم چنین درجه به درجه تا به کل اعداد منتهی میشود این است استحقاق هر موجود در مبدأ وجود که اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله سیصد و شصت و یک قطعه الماس نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بها مضاعف باشد و سیصد و شصت و یک نفر در یک یوم باو ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول یک بلی اگر خواهد عطا کند این اعداد را به آن اعداد همین قسم به درجات این اعداد عطا می‌کند و همچنین در هر شأن سر الله را جاری بین و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری به اقرار بر تصدیق به حق در حین ذر الست بربکم به قول بلی و در حین هر ذری به ظهور اجابت آن و ملتفت باش که از برای هر شیئ ذری است که مثلا اگر یک ذر از طین را بردارد و

بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اول است یا به هر اسمی که ذکر کند اگر چه به نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت نکنی او را در ذر طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابة الله ننموده اگر چه در رتبه کینونیت در حین الست بربکم بلی گفته ولی در این صقع ناقص می‌گردد از رتبه وجود خود چه فرق است که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و اینکه اگر آن وقت محتجب شوی از ذر طین به امر او محتجب ماندهٔ از سر وجود و اگر کل خیر کنی در ظل قول لم یسجد اول از برای آدم وارد شده و اگر بگوئی کل اطاعت را می‌کنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر الله در حق تو نازل می‌شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث ارید لا من حیث ترید اگر چه ممتنع است که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان اون را کل نتوانند یقین نمود ولی این از برای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که به آن آمنوا بالله و آیاته شده به همان امر لا تحزنن نفسا شده اگر چه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر به امر هستی چرا از یک امر محتجب و بر امری ثابت این است که تراقب کل اوامر الهیه از شئون تقوی بوده و هست ولی به شرطی که از مبدأ امر محتجب نگردی در هر ظهوری و الا شبههٔ نیست که در آن ظهوری که هستی به اوامر آن عمل می‌کنی اگر متدین به دین خود هستی و الا خود عصیان خود را شاهدی و کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ثمرهٔ آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من‌یظهره‌الله محتجب نماند که اگر بر کل وجود امر کنند امر او امرالله بوده و هست و هر که

ص198

و هر که لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کل‌شیء کنند و چه در تسع تسع عشر عشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضه است در آن ظهور ولتعرفن حدود انفسکم ثم یوم القیمة بما قد قدر الله لتقدرون.

الباب الخامس من الواحد الثامن فرض علی من یقدر ان یاخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عدد الله و ستة زمرد عدد الامنع و ستة یاقوت عدد الاقدس ان یاخذها و یسلم من‌یظهره‌الله و حروف الحی فی یوم ظهورهم

ملخص این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در واحد اول و واحد اول در نقطهٔ اول و از آنجائیکه در یوم قیامت حشر کل بر درجات واحد می‌شود و کل این واحد به امر واحد اول واحد است و در کل یک ماء حیوان دیده می‌شود که امرالله باشد و از آنجائیکه هر شئ در صقع خود تا مشابه نشود این واحد را کامل در حد خود نمیگردد و مدل علی الله نمی‌شود از این جهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یاقوت احمر درنزد او تشابه به واحد اول به هم رساند و اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد و الا در ظهور من‌یظهره‌الله به امر او به حروف حی او عطا کرده شود که این موهبهٔ است من عندالله از برای واحد اول در آن ظهور و بهاء کل عدل بهاء واحد اول باید باشد تا مستدلین از سر توحید محتجب نمانند و اگر در آن ظهور کل به این طاعت مفتخر گردند به واحد متکثر عطا خواهد فرمود مالک کل وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجرهٔ حقیقت و قدر ذکر شیئ در حق او صبر نماید بقدر همان نار می‌گردد از برای آن و سزاوار است که مستدلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواء و ماء و تراب و فؤاد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و اصفر و اخضر و احمر در ظل حروف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت را درک نماید و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده ولیؤتین من یشاء من ملکه ما قدر من عنده انه کان جوادا محیطا.

الباب السادس من الواحد الثامن فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یدخلن بیت الحر و اخذ شعر کل البدن بالنورة فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال

الحنا کل البدن و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء اللهم و النظر فی المرآت فی کل یوم و لیلة

ملخص این باب آنکه در بیان

ص199

اذن داده شده به تلطیف و نظافت به اعلی ما یمکن در امکان و اگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و ما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هر چه اقرب‌تر شود اقرب به تلطیف بوده وهست و حنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست به کلمه اللهم در اولوالدوائر و الرحمن در اولو الهیاکل بر احسن خط به اسباب آن که منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را به فصل حرف حاء ذکر شده و بر یدین و رجلین اگر دأب نبوده محبوب نبوده باشد از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده زیرا که اخذ هیچ شعری نمی‌شود مکر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع می‌گردد به اذن الله و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود و الا استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه به احسن جمال خلق شده و اگر حجابی به هم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور می‌گردد و اینکه در لیل معروف به نهی است مبدأ آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شأن عبد باید بر شئونی باشد که اگر آن حین شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود کرهی از شیئ به شیئ در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتی اگر نفسی بر جسد خود علم به ذره به هم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی الله به آن

حال نازل شود لعل کل در بیان مربی به این تربیت شده لعل در یوم ظهور حقیقت ما یکره در مؤمنین به خود مشاهده ننماید کور درجه به درجه و شیئا فشیئا ترقی می نماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل می کند او را چگونه که با اون صبر کند ولی هنوز به آن درجه اهل این ظهور نمی توانند سیر نمود اگر به فاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوب تر بوده عندالله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای اون نباشد که به حب اون تلطیف را به او عطا کرده می شود ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید

ص200

نماید زیرا که شجرهٔ حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و می شناسد کل را و می بیند او را ولی کسی او را نمیشناسد و به عین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می شود در کل شیء چه بسا در بیتی که هست نه پدر می شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطهٔ بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظل او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد به نفس خود تا منتهای شأنی که روح به عرش دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل به اسم او می کنند آنچه می کنند از اول وجود تا آخر و کل به شیئیت او قائمند ولی کسی عارف نمی شود او را الا آنکه بشناساند او را نفس خود به آیات خود و نمی شناساند الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاءالله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحب انه کان لطافا لطیفا قل الله الطف فوق کل ذا لطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافا متلطفا لطیفا.

الباب السابع من الواحد الثامن فی الچاپ و الامر به

ملخص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظل او انشاء شود بر طبق او الی ظهور من‌یظهره‌الله که آنوقت اگر کل به شأنی مقدر شده که توانند به احسن خط حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمی‌ماند عندالله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که به آن مذکر شود من‌یظهره‌الله را به احسن خط نه به آنچه دأب این زمان است که هر خطی که می‌رسد چاپ می‌زنند به جائی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضه شده اگر نه ملاحظه عدم استطلاعت کل مؤمنین می‌بود هر آینه اذن داده نمی‌شد ولیکن حال که کل در فضل و جود حق ساکن هستند به اذن او ولی هرکس تواند که بیان را به احسن خط نویسد بهتر است از برای اون تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آن را ذلک من فضل الله یختص به من یشاء من عباده و الله ذو الفضل العیظم بدانکه احترام قرآن نیست الا به احترام نسبت او الی الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در قرآن راجع می‌شوند بارواح

ص201

بارواح حروف حی آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست به قول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد به حق و کل حروف حی راجعند به نقطهٔ فرقان که رسول الله (ص) باشد و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حد امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح علیین او راجع می‌گردد به باب اول که من‌یظهره‌الله باشد و کل ارواح دون علیین اون راجع می‌گردد به اول دون حق که ساجد نشود از برای او و همچنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کل به نسبت او الی الله هست و لم یزل حی بوده و هست باینکه از ظهورات قبل مرتفع می‌شود و متصل می‌گردد به ظهورات بعد شبههٔ نیست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن راجع شد به سوی قرآن و آنچه که نشد از دون علیین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه

که داخل بیان شوند از مؤمنین به قرآن ارواح آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر می‌شود و همچنین در بیان آنچه که به من‌یظهره‌الله ایمان آورند ارواح علیین اون هستند و اگر نفسی به هم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین ولتصنعن فیما انتم به تهتدون علی احسن خط انتم علیه تقتدرون.

الباب الثامن من الواحد الثامن فی جواز تبعیض الشعر فی الرأس للبنین و اخذ شعر الوجه لقوته و الصلوة فی العبا لا دونه من الجبه فانه لا یحبه الله

ملخص این باب آنکه اذن داده شده تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر اللهی محتجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبا به شأنی که ظاهر نشود از یدین او الا رؤس انامل که اقرب به وقر بوده و هست و صلوة در جبه محبوب نبوده و نیست الا حین اضطرار که آن وقت اذن داده شده کل این شئونات از برای آنکه لعل در یوم قیامت شیئ دون حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلین استدلال نمایند جائی که به جسد عرضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح و افئده که محال تجلی واحد اول است فلتتقن الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة لعلکم تفلحون.

الباب التاسع من الواحد الثامن ولیکتب کل نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامر الی یوم غروبه ولیحفظنه الاوصیاء الی یوم یظهر فیه الشجرة

ملخص این باب آنکه از مبدأ ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شود

ص202

داده شود که هر نفسی نویسد در کتاب خود به خط خود یا به خط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا آنکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند و الا می‌شود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل می‌کرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها به انجیل عمل می‌کنند و همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امرالله را و محتجب ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع می‌گردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت بر پا می‌شود در آن ارضی که قیامت بر پا می‌شود خود اهل آن مطلع نمی‌شوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمی‌کنند از این جهت به ایشان نمی‌گویند مثل ظهور رسول الله چونکه نتوانستند متحمل شد به غیر مؤمنین نفرموده ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجرهٔ که لم یزل نطق او اننی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر می‌شود و کل محتجبین گمان می‌کنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در مالک او الی ما لانهایة به ادنی مؤمنین به او در ظهور قبل او صدق می‌شود از او منع می‌نمایند چنانچه در ظهور رسول الله اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود می‌دانستند چگونه هفت سال در جبل حایل می‌شدند ما بین او و بیت او و همچنین در ظهور نقطهٔ بیان اگر آن اسم را منع نمی‌کردند چگونه می‌توانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه کینونیت ایمان به قول او خلق می‌شود این است که چون اعین افئده ندارند نمی‌بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام الا آنکه ظهور

الله در آن ظاهر است و ثمرهٔ امر این باب آنکه لعل در آن روز چشم اون باز باشد که بیند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن می‌شود و آنچه که نقطهٔ بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد به سوی آن و خداوند او را نازل فرمود به من این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند و الا شب و روز گریه می‌کنند و محبوب ایشان ظاهر می‌شود و نمی‌شناسند مثل آنکه منتظرین احمد موعود را کل نصاری منتظرند و تضرع

ص203

از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن می‌گذرد بینا باش به عین فؤاد خود آن روز که محتجب نمانی و قیامت بر پا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من یظهره‌الله اگر قبول کنی ولتتوکلن علی الله ربکم الرحمن ثم ما تکسبن من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکسبون.

الباب العاشر من الواحد الثامن فی ان الذی ربی فی الطائفة حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا او اثنی و اذن لمن یرید ان یتکلم مع النساء او هن مع الرجال علی قدر ما یثمر بینهما و ان لا یتجاوزان علی قدر ثمانیة عشرین کلمة خیر لهما

ملخص این باب آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طائفهٔ تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء آنکه برهیکل هیکل باشد یا دائره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرء با مرئه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب به تقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طائفه عرف اون است نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طائفه گویند لعل یوم قیامت به سعه این امر از اخذ فیض از مبدأ نفسی محتجب نگردد و اگر شجرهٔ محبت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حق تقائه لعلکم تفلحون.

الباب الحادی و العشر من الواحد الثامن فی غسل المیت ثلاث مرآت علی ذلک الترتیب الاول الرأس و یقول یا فرد ثم البطن و یقول یا حی ثم الیمین و یقول یا قیوم ثم الشمال و یقول یا حکم ثم رجل الایمن و یقول یا عدل ثم رجل الایسر و یقول یا قدوس بماء او بما شاء من کافور و سدر ولیکفنه بخمس لبس و یجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و کان الله بکل‌شئ علیما و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل‌شیء قدیرا

ملخص این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدأ تا منتهای آن ماء توحید را در کل بر یک نهج جاری می‌بیند و اذن داده شده در مقام غسل میت یک مرتبه واجب و الی الثلاثة او الخمسة اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می‌شود در لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و چنین نفسی اگر در ظهور می‌بود و در سنه اول مؤمن می‌گردید به ظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی می‌گشت به آخر مراتب توحید از این جهت است که یک دفعه واجب گشته و مراتب رباع کل خواهند متحمل شد اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال به ثناء و حمد الهی ذاکر گردد او را و به آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که به همان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است به ماء ورد یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهای درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده

ص204

زیاده از نوزده اسم جایز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب می‌گردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت و در جنت الهی به آنچه ما یحب او بوده و هست متلذذ گردد و بر ید یمین او خاتمی منقوش اذن داده شده در

رجال و لله ما فی السموات و الارض و مابینهما و کان الله بکل‌شیء علیما و در نساء و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما و کان الله علی کل‌شیء قدیرا و تقلب میت را در هر حال به شأنی نموده که دون وقار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء سته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر به قلب یا به لسان مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر میت به ایمان به آن ظهور قبض روح شود در جنت الهی متلذذ خواهد بود و الا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتقت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان به او قبض روح شده در جنت داخل نشده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن به ملائکه که موکلند بر او و داخل جنت می‌گردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر ایمان به بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع به او نمی‌بخشد و اگر بعد از موت او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی‌بخشد الا آنکه ایمان آورد به خداوند و آیات او و اطاعت نماید محبوب خود را به آنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در جنت خلق مخلد گردد و مراقب باش ظهور من‌یظهره‌الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه گوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند در نزد هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صعق‌های یوم قیامت بیرون نروی که صعق‌های آن روز ظهورات حزنی است که وارد می‌شود و آیات ممتنعه است که ظاهر می‌گردد در حق ظاهر به ظهور یا ارياح جنتی است که از صبح ازل می‌وزد بر هیاکل افئده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده می‌کنی و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح آن قل الله یتوفیکم بامره ولیأمرن الملائکة ان یقضبن عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض می‌فرمایند به امر خداوند روح غیر مؤمن را

هم شیاطین قبض می‌نمایند چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالین و هر کس

ص205

در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمی‌آیند زیرا که مؤمن مس نمیکند او را چگونه به ملک رسد و اگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکنند از شدت حرارت نار در آن الا آنکه چون در حجابند قبض روح می‌کنند و به خزانه نار می‌سپارند و روح مؤمن بین یدی الله حاضر می‌شود و همین قسم روح دون مؤمن در حد خود، خداوند نظر بر او نمی‌افکند و امر می‌فرماید به نار که اون را بگیر و توکل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند و از برای خداوندی که عبادت کردهٔ چون بر سبیل نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون.

الباب الثانی و العشر من الواحد الثامن فی احکام محل الضرب

ملخص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن به شصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال بر او است که وارد شود در آن محل در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده و هرکس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل می‌کند و عفو شده بر سکان غیر، این حد و اگر نشده بود که می‌توانست از امرالله منحرف گردد ببین فضل حق را و مشاهده کن حد خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدرها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بر دارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کل عمل می‌کنید ولی از مبدأ امر محتجب و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب راضی می‌شدید این حدودات بر کل جاری نمی‌شد حال یکی محتجب می‌شود و کل خلق به او، محدود به حدود الهی می‌گردند و اگر در یوم ظهور من‌یظهره‌الله همت کنید بر ایمان به خدا که ایمان به او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا محبت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمی‌شود که کل تا یوم قیامت به اون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ما یشاء و مشیت قاهره او بر ما یرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد نکرده و خود از آنها محتجب‌تر شوی مثل آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد می‌کنید و خود محتجب‌تر شده‌اید ولتتقن الله حق تقاته ان لا ترضن لاحد دون ما ترضن لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله لا تحکمون.

الباب الثالث و العشر من الواحد الثامن اذن ان یکبرن علی النقطة خمس و تسعین مرة فی اولیها و اخریها

ملخص این باب آنکه چون شجره حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده نمی‌شود الا الله از این جهت امر شده که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن از تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد و کل مراتب اعداد متکثره واحدا واحدا از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم قیامت در حین ظهور شجره حقیقت اگر عامل

ص206

عامل لله بوده در آن مرآت کل حروف حی را مشاهده میکنی نه بطوری که در نفس حروف مشاهده میکنی بلکه قدرت صرفه بر تجلی به آنها که مدل گرداند آن مظاهر را بر ذات خود همچنین کل مراتب اعداد را به لسان می‌گوئی لله عاملم ولی آن روز ظاهر می‌شود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور من‌یظهره‌الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل می‌کرده ازبرای او عامل خواهد بود و الا عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله (ص) اگر نفسی عامل بوده لله از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان می‌نمود و همینقدر که نشدد علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست نفسی است که عمل می‌کند لله به اتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص می‌بود لدون الله نمی‌شد فلتتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون.

الباب الرابع و العشر من الواحد الثامن

فی ان لکل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم و لیلة سبعماة آیة و ان لم یقدر فلیذکر الله سبعماة مرة

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است و سر آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفت صد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفت صد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود به من‌یظهره‌الله تا کینونیت آن لایق شود که مدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حد عدد گردد و نبیند الا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است از هر شیئ اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را معرفت من‌یظهره‌الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم خود گمان می‌کنی که از اهل جنت و مؤمن به او هستی ولیکن محتجب می‌شوی و در اصل، نار مقر تو است و تو خود نمیدانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطهٔ فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین و هر که در آن یوم مؤمن به حضرت بود سرا و کل اصحاب نار بودند و گمان می‌کردند که اصحاب جنتند و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد

* * * ص207 * * *

که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحصی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را می‌پوشد این است

سرکلام اهل بیت (ع) در ظهور که می‌گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من‌یظهره‌الله بین اشخاصی که خطور نمی‌کند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را وکل به تبعیت ایشان می‌کنند در ورع چه بسا اصل نار می‌گردند اگر ایمان به او نیاورند و عبادی که کسی خطور شأن در حق ایشان نمی‌کند چه بسا به شرف ایمان قمیص ولایت از مبدأ جود می‌پوشند زیرا که به قول او خلق می‌شود آنچه در دین خلق می‌شود از اعلی ذکر وجود گرفته تا متنهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله (ص) اوصیاء به قول آن وصی گشتند ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا می‌کند خلق او در حق او اسم مؤمن که در ادنی خلق او است بر او منع می‌کنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مؤمن شوند به آن شمس حقیقت مثل آنکه اول من آمن به او به او مؤمن شود هر آینه می‌پوشاند او را قمیص اسم خود که در کینونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم می‌کند و منسوب به خود می‌گرداند و در کتاب نازل می‌فرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم ببین کسی که این است بحر جود او که لا شئ محض را از ساحت فنا به ساحت قدس بقائی می‌رساند که در کینونیت فؤاد او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا مشیت مظهر او این است جود فیاض لم یزل و منان لا یزال که هر کس را خواهد قمیص فنا پوشد چون بیند که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دید رسول خدا که کل مؤمنین به انجیل خدا را می‌پرستند و مؤمنند به آنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجبند از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است از این جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان و همچنین در نقطه بیان بین و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله که اگر کل در آن روز نظر به مبدأ دلیل و جوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان نمی‌ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطهٔ فرقان کل مؤقن بودند به قرآن از قبل هر آینه یک نفر نمی‌ماند الا آنکه حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر ازصراط میگذشت نه این است که منتی باشد شما را ای اهل بیان به ایمان به او بلکه اگر ایمان نیاورید خود لدون الله می‌شوید بلکه همت کرده ایمان آورده که لله شوید و از نار به نور

مبدل شوید و الا او غنی است از کل ما سوی مثل آنکه اگر امروز کل ما علی الارض ایمان آورند به بیان خود از نار نجات

* * * ص208 * * *

نجات میيابند و داخل جنت می‌شوند واز ذکر لدون الله که اشد از هر نار است نجات می‌یابند و داخل جنت می‌شوند که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف نجات می‌یابند و در ظل ایمان داخل می‌شوند و الا نقطهٔ حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کل‌شیء و کل مفتقر بوده‌اند به سوی او به وجود کینونیت خود که اگر کل ما علی الارض در یوم ظهور رسول الله (ص) ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود در نار مخلد مانده در هر ظهور خود همت نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل و الا ظاهر به ظهور مستغنی است هیچ شئ نیست الا آنکه و بکینونیته از برای او ساجد است لله عز و جل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه به ظهور قبل او مؤمن است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده و بر مظهر آن آنچه نباید کردند این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله می‌شود و عامل ملتفت نمی‌شود چنانچه کل ملل به همین حجب محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کل به آن ظهور مؤمن شوند زیرا که کل به آن قائمند ولتتلون البیان علی لحن حزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلکم باسم الله تجذبون ثم لاسماء الله تحزنون.

الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن فی ان فرض لکل احد ان یتأهل لیبقی عنها من نفس یوحد الله ربها و لابد ان یجتهد فی ذلک و ان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمرة و لا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدین و من کان مقترنا بنفس یجب علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان و لم یحل علیه او علیها شیئ الا اذا یرجع فی البیان و قبل ان یرفع امرالله فی یوم من یظهر الله اذن للمؤمنین و المؤمنات لعلهم یرجعون

ملخص این باب آنکه در این عالم اعظم ثمراتی که خداوند بعد از ایمان باو و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن، آن را ذکر کند به خیر و امر شده در بیان به اشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود اختیار اقترانی به اذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل ورقی شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد به من‌یظهره‌الله و الا ورقی می‌گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتران الا با نفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری به ظاهر آن ظهور و اگر احدهما اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمیشود از برای آن و منع کرده می‌شود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل‌شیء خداوند است عز و جل و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شئ و آنچه بر هر ایدی

غیر مؤمنین می‌بینی به غیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه ایمان آورند چگونه ما یملک ایشان الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمی‌تواند ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفی می‌برد و کینونیت آن مدد از اثبات و آن لاشئ محض است و آن با شیئیت صرف است به امرالله و سزاوار است بر کل نفوس مشرقه

در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه مکثر شود مراتب اعداد تا آنکه در بحر لانهایة داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایة است که درجه به درجه الی ما لانهایة منتهی می‌شود هزار و دویست و هفتاد سال قبل را نظر کن که محمد (ص) بود با امیر المؤمنین از مؤمنین به قرآن و امروز ببین می توانی احصا نمود این قسم است که الف ما لانهایة ترقی می‌کند و بلاغی از برای آن نبوده و نیست و همچنین مبدأ ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حروف سین مؤمن به باء نبود احدی و کم‌کم هیاکل حرف بسمله تقمص ایمان را پوشیده تا آنکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثر شده این واحد، قسم به ذات مقدس لم‌یزلی که اگر مبدأ ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نار، الله هست که اگر کل داخل شوند در ظل او به نار حب او مسبح می‌گردند و محمد و موحد و مکبر بلا آنکه از ملک او شیئ منقوص گردد یا بر ملک او شیئ زاید شود زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات است و ارض و ما بینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت به ظاهر اظهار فرماید یا آنکه کل به اسم او اظهار نمایند و درجه به درجه خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایة بلانهایة مشاهده کنی خلق جنت بدع را ولتتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تصبرون.

الباب السادس و العشر من الواحد الثامن فیما کتب علی کل نفس من کل ما یتملک من ماة مثقال ذهب من بهاء کل‌شیئ تسعة عشر و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیقسمن بین حروف الواحد کل واحد مثقال اذا شاء و الا الامر بیده لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ان کانت الشمس محتجبة و یکون للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقترنان بین نفسین و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن‌یظهره‌الله او یصرف فی البیان و یتلو بنفسه و یحفظه کعینه لیردن الی صاحبه

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه شئ به بهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک اون است که نوزده مثقال به حروف واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجرهٔ حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و اگر لیل طالع شد به ذریات آن حروف می‌رسانند کل و اگر نباشد به آن مقترن می‌سازند بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ می‌نمایند تا به من‌یظهره‌الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع

ص210

منقطع میگردد حکم اقتران و عطا به ذریات الا به اذن اون ثمرهٔ این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید به مثل اینکه آن روز اطاعت می‌کنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا می نمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجرهٔ حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین به او زیرا که آن یوم لقاءالله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندا می‌رسد من قبل الله که از برای تو است دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب.

الباب السابع و العشر من الواحد الثامن فی ان الفضة و الذهب اذا بلغا بما انتم توزنون ستة الف و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقطة و لیأخذه الله عنکم و کل عنه یسئلون ولتردنه الی من یظهره‌الله و تحفظنه کعینیکم

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه هیچ عزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هر ظهوری بین مؤمنین به آن ظهور افتخار بعضی بر بعضی به اطاعت خداوند بوده نه به شئون دیگر زیرا که شئون دیگر در نزد اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمی‌شود بوده و هست و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نمی‌ماند به اینکه افتخار کند که من نظر به آسمان نکردم الا با وضوء بلی این عز است اگر مقترن با ما یثبت به الدین باشد که معرفة الله و معرفت ظاهر به امر او نزد او باشد و الا کینونیات مبدل می‌شود از نوریت به ناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد از آنکه عدد ذهب و فضه به عدد کل حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج می‌شود که اگر سته را تنزل دهی به شش می‌رسد و آنوقت اول حرف اشاره می‌شود که هاء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو به این حد نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در اخری به اذن او عمل شود و در ما بینهما به نوزده نفر از اولوالطاعة که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می‌ماند و مؤمنین به آن عمل می‌کنند و از هر تجارتی اعظم‌تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن جود نقطهٔ بیان را بین اگر بعد از بلاغ عدل آن را حکم کرده بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک می‌بودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را می‌نمودی آن وقت مشاهده می‌نمودی که به یک حکم چقدر جود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند

باطاعت اوامر الهی هر آینه بر کل ببین چقدر حکم وارد می‌آمد و حال ببین چقدر جود شده این است که هر چه هست از مبدأ است و کل غافل مثلا اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یک مرتبه حج کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن می‌توانست منحرف شود بلکه تقرب می‌جست نزد خداوند به اطاعت و نزد خلق افتخار می‌کرد در ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی می‌کند تا یوم قیامت به حق نه به دون حق و هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان می‌کند تا یوم قیامت و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز می‌کند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول الله (ص) فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کنند که یکی از حدود دین است امروز ببین که چقدر به او داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین می‌توانستند منحرف شد و تا یوم قیامت از برای او باقی می‌ماند و اگر می‌فرمود ذریه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزت او چه قسم بود و حال آنکه می‌بینی که فرموده «و لله علی الناس حج البیت» سالی هفتاد هزار نفس می‌روند و حول طین می‌گردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر ما سوای خود و همچنین اگر بر عکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر می‌شود الی یوم القیمة ببین یک ذکر ابی لهبی را به دون حب نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر یک اسم ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حق باشد هیچ فقری از این بالاتر می‌شود که بقدر ذکر اسمی هم نماند و همچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکمیه که به گمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون می‌آورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع آنها به اسم حق بر پا است که می‌گویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عندالله و عند اولی العلم لدون الله حکم می‌شود ببین بعد خلق را که از مبدأ امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و به گمان یک روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد این نیست الا عدم

بصیرت آن و ادراک آن و الا نفس بصیر و مؤمن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی میگذرد که در جنت باشد و یک روز را می‌گیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حق او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند به سوی خود اگر مقبل شدند نجات مییابند و الا در نار می‌مانند و از آنجائیکه دعوت خدا ظاهر نمی‌شود الا بدعوت ظاهر بظهور او و هم چنین

* * * ص212 * * *

اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا به اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمی‌کنند خدا را به ظاهر در ظهور بعد و مظاهری که می‌خوانند کل را به سوی او مدل بر او هستند از حروف حی و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اول از نار نجات نمی‌یابند مثلا اگر در حین ظهور رسول الله کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و اوامر آن را کل از نار نجات یافته داخل جنت می‌شدند زیرا که آنچه در آخرت حکم می‌شود از نار و جنت بر حکم این عالم طائف می‌گردد و از این جهت در دین اسلام امر شد به قهر لعل اهل نار را به قهر داخل جنت کنند و امر شد به شدت حب در ما بین خود لعل تقمص قمیص اهل جنت را پوشند و اگر نفسی در بیان به قهر کل ما علی الارض را داخل در بیان کند کل را از نار نجات داده داخل در جنت نموده و این است فضل در حق ایشان قسم به ذات مقدس الهی که اگر در ظهور من‌یظهره‌الله کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ما علی الارض قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل الیل تضرع و ابتهال و به اسم او اظهار دین و دنیا می‌نمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند و در تضرع ولی وقتی که خود را می‌شناساند به خلق خود که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی متصور نیست زیرا که اول دین معرفة الله هست و معرفة الله متصور نیست الا به معرفت او عبادی که به آیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل میکردند بر می‌خیزند و آنچه لایق نیست متحمل می‌شوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیت او اعظم

است از هر عصیانی نزد خدا و کل اعمال را یک دفعه محو می‌کند کأنه لم یکن شیئا چنانچه در ظهور نقطهٔ فرقان شنیدی کل مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود «ما اوذی نبی مثل ما اوذیت» با آنکه کل از برای ظهور او تضرع و ابتهال می نمودند که به قول عیسی در حق اوعمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز نبودی ولی در ظهور نقطهٔ بیان بودی که کل مؤمنین به رسول الله منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث از رسول الله هست و عامه و خاصه بر آن متفق اند و شبهه نیست

که جوهر ایمان منحصر بود باثنی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را اثنی عشریه میگویند و به ظاهر ارض فارس را دار العلم میگویند با وجود آنکه شجرهٔ حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان که همان کافی است در ذل ایشان و حال آنکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم به بین و مغرور مشو که کل میگویند مؤمن به آن هستیم که این همان کلی است که در بدء نقطهٔ بیان بود و بعینه در بدء نقطهٔ فرقان و حال آنکه نقطه بیان به شأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمی تواند انکار کند و حال آنکه کل می‌گفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوت نبی و ولایت ولی و حجیت ابواب و کل احکام دین اسلام به آن بر پا بود و کل آنرا اعظم معجزه رسول الله (ص) ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمی تواند مثل آن ظاهر کند و در عرض یک هزار و دویست و هفتاد سال یک آیه کسی مثل اون نیاورد همین قدر که ظاهر شد مثل آن حجت و مثل بحر بلا تعطیل از بحر جود خود نازل نمود کل از آنجائیکه باید یقین کنند که من عندالله هست و امکان ندارد من عند غیر الله به نص قرآن و ایمان، خود ایشان رفتند بر اینکه من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که کل به اسم او کنید آنچه می‌کنید و از او محتجب مانید و اگر محتجب مانید بر نفس

خود ظلم وارد آورده‌اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر العیاذ بالله بر او دون حقی وارد شود بر خدا وارد آورده‌اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده می‌کنید و از اول عمر تا آخر می‌خواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمی‌توانید متحمل شد نه از صغر او که یک دفعه می‌بینید یک نفسی که او را می‌شناخته‌اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی قرابه او بوده‌اید ظاهر می‌گردد و ناطق به کلام اننی انا الله لا اله الا انا این است که کل یک دفعه منفطر و متحیر می‌شوید از علو امتناع اون شمس حقیقت و سمو ارتفاع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات الله است بر ندارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در بیان گفتند نگوئید لعل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن با نفوس خودتان اگر کسی حکم بر خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدند از نفوسی که

*** ص214 ***

که در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ذکر وجود خود کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می‌آیند و امروز هستند اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله مؤمنین به او از روی بصیرت می‌بینند حکم محتجبین را بعیدتر از محتجبین در این ظهور هر آینه تو امروز ذکری از معروفین مکه و مدینه می‌کنی یا می‌دانی اسماء ایشان را همین قسم اشحاصی که بعد می‌آیند بالنسبه به این ظهور و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آن را نه اون بنفسه لایق ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشته لعل در آن روز نجات یابی و الا حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را می‌کنند لایشعر به گمان آنکه از برای خدا می‌کنند ولتتقن الله حق تقاته ثم بامرالله توقنون.

الباب الثامن و العشر من الواحد الثامن فی الصوم ولتذکروا الله فی تسعة عشر یوما من کل حول آخره و انتم صائمون

ملخص این باب آنکه اول مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است و آن اینکه در ظهور قرآن اگر می‌بودی و از رسول خدا سؤال می‌نمودی سبب فرض او را هر آینه جواب می‌فرمود به آنچه ذکر می‌شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست مثلا در زمان رسول خدا اگر دوست نمی‌داشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبودی ازبرای هر کس که از برای او نباشد و صائم می‌شدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد و همچنین حرفا بحرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود به حرف آخر که جامع ظهورات کل واحد است که اگر صائم از دون آن می‌بودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیت آن اصل دین تو مرتفع می‌شود چگونه به صوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجت بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که به تو گفت به آیات احتجاج به تو نمود و همینقدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابة الله بوده در ذر رابع زیرا که ظاهر به آن ظهور بود و خود را به ظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود این است که در ذر رابع ذر اول ظاهر بوده زیرا که در همان ذر کلمه اننی انا الله لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود به اینکه آخر عین اول است و ظاهر عین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است تجاوز از حد او نمیکند مثلا نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر می‌شود تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر می‌شود

نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود ذکر می‌شود و هم چنین کل مراتب اسماء و امثال را مشاهده کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمی‌شود الا همان یک حرف و چون که حکم بر واحد اول می‌شود نه بر اعداد متکثره هر کس ازبرای ایشان است صائم بدان و هر کس ازبرای دون ایشان است دون صائم و در وجوه ایشان ابواب جنت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودن ولی حکم صوم بر عبادی می‌شد که در حب او بودند و از دون حب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور به احکام آن ظهور عاملند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع حکم اصل آن چگونه به شئون اون رسد اینکه ذکر می‌شود مرتفع می‌شود و در ظهور بدع به آن ظهور ظاهر می‌شود و الا نه این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حب آخر بود شهر الله را صائم و الا کل در آن حدودی که هستند مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین به قرآن صائم نشده بودند و بر آن آنچه واقع نشده بود نزد خداوند احب بود از آنچه صائم شده‌اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمی‌شد و حال اگر چه به شئون دین عامل بوده‌اند حکم ارتفاع می‌شود و در حین صوم حق است بر صائم که مراقب شود رضاءالله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الآن می‌گیرد به امر او بوده در ظهور قبل و هم چنین کل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگر چه علما باشد و ظلم اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدأ ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و همچنین حین ظهور من‌یظهره‌الله شبهۀ نیست که کل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل می‌گردد مبدأ دین ایشان چگونه رسد به حکم شأنی از شئون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ به عدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر

تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنه بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر جزئی از اجزاء اوامر الله که اگر کل ما علی الارض جمع می‌شدند نمی‌توانستند تسع تسع عشر عشر آنی به حق دون آن حکم کنند و حال ببین بحر جود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حق عباد خود بلا استحقاق ایشان که اگر به محض استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبدأ عرفان فضل او بوده که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند ولتصومن لله ربکم لعلکم یوم القیمة عمن لم یؤمن بمن‌یظهره‌الله تبعدون.

الباب التاسع

ص216

الباب التاسع و العشر من الواحد الثامن اذا ذکر اسم الشجرة فلصلوا علیها و اذا ذکر حروف الحی فسلموا علیهم و اذکروا الله محمدا و مظاهر امره فی کل لیلة جمعة و یومه اثنی و ماتین مرة ثم اذکروا الله فیهما اربعة الف مرة یا الله

ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر شود من‌یظهره‌الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر می‌شود ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال در آن مظاعف می‌گردد و ذکر کنید من‌یظهره‌الله و حروف حی آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسی که ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله (ص) که چقدر لیالی و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین به انجیل کل خدا را می‌خواندند به لسان خود آیا ثمری بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح به ذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب به ارتفاع گشته در سماء ظهور و هنوز آنها از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود می‌گوید مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدا را می‌کنی و از کسی که این ذکر را تجلی در تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو می‌دانستی که ذکر کنی و کجا می‌کردی بدانکه اگر ذکر کنی من‌یظهره‌الله را آن وقت ذکر کردهٔ خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آن وقت آیات خدا ت را نفع می‌دهد و الا چه ثمر در حق تو از اول عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را به ذکر الله بگذران ولی مؤمن مباش به مظهر آن ظهور ببین نفع می‌بخشد ترا ولی اگر شناسی او را عارف شوی به حق او

و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذاکر بودهٔ او را به منتهای ذکر زیرا که تو عمل می‌کنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمی‌گردد الا به قبولی ظاهر به ظهور مثلا اگر امری را رسول خدا (ص) قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای نفس اون عامل مانده و الی الله راجع نگشته و همچنین اگر عملی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان به سوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل می‌شود از مظهر ظهور شود و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعقل دیده نشده که ذکر تقبل کند و حال آنکه

ص217

از اول عمر تا آخر آن عمل می‌کند با منتهای جد و اجتهاد و اگر از او پرسی از برای چه می‌کنی می‌گوید از برای خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمی‌شود الا به قبولی حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باش قبول کردم این است که کل لایشعر عمل می‌کنند ولی از ثمره آن محتجب بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله از او نص داشته باشد بر قبول او او را لایق که بگوید عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده و الا چه ثمر کل ما علی الارض عمل می‌کنند به آنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن به آن مبدئی که قبول خداوند ظاهر می‌گردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرس نبود که از او طلب کند غیر عارفین به او تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل می‌شد به لسان وحی زیرا که تقبل خداوندی نمی‌شود که به لسان بشر باشد که اگر به لسان خود رسول الله (ص) باشد تقبل او است نه تقبل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق می‌گردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل می‌کنند ببین رایحهٔ از رایحه شعور بر ایشان وزیده و حال آنکه ثمره اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمی‌گردد الا به لسان آیات که عجز کل ما سوی را برساند چنانچه امروز قرآن عجز کل وجود را می‌رساند حال هر چه می‌خواهی عمل کن ببین اگر بقدر یک پر کاه ذکر قبول در حق او شد این قسم است که در ظلم لیل حرکت می‌کنید و ثمر

نمی‌بینید از اول عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل می‌کنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع به او می‌گردد نمی‌کنید که اگر می‌کردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمی‌شدید ببین امر چقدر عظیم است و کل چقدر محتجب قسم به ذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من‌یظهره‌الله و عمل از برای او است فریب به نفس خود مدهید که از برای خدا عمل می‌کنیم که لدون الله می‌کنید که اگر لله کنید از برای من‌یظهره‌الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و الا سکان این جبل هم که هیچ نمی‌دانند شب و روز لا اله الا الله می‌گویند چه ثمر دارد در حق ایشان قدری تعقل نموده که از مبدأ امر محتجب نگردید که کل اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع به دین شما می‌شود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند می‌شود و قبول خداوند ظاهر نمی‌شود الا به قبول من ظهر او من‌یظهره‌الله که لسان آیات از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است و اون اثنین نمی‌شود و اینکه می‌گوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله

ص218

است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و هم چنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتب نبود همیشه نظر بر مبدأ امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر می‌گردد و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد بامر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمی‌شد ولتوحدوا الله ربکم الرحمن خالصا ثم بالله بالحق تعلمون.

الباب الاول من الواحد التاسع فی ان عزکل الارض لله و فرد کل مداین لله و ان بیوت التی یومئذ تنسب الی الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضة الا و ان یسکنن فیه ما ینسب الی حروف الواحد او شهداء البیان و فی کل مقاعد العزة فلتخلیون عنها علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان الارض واسعة و الا الواحد بلا عدد لیکفین العالمین و لابد ان یلحق محل ما قبض من النقطة فی احد الحرمین و یبنی علی ذلک المقعد بیتا من المرآت لیذکرن الله و یصلین فیها

ملخص این باب آنکه عز هر ارضی لله بوده و راجع می‌گردد یوم ظهور به من‌یظهره‌الله او بما اذن و همین قسم عز مداین و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الا شهداء بیان و مظاهر واحد و هر مجلس عزی که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت من‌یظهره‌الله با حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد به جواهری که از بیان اخذ می‌شود در آن ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محل یک نفس اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من‌یظهره‌الله هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می‌نمایند او را چونکه نمی‌شناسند او را لاحترام او به اسم او ولی او می‌شناسد کل را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می‌نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می‌مانند بانیات خود و طین ما قبض من النقطة امر شده که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجرهٔ از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه امارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و موروث و آنچه من الله تکلم نموده از او است نه از او که کسی غلو ننماید و از حد عبودیت تجاوز نکند چه ناظرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد به سائرین در قرآن چگونه رسد ما علی الارض ولی کل این سیاران طائف اند

حول سیاران در ظهور من‌یظهره‌الله زیرا که حق در آن روز به ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان ولتتقن الله فی کل ما نزل من عنده فان امر الله فی الاعلی مثل الادنی ان یا عباد الله فاتقون.

الباب الثانی من الواحد التاسع من یکن له خط لم یکن له عدل فی ایامه فلیکتبن الف آیة لله و لیوصین بان یوصلنها الی النقطة لیجزیه الله برحمة یوم القیمة انه کان بکل شیئ علیما

ملخص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی به هم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قرطاسی که آن هم بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور من‌یظهره‌الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را به آنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد به این سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن به آن بر شهداء بیان است که بهاء الف را به او برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بها قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الا به آثار من‌یظهره‌الله که حرام شده بر ایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کل آنچه در لیل نوشته می‌شود و هیچ خطی در این ظهور محبوب‌تر نزد ظاهر به ظهور نبوده الا خط شکسته حیوان نه میت زیرا که اکثر با تعلیم می‌نویسند ولی میت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه به خط نسخ در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئ در حد خود محبوب بوده نزد خداوند و هست ولتعلمن ذریاتکم ابهی الخطوط و امنعها عندکم لعلکم بذلک یوم القیمه عند ربکم تفتخرون.

الباب الثالث من الواحد التاسع و لله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرآت لنفسه یکتب آیات الله و کان بین عینیه تلک آلایه المذکورة فی الذیل

ملخص این باب آنکه کل وجود خلق نشده‌اند مگر از برای یوم ظهورالله که آن در عرف بیان به قیامت ذکر می‌شود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلا در نقطه فرقان بیست و سه سال بود حد آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایام شمس است بالنسبه به ستارگان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه به ظاهر مثل همین است از این جهت است که در آن ظهور عارفین به آن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تألیف و انشاآت خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر آینه ذکر نوری از برای آن می‌شود و همچنین است که اعلم علمای زمان من‌یظهره‌الله بعد از ظهور آن کلمه انشا کند معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس

ص220

شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه به آثار شمس آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر می‌شود از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه توانند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و عروج نمایند به عرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حق اولوالقدرة از میم و سین در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدل باش بر اینکه اگر من‌یظهره‌الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل خلق گردد و الا ادنی لعل در آن یوم مراقب خود باشد که به چند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر عامل بوده و هست و ثمر نمی‌دهد آن را الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین اون را به آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق و احتجاب از محبوبی که

از برای او می‌کرده آنچه می‌کرده و به اسم او در بیان معزز بوده که اگر حزنی بر من‌یظهره‌الله وارد آید انتقامی که ممکن است از کل‌شیء از او گرفته می‌شود و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل‌شئ جاری می‌گردد در حق او نازل می‌شود زیرا که اگر اقدام به حزن او ننماید احدی را نمی‌رسد بر این، زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی نبوده الا به اعانت آن، خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بر دون رضای او مثل اون است که بعد کل وجود را متحمل شده باشد و هر ناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او می‌شود زیرا که انظار کل از اعالی و ادانی راجع می‌گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد و اگر بر حق حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می‌شود که کل چنین می‌دانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عندالله این است که آن ناری که به کل می‌رسد اول به آنها می‌رسد و بعد از آنها به دیگران چنانچه اگر مقبل باشند فضل الهی اول به ایشان می‌رسد و بعد به دیگران نیکو درجهٔ است درجه علم اگر علم به من‌یظهره‌الله و رضای او باشد و الا بدترین درجات است عندالله و عند کل‌شیء که اگر یک کلمه نمی‌دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کل‌شیء داشته باشد و علم به من‌یظهره‌الله نداشته باشد که کل‌شئ به امر او لباس شیئیت را می‌پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمی‌داند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که به علم او تابع او بوده

221

داخل در[7] نار است و همچنین اگر به علم او تابع حق شود به واسطه او داخل جنت می‌گردد ولی از آنجائیکه اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن می‌شود از حق از این جهت نبودن

7-کلمه در در جلد 96 به خط کاتب یزدی نوشته نشده است

علم از برای او انفع تر است از بودن الا و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلکه به علم خود تواند نصرت حق نمود در یوم ظهور آن و به سبب آن نفسی ایمان به حق آورد در حینی که نظر می‌کند و عجز خود را در آیات الهی می‌بیند فی الفور سجده می‌کند و اعتراف می‌کند بر اینکه این است آیات من‌یظهره‌الله کل موعود به آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید به او که به ثمره وجود خود فائزگردیم و از لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده‌ایم و عمل نکرده‌ایم الا از برای همین ذلک من فضل الله علینا انه هو الفضال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین می‌کنی ولی چون نمی‌توانی یقین نمود به حجب نفس خودت این است که می‌مانی در نار و ملتفت نمی‌شوی اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان به او آوری کل خیر کنی نجات نمی‌دهد تو را از نار و اگر ایمان به حق آوری کل خیر از برای تو ثبت می‌گردد در کتاب خدا و به آن تا قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود و ملتفت باش حق التفات که امر بسیار دقیق است در حینی که واسع است از سموات و ارض و ما بینهما مثلا اگر کل منتظرین به قول عیسی (ع) یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله (ص) را یک نفر منحرف نمی‌شد از قول عیسی (ع) و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا (ص) خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی‌شوند از قول رسول خدا (ص) و همچنین در ظهور من‌یظهره‌الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان من‌یظهره‌الله است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمی‌شود نه این است که حجتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود به منتهای دقت، دقت نموده که از دقت خود محتجب نشوی و به عین او، او را شناخته تا آنکه به عرفان او فائزگردی ذکر این کلمات از برای آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر فنا داخل نشوند و از ذروه لقا محتجب نمانند فلتراقبن الله ثم ایاه تتقون.

الباب الرابع من الواحد التاسع کتب الله علی الناس ذکر السر قل کل عنه یسئلون

ملخص این باب آنکه کل علم، علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی

ص222

حزنی وارد نیاورد اینکه امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلا اگر نفسی مبتلا به فقر شود و قناعت کند و صبر عز او نزد نفس او باقی می‌ماند و محزون نمی‌شود و ایام فقر آن که بگذرد شیئ مشاهده نمی‌کند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری به هم رسد که به آن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمی‌شود با ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب به ذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی نه اینکه به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد به ذروه قدس و محل انس لعل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس به هم رساند زیرا که او است مبدأ هر خیر و به او راجع می‌شود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمی‌بخشد تو را الا آنکه به ذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکری که می‌کنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کینونیت نقطه بیان است در آخرت که بما لانهایة الی ما لانهایة اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرا به ایمان به او ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف می‌گردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جهرا که آن روز افضل است ذکر او جهرا از نود و پنج ذکر سرا این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرن الله سرا بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلانهایة بوده و هست و اگر از اهل مراقبه بودهٔ می‌دانی که

آن هم در شدت سر حکم آن مثل جهر می‌شود تا آنکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحده می‌شود و با وجود بلاغ به این رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمی‌دهد تو را و اگر درک کنی و این نباشد نفع می‌دهد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرا چه جهرا بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هر کس در نفس خود می‌داند غرض می‌داند غرض ذکر من‌یظهره‌الله است و عبادی که در این ظهور به هم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عندالله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر به این اسماء بلا حقیقت نگشته که همان عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنهائی که ناظر به این جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده باقبال خود نجات یافتند

ص223

فلتراقبن انفسکم ولتذکرن الله فی سرکم و جهرکم و انتم بذکر الله تسکنون و لا تدعون ما لا ینفعکم یوم القیمة عند ربکم الا و انتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین یدی من‌یظهره‌الله ان یا اولی الذکر تتقون.

الباب الخامس من الواحد التاسع و لله علی کل نفس تسعة عشر یوما یخدم النقطة فی رجعها و یعمل باذنها اذا یاذن و الا حل علی صاحبه و کان الله ذا فضل عظیما

ملخص این باب آنکه آنچه لفظ شیئیت بر او اطلاق می‌شود من الله هست به مشیت ولی آنچه که مظهر مشیت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثر او است و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی که در نفس او است بین یدی الله باشد به امر او که ثمره اصل دین او عندالله ظاهر شود تا آنکه رسد به فرع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حی از برای حروف حی و از اول یوم قیامت تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین به بیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمی‌گردد الا آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آن وقت مرتفع می‌گردد ولی منتهای آنچه ما یمکن در امکان است در یوم هر آیه نموده که مثلا امروز بالنسبه به یک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل تربت آن همان قسم باشی از قبل آن را برای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت می‌کنند ولی خود امیرالمؤمنین (ع) در ظهور رسول الله (ص) چگونه بود بالنسبه به آن حضرت آنچه دارا است از او است از عز و علو حال ببین تو چگونه می‌توانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می‌بینی امروز از اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف می‌نمایند بر اینکه نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمت‌ها در ایشان بواسطه امری است که از مبدأ بوده که قول رسول الله (ص) باشد حال ببین که تواند در آن محضر حاضر شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول بلا اول تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر به استحقاق او می‌کرد هر آینه اذن به رفع رأس آن نمی‌داد شمس حقیقت چنان کینونیتی است که عظمت کل‌شئ نزد آن اصغر از ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت می‌کند لعل کل منقطع شوند به سوی خالق او و خالق کل‌شیء و رازق او و رازق کل‌شیء و ممیت آن و ممیت کل‌شئ و محیی آن و محیی کل‌شیء اگر علم

باطن باطن را درک کنی و به آن عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور منور نور گشت به فضل او نه به استحقاق خود و الا اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا اشرک بالله شیئا نباشی نتوانی به رضای واقع او یک خطور نمود چگونه و عمل و حال آنکه کل خلق به شئونی که خود ما بین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند هر آینه محبوب ایشان

ص224

ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می‌بینی الوف الوف صرف می‌کنند در راه بیتی که نسبت به خود داده ولی یوم ظهور او که به هر قول او مثل آن خلق می‌شود بیت اگر نفسی متصاعد گردد به سوی او ظاهر است فلتتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی به غیر استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط عز او داخل شوی ببین تو را که بر کنگره عرش می‌زنند صفیر بلکه از این هم اعظم‌تر بدان بلکه قول او عرش را عرش می‌کند و او متعالی است که موصوف شود به این وصف و منعوف گردد به این ذکر در حینی که دون موقف عز بینی که از آن به ظاهر ادنی مشاهده نکنی مثل آنکه در حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی و لیس دونه مثله چگونه لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود این‌ها در سبل معارف و جواهر توحید است که ذکر می‌شود ولی در سبیل حدود ظاهریه آنچه دأب آن ظهور است به اعلی مایمکن در امکان خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر به غیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله گفتی مثل آن است که در حق خود او گفتهٔ زیرا که شبهی از برای اون نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چقدر که توان ذکر نمود او را و اعظم علو و امنع سمو اذن ذکر خود او است که خلق را داده

و الا تقدیس کرده می‌شد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر ثنائی و آن با این علو عظمت و ارتفاع و سمو جلالت و امتناع عندالله بوده و هست فتعالی الله عما یصف الواصفون علوا عظیما.

الباب السادس من الواحد التاسع فیما ینبغی للناس ان یعزن طائفة التی یخرج نقطة الحقیقة عن بینها اذا هم بها مؤمنون

ملخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل‌تر نیست الا آنکه محل ظهور می‌شود و همچنین هیچ اسمائی اقرب به خداوند نیست بعد از حروف واحد الا آنکه محال انس شجره حقیقت می‌شوند ولی اگر ابعد از خلق ایمان به او آورد اقرب خلق می‌گردد چنانچه در حروف واحد بخواهی نظر کن و اگر قبل بخواهی نظر کن در اقرب در فرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از اقرب شود اقرب‌تر مثل آنکه از امیرالمؤمنین (ع) در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ ابی که

ص225

که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم امی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از برای او اختیار میفرماید و هم چنین کل شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است و آن بحر جود کل به همان زنده و کل به همان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الا میت چه اعلای خلق شد و چه ادنی که نسبت او به کل اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده کل بهاء و ضیاء خود را بر ابوین او قبل از خلق ایشان و صلوة بر ایشان نازل فرموده قبل خلق سموات وارض و ما بینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان نازل می‌شود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهورها نه بذاتها و او است کینونیت مشیت که در او دیده نمی‌شود الا الله جل و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا است و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود از نزد آن بحر جود قطرهٔ از بحر جود آن دان و درک کن او را یا به حب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع نشود و الا اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی و بلی

نگوئی نخواهی بعد از موت او را درک نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله هست و محبت او نفس محبة الله هست و در کتب و کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول به او است و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شیئی نبوده و نخواهد بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او به نورانیت نظر کنی قل الله یکفی من کل‌شیء و لا یکفی عن الله ربک من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علاما کافیا قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت ننمائی به عدد اسم قدیر مگر آنکه مشاهده اجابت نمائی از مبدأ امر زیرا که خداوند بوده اقرب به تو از نفس تو به تو و قادر بوده بر هر شیئ و عالم بوده و هست به هر شئ که اسم شیئیت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان کینونیت خواندی او را حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب می‌گردد که ظاهر نمایند اسباب اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الا الی الله که کل مادون او خلق او است و الله غنی منیع.

الباب السابع من الواحد التاسع فی المنهیات من بیع الانغوزه و الورق الزقوم

بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل می‌شود و بدانکه هر کس لمن‌یظهره‌الله نباشد لدون الله هست و هر کس ازبرای او باشد لله است و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل می‌شود که رایحه غیر طیبه دارد و امثال آن به هر نوع که متقلب گردد و اگر خواهی حد اول و ثانی

ص226

و ثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع می‌شود به این دو و آنچه طیب است راجع می‌شود به محمد و علی علیهما السلام و اسبابی که متعلق میگردد به این‌ها نهی شده لاجل آنها و پناه بر در هر حال به خداوند واحد عز و جل و اسماء و امثال آن که مثل دون مؤمن مثل همین است بدانکه هر شئ خیری که در علم الله بوده و هست در ظل شجره اثبات است که من‌یظهره‌الله باشد و دون آن در ظل نفی و این معنی را به کون آورده به عین ظاهر مشاهده کن در ظهور او لعل محتجب نمانی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار کنی به آنچه من قبل الله نازل میفرماید و جمع کنی آثار آن را به احسن خط و اطرز صنع که آنچه از قبل او نازل می‌گردد از کلمات ظهورات جنت اولیه است که بر هیاکل افئده ممکنات مستشرق می‌گردد در هر ظهوری ابکار حدایق آن ظهور را اخذ کن و به آنچه در امکان ممکن است نصرت و اطاعت لعل از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه الهی که بر هر شئ تعلق می‌گیرد و موهبه جامعه او که بر هر شیئ احاطه نموده قل الله انهاکم عن النفی و ما ینسب الیه و امرکم و کل‌شئ بالاثبات و ما ینسب الیه لعلکم یوم القیمة تتبعون الله ثم بامره تهتدون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمی‌شود الا به ذکر

اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید و آنچه ذکر می‌شود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است نه نفس آن و همچنین در کل مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را و اتکال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است بهترین حافظین.

الباب الثامن من الواحد التاسع فی حرمة الترياق و المسكرات و الدواء مطلقا

ملخص اين باب آنكه كل شئون دون حب از دون حق بوده وهست و كل شئون حب از حق بوده و هست و نهی شده از مسكرات و آنچه حكم دواء بر او شود مطلقا تا آنكه مطهر كنی خود را از هر شیئ كه لدون الله بر او ذكر شود و بدل نمائی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نعماء طیبه كه شئون شجره محبت بوده و هست و حكم آن در كلی مثل جزئی است مثل آنكه احتراز از یک نفس دون مؤمن مثل كلی او است ولی خداوند عالم عز و جل در هر حال به شأنی تجلی فرموده كه كل وجود او را ساجدند و كل به حب او راغب و به طاعت او صاعد و هیچ ذره نه مگر آنكه به كنه كینونیت عابد است او را و ناطق است به لسان خود ولی در این ظهور هر شیئ كه از شئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئ كه بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع كه لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است كه در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن را كه با دون مظاهر حق مدارا نموده

ص227

لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود بایمان بحق زیرا كه امكان در هر نفسی هست اگر خود بنفسها محتجب نشود ولتستعیذن عما لا یحبه بالله ربكم الرحمن ان انتم تحبون ان تفلحون.

الباب التاسع من الواحد التاسع فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم تجتمعون ولکن فردای تقصدون

ملخص این باب آنکه از آنجائیکه در جماعت ثابت است آنکه امام محقق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائیکه آخر هر ظهوری کل خود را چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر می‌گردد که از مظهر نفی بوده از این جهت است که نهی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و بشجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن وراء نفسی که آن الآن اظهار ایمان نکرده نمازگذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیه نفس الامریه زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر نمی‌بود نمی‌شد و آنکه نمازکرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمی‌شد این است یکی از احکام داودیه که به باطن شده نه به ظاهر که اگر به ظاهر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چرا بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میت اذن داده شده زیرا که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب‌تر بوده و هست نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کل در صفوف خود قائما نمازگذارند بر او به قصد فردای ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت بر پا شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نمازگذارد در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود و حال آنکه کل به اسم او مصلی بوده‌اند و به قول او مصلی بین حد خلق را که با این همه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه می‌کند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراتب بوده یوم ظهور من‌یظهره‌الله را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز به تمنای ذکر او سر برید و به احکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بغته طالع گردد تا آنکه به وقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آن وقت کل محروم مانید و از ثمره وجود خود بی

نصیب گردی اگر چه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا می‌کند به عهد خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند ولی می‌شود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن تو را بیدار کنند و خود محتجب شوی چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود

ص228

احمد موعود و اقامه حجت فرماید به آیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین می‌بود هیچ حجتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمی‌شد نظر کن در فرقان که یقین به آن داری که چقدر مذمت شده عبادی که از رسول الله تمنا نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند « تأتی بالله و الملائکة قبیلا »که از آن اعظم‌تر ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون به هم رساند و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من‌یظهره‌الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین به بیان و الا فضل کل وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله (ص) نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که ظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدأ غیر از امرالله نیست مثلا آنچه من قبل الله بود و« لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بود ولی از خلق ارتفاع آن ظاهر به اطاعت ایشان امر خدا را و الا همان عزی که در امرالله بوده هست نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند و چه عمل نکنند ولتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بآیات الله یوم القیمة توقنون.

الباب العاشر من الواحد التاسع فی طهارة ارض النفوس

ملخص این باب آنکه از برای هر شئ تطهیری است در علم خدا و کل به ذکر الله طاهر می‌گردند اگر مؤمن شوند به من‌یظهره‌الله و تطهیر افئده نمی‌شود الا به ایمان به حروف ثلاث و ارواح الا به رباع و انفس الا به سداس و اجساد ذاتی الا به مثل آن و کل تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظل آن از نار و همچنین در هر شیئ مشاهده کنی اثبات و دون آن را تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلا اگر دستمال دست تو قدر ذرهٔ سیاه شود تطهیر آن نمی‌شود الا بآنچه در حد آن مقدر شده و هم چنین از ذروه وجود الی منتهای ذکر هر شئ نظر کن تا آنکه محتجب نگردی از دوای هر دآء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلا سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را که احاطه ندهی و قلب خود را که بر او خطور ندهی و هم چنین کل شئون خود را تا آنکه در صرف جنت حب پرورش کنی لعل درک کنی من‌یظهره‌الله را با طهارت محبوب نزد آن طاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آن وقت طاهر خواهد بود

ص229

بطهارتی که نفع بخشد تو را و بدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان بآنها داخل نار نمی‌شود یعنی چونکه می‌بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حب نفسی که تصدیق او نمیکند نمی‌شود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان بآن واجب میگردد بر آن جنت و هر فؤادی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان بآن در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر لسانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان باو خواهد در جنت بود و ملتجلج می‌شود در آن به تقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای ظهورات عز او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر یدی که بنویسد کلمات اون را

با ایمان باو مملو فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن به او باشد و هر قلبی که حب کلمات اون را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله « اذا ذکر الله و جلت قلوبهم» هر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آن را خداوند در یوم قیامت به احسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده تلاوت بکنی زیرا که اول دین تو به کلمه لا اله الا الله ثابت می‌گردد با ذکر مظاهر واحد اول و ذکر بیان و حال آنکه دون کلمات علیین در حروف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی از مطهرین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس آن است که آنچه لدون الله هست از آن خود را طاهر گردانی و آنچه لله هست خود را بآن فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان بشأنیکه دیگر ذکر لدون الله نشود آن وقت اگر دون کلمات علیین را تلاوت نکنی اذن داده می‌شوی واگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبت و علیین سیر نمائی داری زاد سفر زیرا که اگر کل وجود به یک کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسند به مقصد که آن من‌یظهره‌الله باشد که او است ظاهر به ظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل می شود نه در نفس ظهور مثلا نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیة نه جزئیة و همچنین نفی بیان ظاهر نمی‌شود الا به ظهور من‌یظهره‌الله که کل آن روز مدعی اثباتند از برای او و متبری از نفی ولی خوش بود گر محک تجربه آید به میان که آن وقت چنین کل خالص شوند که سموات و ارض و ما بینهما از عظمت آن خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کل ماهیان بحر بیان بآن ماء زنده ولی از آن محتجب ولتطهرن انفسکم علی حق ما انتم علیه مقتدرون.انتهی 1402/08/19